کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
خطی
۱۷۷۵۶

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب مجموعهٔ رساله در احتیاط الاحتیاط در ادب زندگی
مؤلف نبی فضل در تقسیم از جواهر نفیس طریقی
مترجم رساله در معرفت تقویم - بیست فصل
شمارهٔ قفسه ۱۷۷۵۶
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب ۲۰۸۹۲۱
۱۷۷۵۶

۱۷۷۵۶
۲۰۸۹۲۱

وَارْزُقْنِي الْبَاطِلَ بَاطِلاً حَتَّى أَجْتَنِبَهُ
بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

چون الف آید بفال این کتاب — ابتدای کار رشد اندر صواب
ب بنیکوئی بیابی در سلامت — منفعت یابی ز صاحب دولتی
ت به توبه بازگردد زهر خطا — کردهای صدقه برای دفع بلا
ث اگر آید بفال اندر کلام — کردی اندر دین دنیا نیکنام
ج جد و جهد کن در کار خویش — کت بیابی ناگهان دولت بیش
ح ز خویش و از تبار و قوم — از بلا و از غنا ایمن شوی
خ نباشی خائف از خوف و خطر — با خدا باش زهر بد کن گذر

۱۲۶۸
۱۲۵۳
۱۲۵

۱۷۷۵۶
۲۰۸۹۲۱
وَارْزُقْنِي الْبَاطِلَ بَاطِلاً حَتَّى أَجْتَنِبَهُ
بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
چون الف آید بفال این کتاب — ابتدای کار رشد اندر صواب
ب بنیکوئی بیابی در سلامت — منفعت یابی ز صاحب دولتی
ت به توبه بازگردد زهر خطا — کردهای صدقه برای دفع بلا
ز خویش و از تبار و قوم — از بلا و از غنا ایمن شوی
خ نباشی خائف از خوف و خطر — با خدا باش زهر بد کن گذر
۱۲۶۸
۱۲۵۳
۱۲۵
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۷۷۵۶
۲۰۸۹۲۱
۱۷۷۵۶

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مجموعهٔ رساله در احکام الاحداث و الاسباب (زندگی)
مؤلف نبی فضل (رقیه) از جواهر، نصیر طوسی
مترجم رساله در معرفت تقویم - بیست فصل
شمارهٔ قفسه ۱۷۷۵۶
شمارهٔ ثبت کتاب ۲۰۸۹۲۱
۱۷۷۵۶

قفسه
۱۷۷۵۶
۲۰۸۹۲۱

وارنی الباطل باطلا
برحمتک یا ارحم
چون الف اید بفال این کتاب
ب بنکوئی بیابی در حساب
ت به توبه باز گردد زهر خطا
ث اگر امید بفضل الله کردم
ج جد مجد کن در کار خویش
ح ز خویش و از تبار خویش
خ نباشی خالی از خوف و خطر

د دشمن تو خوار باشد ناگهان — در غم اندوه ترس از دل باش ٥

ذ بفال آید نشان جهری — هم عمر و هم دولت برخوری ٥

ر بجای خویش در ماده بجان — عاقبت یابی از آن سخن امان ٥

ز سعادت باشدت فرخ سر — هم بیابی آنچه خاطر از خدای ٥

س زدشمن مینماید هم یمین — باید از دشمن حذر کردن مقیم ٥

ش صابر باش تا یابی مراد — چونکه کردی صبر کار بر کشاد ٥

ص روزی چند غم خواری شوی — نیک آید عاقبت کاری شوی ٥

ض اگر آید بفال ای خوب کار — در ره خالق شوی پرهیزگار ٥

ط شوی ایمن ز هر اندوه غم — پس بیابی آنچه مقصود تو هم ٥

ظ اگر آید بفال اندر زمان — آنچه کردی گردد ت راز نهان ٥

ع چون آید بسی دلشاد باش — از بلاها فارغ آزاد باش ٥

غ اگر آید بفال ای هوشیار — جمع کن کار کردی کامکار ٥

ف اگر آید سوی مقبول فال — بی سخن ایمن شوی از هیچ حال ٥

ق ایم آن جوکت ناگهان — در خصومت افتی آخر ناگهان ٥ دگمان

ک چون آید بفال ای مرد خاص — از غم اندوه دل گردی خلاص ٥

ل از کاری ملامت باید او — یا بدو نفس باز گردد یا بدوست ٥

م از کاری یکی رنجی برده است — خیر یابد زانکه از ره راست ٥

ن از حلقان بگذرد بنیاز — سازد اش سازد کس کار جهان کارساز ٥

و هلاک دشمن آید آنکه بفال  باز رستی گفتگو و قیل و قال

هر که بقای آید ترا  کار در عین و بال آید ترا

لاغیب آید شش احوال خوش  ما بگیرد در کنارش شادوش

ی لله الحمد کین حرف تمام  یافت آخر بحمد اتمام

| | | | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ساعت روز | حمل | ثور | جوزا | سرطان | اسد | سنبله | میزان | عقرب | قوس | جدی | دلو | حوت |
| ایام روز | ل | | | | | | | | | | |
| ساعت | | | | | | | | | | | |
| دقیقه | | | | | | | | | | | |

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| ا | ب | ت | ث | ج | ح |
| خ | د | ذ | ر | ز | س |
| ش | ص | ض | ط | ظ | ع |
| غ | ف | ق | ک | ل | م |
| ن | و | ه | لا | ی | |

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وَالنَّوَى يَا فَالِقَ الْاِصْبَاحِ يَا مُسَبِّبَ الْاَسْبَابِ
يَا مُفَتِّحَ الْاَبْوَابِ يَا قَاضِيَ الْحَاجَاتِ يَا مُجِيبَ
الدَّعَوَاتِ وَالْاَرْضِ يَا وَلِيَّ الْحَسَنَاتِ يَا دَافِعَ
السَّيِّئَاتِ يَا مُقِيلَ الْعَثَرَاتِ يَا نُورَ السَّمٰوَاتِ
وَالْاَرْضِ يَا غَافِرَ الْخَطِيئَاتِ يَا سَاتِرَ الْعُيُوبِ
يَا دَافِعَ الْبَلِيَّاتِ اِقْضِ حَاجَتِي فِي هٰذِهِ
السَّاعَةِ الْاَدْعِيَةِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الْاَوَّلُ وَالْاٰخِرُ
يَا بَدِيعَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ

بعد از آن دلخواه بدعا بردارد
حاجت که خواهد روا بود

۱۷۷۵۶
۲۰۸۹۶۱

بسم الله الرحمن الرحیم

در بیان انفعالات کواکب با ذاتها چون قرانات و تسدیسات
و تربیعات و تثلیثات و مقابلات اما قران میان مشتری و زهره باشد قران عوامل
خوانند و اگر میان زحل و مریخ باشد قران المنحسین خوانند و اگر میان زهره و مشتری
باشد قران السعدین خوانند و اگر میان زحل و مشتری باشد قران اجتماع و اگر میان شمس و قمر باشد
باشد احتراق آن کواکب خوانند و اگر میان کواکب و مجتمعه باشد بحسب سه خوانند
قران عربی بحسب درجات و دقیقات بر اقسام است و اما قران اعتدال و مزاجات
حال واضح شد تقویم ارکان کنیم و دیگر اما اعتدال کردن کار پایه و مشتری بیان کنیم
اگر زحل و قمر قرانات اعتدالات حاصل کرده باشد و مشتری بحسب قران و مدبر وسط
بود بر اوسط بر شخص دلالت دارد که قران حال و کسی که در ما بیزد و بیم
بحسب موافقت و مخالفت دلالت بر قران است و قرانی سابق بر دیگر دلالت
دارد بر طالع آن موجب دلالت اگر موافق باشند و بین از دیگر جمع و دلالت آن کشف
موجب است و اگر مخالف باشد بر قرار دارد که دیگر کاهد بر آن و طالعش موافق
بر طالع قران است امکان دارد و در بعضی موافق کند ظاهر شود و موجب عطف و دلالت
کند اما قوت و نقص و نقص و بیرت و ورث ارباب کواکب کواکب
مستعد و مشتری مشتری باشد و اگر مستعد قوی شود و بر حال بعد موجب بیان دلالت
غایت تخریب و مفسد و فاسد و بر نفس و قوه و ورود قوی شود و اگر نزع بالوهر باشد

با و خاصه بعداوت معتقب و قتال و بی رحم و منافق و بدخاه
و بد اندیش بود و در مدت آن مردان در رنج و محنت
گذارند و بر خلایق نامبارک باشد و رسایش از آن
مملکت که او در آن باشد بر خود و هر یک که در خانه
او باشد یا تدبیر خود او را دهد یا نوران کوکب بوی
مشتغل گردد یا ناهیه اقلیم که بدان کوکب منسوب
بود و در تحت تصرف آن کس در آید و ملوک آن محل
را مسخر و منقاد امر خود سازد و بدعت ها پدید نهد
و بی اعتقاد و بی ازرم باشد و پیوسته فسق و شر انگیزی
اشتغال نماید و اشراف در زمان او خوار و بی مقدار
گذرند و از ازل و ادبار مرفه و معتبر گردند و اموال و بلاها
پدید آید مناسب دیگر دلیل از اصول و فروع مانند بیماری
و تنگی و اگر نصل نیک حال بود و به سعد بوی متوصل
هر چند که این صفات در وی موجود باشد اما اکثر بفعل نیاید
و کار بهتر باشد از شر باز ایستد اما اگر مشتری در وقت
قران مستعلی بود و او نیک حال بود در مدت آن قران
هر که ظهور کند عادل و عاقل باشد و ممیز و نیکخواه و در حکم

و منصف

و منصف و عفیف و سلیم و صالح و پاک اعتقاد و خلایق و حالت
او موفق و آسوده باشند و خراج و ارزاق بسیار و اوزاع و اختیار بر دهاقین
و انزاد را قمع و قلع کنند و ایرار غلبه کنند و به عزت و حرمت
باشند و همه اسباب فضل پدید آیند و ارباب ایرار و رونق دهند
و همه با بخیرات و طاعات لاغب و راغب باشند و تفقد
و رافت در خلایق پدید آید و اگر ضعیف بود صاحب بر وسط بود
و آن دولت از دو پیری شود یا بر کردار و دلایل قران او وسط را با دلایل قران
و صفر نقیض دهند بوقت دعا کردن و اگر چه در آن تا نزدیک طالع
نزدیک و مدد رسی است از دهاء هست این زمان تا قران للخبیث نزدیک
و دست خاصه در بروج ارکان باشد دلیل ضعف حال امرا و لشکریان
و اهل خلایق و جمال و کرفه ری این طالع و فروج مرغوب و تفقد کرده
و مقوت رسانیدن با کابر و اشراف و فتنه بزرگ و حرکت سپاه
و غارت و قتل و تلف اموال خلایق و اضطراب سلاطین در ارکان
باشد و خرابی و مغاره و خراب یافته خاصه بشهرهای جانب ارکان
و مشتات آن مغروب بود و آفت نباتات و فلات از آتش
و یخ و آفت مرغوبان و سفلگان و فروج لکه باشند اگر فرد مغروب از آن
این قران در هفت هزار و یک و دو و تسع تخت بیست و نه تا باشند

صاحب حظ و نصیب است و در نظر بعضی از ارباب بصیرت و دارای دین قرآن
بر اهل قرآن محدود است و دین و مذهب ایشان خلافی است خاصه اگر
در برج حوت و در تثلیث و دلالت کند بر نخوت و سلامت خلافی
و ارزانی و فرخی نعمت و صلح میان مردمان و در دنیا بلاد ارباب الرای و بر آبادی
حاجات حجاج و محنت پیمانان لب الرای بکار و خوش خواهد و سلامتی کشتیها
حکم دریا بارزیاد باشد و نعمت و ارزانی و صلاح و ذات البین
زیاده و تناسل فرزندان بعضی و کثرت کرمها و دیگ و عبرانی حق و بسیار
از نفاعات و نباتات در غیبت خلافی بخیرات و بحر بنی آدم و در وقت
قران بعد کاظهر را از تفاق داشته و در مدت آن قران و در آن حالت
خلافی مرفه الحال و فارغ البال گذرانند و عمل در نصف ثانیت بر دیوان
قران دیگر گذاشت است در بروج و شمس عز **قران مسرور در حمل و میزان حمل**
دلالت کند بر زدودن دو نان فرد مایگان و نعمت از ارباب و ظهور
بی نانان بر ارباب و کشاورزی زر و در بین شرع تازه کشند و حاد خلافی
نو پدید آید و نقصان و جور و ستم و زانی جور و مخوف و بنا و عمارت
پادشاه و اشتغال در نخوت و شنیدن ملک و حرب و غرب در جانب شرق و اقلیم
حجاز **قران مریخ در حمل و در برج حمل** دلالت کند بر فتنه و حرب در صحرا شرق و اقلیم
سیستان و اجتماع لشکرها و خشکی در آن ولایت و تنگی و خوف و خلق

قوی و سیاز دادن آلت حرب و بیماریهای دقوی
و قلتها و رفت سران سپاه و احتراق مواضع و رفت
گوسفندان و در بند شدن ارابها و خوف مردم و ظلم
و ستم بر رعیت و تاریکی هوا و جستن رعد و برق
**مقارنه زهره در حمل در برج حمل** دلالت کند بر سرما و بارندگی
اگر در وقتش بود و در برج مطربان و زنان و مخالفت
از ورج و دشواری وضع حمل و جوب در پیران و تاریکی
هوا و کسادی لباس و عطریات **مقارنه عطارد در**
**حمل در برج حمل** دلیل کند بر ضعف حال دبیران و تجار
و بزرگان و نوشتن خطوط ناحق و تزویر و خیانت
در خلایق و کساد بازار و ارجیف و بیماریهای دماغ
و خرید و فروخت بره گوسفندان و رفت کشتیها و رعد
و برق و تفاوت نرخها و نهادن تهمت بر خلایق و تهمه
**مقارنه قمر در حمل در برج حمل** دلالت کند بر تباهی احوال عامه
و رسولان و زنان حامله و اطفال و ملالت خاطرها و اخبار دروغ
و بیم از آنچه گفته شد و در توقف ماندن مهمات و ابر باران

مقارنه زهره در حمل در برج حمل

مقارنه عطارد در حمل در برج حمل

مقارنه قمر در حمل در برج حمل

مقارنه مشتری و مریخ در حمل

بی منفعت است **مقارنه مشتری و مریخ در حمل** دلالت کند
بر استیلا بر حدت و حرارت بر مزاج و ذرر در اعیان
و قوت حال اهل سلاح و جدال میان خلایق جهت دین و مذهب
و فتنه میان امراء و اشراف و قصد بزرگان و گرمی هوا
در وقتش و عزت آلت حرب و قتلها بوجه قصاص و بیماری
از حرارت و اکثر تا سیرش در مشرق و هوا و در اقلیم سیوم نیز

مقارنه زهره و مشتری در حمل

**مقارنه زهره و مشتری در حمل** دلالت کند بر کثرت نکاح و سازکاری
میان ازواج و عفت در زنان و اهل طرب و میل علما
و اشراف بلهو و طرب و بر آمدن مرادها و در اعتدال
هوا و فراخی نعمت و تن درستی بیماران و کثرت خیرات
در وقتی عبادت خانها **مقارنه عطارد و مشتری در حمل**

مقارنه عطارد و مشتری در حمل

دلالت کند بر قوت تجار و اهل بازار و ارباب دیوان
و ظهور مدعیان در باب توحید و تحقیق و راستی
در خلایق و رغبت مردم بعلم و رسیدن مسافران
و اخبار خوش و وقوع معاملات با نفع و علاج بر گرفتن
بیماران و اظهار حقها و رداءت آمدن تدبیرها و رواج
کسبت و رسایل کتابت و بازرگانی بود

مقارنه

مقارنه قمر و مشتری در مریخ حمل

**مقارنه قمر و مشتری در مریخ حمل** دلالت کند بر رونق حال عوام
و سلامتی مسافران و رسولان راهها و جریان خوب و نکو و کاهها
و آب و وضع حمل زنان و بهاری معتدل و باران اندک و فتنش بعد

مقارنه زهره و مریخ در حمل

**مقارنه زهره و مریخ در حمل** دلالت کند بر مخاصمت میان ازواج و وقوع فراق
و طلاق و کثرت فسق و زنا و رسوایی زنان و بیماری زنان و
مطربان و ابرو بازند کردن و هرب در او باشی **مقارنه عطارد و مریخ در حمل**

مقارنه عطارد و مریخ در حمل

دلالت کند در خلق دلت هرب و رجعت کتبها بفتنه
و خصومت تجار و اهل بازار و خلاف در رجعت و بر خود تعلق
دوازده اهل و نفرت و خصومت و تهمتها و ظهور لکرایان و منافقان
در زمین حمل و کتب و هوا چسف و خیانتها در کتبها و غیره
زدودن و طراوت و قطع طرق و فتنه در مشرق و زدن در مهمات
قب در حدود برق **مقارنه قمر و مریخ در حمل** دلالت کند در خصومت عوام

مقارنه قمر و مریخ در حمل

و بیم زنان حامله و کم خوابی و سلامت و تخالف ازدواج و رنج
و طوفان و بیماری در حصبه و رفتن آب هوا **مقارنه زهره و عطارد در حمل**

مقارنه زهره و عطارد در حمل

دلالت کند در نیکوی حال و بی زن و فراخ و تجارت در رجعت خلایق
بلهو و کثرت بیع و نزدیک بزرگ و دقت و تجارت و تاریک هوا در رعد
و برق و رواج بازارها و جنگ و جدل با رومیان و مخالفت زنان و اطوار

مقارنه قمر در برج حمل

دلالت کند بر بسیاری عطایا و ارزانی و نان
و خوردنی و زوال و تباهی و باران ناگاه نافع و اصلاح رنگ و نان و در مسد

مقارنه قمر در ثور

مشرق دلالت کند بر تری بازارها و نقصان و بسیاری و خوشی و تری بر دو
و سلاح و نیک کشتن بر او و زیرکی در خلایق و بسیاری و خوبی و طرای

قمر در جوزا که در برج ثور نزدیک در مقارنه

دلالت کند بر برکت خانها و رفتن و دواب و نباتات
قدیم و بسیاری زرع و دلالت عورت ها و میل زنها بکنا بلند و بسیار زنان
و فراخی و گشادگی در برده و بسیاری در گوشه‌ها و عزیز

مقارنه قمر با زحل در سرطان

از جنوب دلالت کند بر ضعف حال اهل سپاه و عزاء و فتنه از تنزل
مفسدان و آفت بدکاران و قتل و قطع راه و دزدی و تباهی خلایق و نباتات
و بسیاری کی و قحط و زلزله و هراسی و در عقد برق و تری و در فتنه

مقارنه قمر با مشتری در اسد

دلالت کند بر ریاح و باران و سلامتی زرعها و کیاه
و خصومت و بدی حال زنان و در بردن و ایاب و تباهی و فرزندان و بسیاری
و آفت طرف پیران و گشادگی برده و خیر در اقلیم نیم و دشمنی‌ها و

مقارنه قمر با مریخ در سنبله

دلالت کند بر عداوت میان بازرگانها و رنج بکارها و اهل
و در اجحاف و نقمت و غریبان و جوع و نفرت حال مسافران و فتنه‌ها
مزرعها و بیماری و ماعز تفاوت نرخها و گرانی و تباهی و در عقد
دریا و در فتنه‌ها دلالت کند بر بسیاری ابر و باران و سلامتی

مقارنه قمر در میزان

نباتات

مقارنه قمر با زحل در میزان

نباتات و کاه و گوسفندان و آزاده زنان و خوردنی و خوشی

مقارنه قمر با مشتری در میزان

دلالت کند در مسافت میان بردگان و در هست این طایفه
در مفسدان و عطیه و رفت نباتات از مورد و خوبی و فتنه‌ها و فتنه

مقارنه قمر با مریخ در میزان

دلالت کند و بسیاری نفت و سلامتی کشتیها و فرج
و عفت زنان و سطرب و زرد و علما و عروس خلق زیست او گرفت

مقارنه قمر با عطارد در میزان

مورد ها و نکاح ها و حسب بها و ارزان و فرج خلایق و ورود زنان و ابواب
دلالت کند بر بسیاری رفت فضلا و اهل دیوان و بکار و از زنان

مقارنه قمر با قمر در میزان

بازار ها و دیوانها در جوع و دادن و زنان و خیرها و خیرهای خوش و انواع نفت
در علوم و جسدن با مامها دلالت کند بر فراخی نفت و در راه

مقارنه قمر با شمس در میزان

و ماهیان و دادن و خیر و در سبل و بسیاری چهارپایان و قوت راه
و برز زاده گاه و زنان حاصل و نفع حل دلالت

مقارنه قمر با زحل در عقرب

کند بر بسیاری فتنه و خیرها زنان و بدی و دادن و در دادن و آفت ایشان
و بیماری مطربان و زنان گرفت زنان که و بازرگانی و آزاده نقده و خرید

مقارنه قمر با مشتری در عقرب

دلالت کند بر آزاده بی‌ردی اهل بازار و زنان و زنان و غلامان
و ظهور گریان و طراران و بر خشم خوارها و خانهای هوا و فتنه و مفسدان

مقارنه قمر با مریخ در عقرب

و دواب و رنج عمال مفسدان و بسیاری در دق و نفت و بدحال هوا
دلالت کند بر عداوت حیف و خیرهای دق و رنج عامه و رنج زنان حاصل

مقارنه زحل و مریخ در برج حوت

و وقت حیوانات و خصومت عوام و اهل ایران و تغیر هوا
دلالت کند بر وقوع فتن بخصوص در اهل بازار و تری بازارها
و تجرد و حمالات و آمدن زحف از سنگ و سلاح مزدوران
و صاحبان و فرح خصلاء و ارباب و خوشی هوا و باران و فسح

مقارنه قمر و زحل در سرطان

دلالت کند بر سلامتی خوابی و بر کدورت کان و جمع مال
و بسیاری و دواب و نادی طیران مثل طیکان

مقارنه قمر و عطارد در سرطان

دلالت بر سلامتی مسافران و در اوج بازارها و بسیاری عمارت
در زراعت و خوشی هوا و تاریکی

مقارنه قمر و زحل در برج حوت

دلالت کند بر ظهور علم و حکمت خلق از تجار و مفادی بنا و نسبت در دین
و مذهب و مذهب و کسی قصد در طلب فضل و در اوج علم و بر وجود ایشان
حکم فصیح و جستن بازها سخت و قوت دی در نفت با و عمارت های
و خروج خوارج و ایسر و غارت سلطنت خلایق و هراس از اهل حکم کافر

مقارنه زحل و مریخ در جوزا

در عقرب دلالت کند تباه شدن هوا و بیماری و مرگ
و مردمی و بر خواهستن عرب و ظلم و ستم و فتنه شهر هوا و بادهای
تخریب و ظلمت هوا و غارت و خرابی و دست برادر و دیده کاردن خاص در
اقلیم سوم دلالت کند بر تباه کاری اوج و سخت

مقارنه زحل و مریخ در برج جوزا

خوابیدن و خندیدن و دشواری وضع حمل و اسقاط جنین و لذت اهل طرب و بازار

و منع

مقارنه عطارد و زحل در جوزا

دلالت کند بر کثرت
از جیف و تهمت و خیانتها و رنج عمال و متصرفان
و بیماری جوانان و کساد بازارها و اندوه غرقه
و بیم از مرگ مفاجات و خصومت میان جلایی
و گرانی طعام و فساد اشجار و جستن بادهای
صعب و رعد و برق و بخت علوم ریاضی و بدی
حال اهل قلم و گردن سحرها و فتوحها

مقارنه قمر و زحل در جوزا

دلالت کند بر تیره گی هوا و ابرهای
بی نفع و تشویش عامه و بلاهای مخالف و ضعف
بازارها دلالت کند بر مخالفت

مقارنه مشتری و مریخ در جوزا

امرا و بادهای گرم و تند و خصومت میان بزرگان
و وزراء و بیماری خاصه در اشراف و بی نفع
عبادة خانها و از جیف بدید آمدن آتشها و از
در هوا و قتلهای ناحق و خیانت کتاب
دلالت کند بر قوت اهل اسلام

مقارنه زهره و مریخ در جوزا

و بسیاری خیرات و اجابت دعاها و راستی

خلایق و نکاحهای خجسته و زاون فرزندان مبارک و شادی و طرب
و فرزند و عقد و جستن بهاها و محبت بیماران و کثرت طعامها
و بیرونگ نافع و کلات نان
دلالت کند بر رونق اهل تجارت و بازارها و بیل جمع و خط
و بلاغت و علاج پزشکی بیماران و سلامی مسافران و جستن
بهاها خوب و فرح اصحاب دود و دین و اهل فضل و اظهار حق و نیکنامی
فتوی های راست و جویا شدن از دو طعم و بازندگی مفسد
دلالت کند بر بردن خبرهای خوب و سلح
و نظر کنان حاملان و بازندگی و بسیاری نعمت و شادی کدها
دلالت کند بر رنج مطران و فسق و دور خلایق
و قیدیان و وقف انجار و بستن نکاحها با رغبت و اسقاط
اجره و نفقت از زوج در روی بدکاران و بیماری نان و دمیدن
و بیرونگ دلالت کند بر تشویش خلایق خاصه
در دیوان و منصرفان و تاجران و اهل فضل و بیماری جوانان از آرزو
و رنج بهاها و فساد در خرمنها و پیشه وران و نادرزاده ها و بهاهای
نان کار و کثرت اوراط
دلالت کند بر بدی حال عروس و کثرت فتنه و دروغ و دار جنیف
و بیرون موافق و ملال کتاب دلالت کند بر رونق

اهل دیوان

اهل دیوان و تجار و اهل و فرزندان است در خلایق و طمنق در میان کنان
و سلامتی از بیشمار و رشتار و دور بودن بهاها خوش و رسیدن و خبار
درست دلالت کند بر کثرت نکاحها و تولد
و تناسل و شادی فرزندان و جستن بهاهای خوش و بفرستادن
نامه ها بفرح و لولان دلالت کند بر رونق
و لولان و مسافران و شادی ملک و منصرفان و جستن بهاها و مکرمان و فرزندان
و بیرونگ
دلالت کند بر خلافت ملوک و سلاطین و فرو رفتن قوی و قیمت
و زوف بر عوامض و دلالت و ماقبلی و بیرون و وقف کشتیها و ملاک
نان کن و شدت سرما و وقف خوابها خارها از آب خاصه
در سواحل و شمال دلالت کند
بر فتنه عظیم و قحط کنان و سفر و زحمت بزرگان لاکان و وقف
بر کاران و فساد نفسها و خوابها و فرست و رفتن و دلسی و از منتها تقرار و بیل
و وقف نباتات در مخزن و وزیر ها و بلاکران بیده و جسم آمدن
لشکرها و زن هر وضع و نوع کشتن
دلالت کند بر اندوه حال خاتونان و حاملان و اهل طرب و غلبه کنان
کاوسط و تبها و قوت زیاد و ضعف زیاد و درد قشن

مقارنه عطارد و مشتری در جوزا

مقارنه قمر و مشتری در جوزا

مقارنه قمر و عطارد در جوزا

مقارنه قمر و زحل در جوزا

مقارنه عطارد و زحل در جوزا

مقارنه قمر و مشتری در جوزا

مقارنه عطارد و مشتری در جوزا

مقارنه قمر و عطارد در جوزا

مقارنه قمر و زحل در جوزا

مقارنه زهره و زحل در سرطان

مقارنه عطارد و زحل در سرطان

دلالت کند بر عزا و حیف و بدحالی در
بازرگانی و رنج تجارت و حجره بازار و رباب و آوان و ناله و فریاد و شکستگی
و بسیاری رنج دلالت کند
بر اندوه نادان و ملامت و کردار بد و بر هلاک وقت بعد
دلالت عوان و خیانت دزدان
دلالت کند بر خصومت میان امرا و در آب و درخت مصافرون
دیبا و ترحم ملوک و اکابر و مردمان و چوبهای نمودن و زر در
بیابان و مقلوب و نمودن کشتن ایشان و نقصان دنیا
دلالت کند بر کاردهای زرگان و اهل
نسب و فرح بر خلایق و زر و خرمت و بسیاری طرب و زمان
ناخوشی و درازی آب و قحط و محنت پیاده و دراز و ملامت
مصافرون دیبا و بازرگانان
دلالت کند بر اشتراک و اجتماع و کاردونی پیران
و معرفت و محبت خلایق و سلامتی مصافرون دیبا و خلاص بندیان
و ظهور موحدان و حق گویان و بیماری خشک دلالت
دلالت کند بر بسیاری دیبا و بازرگانی نافع و رسیدن مصافرون
دیبا و فرح نادان و بزرگان نکاحهای جزع و شیری و جواهر

مصافرون دیبا و بازرگانی

مصافرون دیبا و بازرگانی

مصافرون دیبا و بازرگانی

و ظلم و ستم و حرکت لشکریان و شدت گرما و
سفر تند و سایندن موزه بر پای و آشفتگی و خشونت
و حرارت مزاج
دلالت کند بر فتنه و آشوب و سوختن خانها
و قتل های بزرگان و تعب و حرارت و ظلم
لشکریان و شدت گرما و حرارت رسیدن موزه بر پای
و آشفتگی و استیلای حرارت و حرارت
مزاج دلالت کند
بیماری تابستان و سفر دور و مشقت در راه و
حرارت و بیم زنان حامله و میل خلایق بعشق و کارهای
رعت دلالت کند بر بسیاری
رود جیف و بیم میان خلایق و میل نمودن بر راستی
و غزو کرده و اندیشه بد در حق یکدیگر و اندوه بر دل
صرف دل آزرده شدن از بزرگان و وارد شدن و طلب هوا
دلالت کند بر اندوه
عوان و مضافران و خواری و فسخ حل و تاریکی هوا و رونق
ماندن کارها دلالت کند

بر

بر مخالفت میان اکابر و سران سپاه و راه صلاح
و قصد ارباب نایم و بیماریها از حرارت و تخمه فاسد
دلالت کند بر امن و صحت
خلایق و بسیاری درم و دینار و طرب در اکابر و اعیان
و عزت اهل طرب و بسیاری سودها و رونق در دار
القضاء و اعتدال هوا
دلالت کند بر رونق احوال محترفه و قوت دبیران و تجار
و حاضر آمدن اهل فضل در مجلس اکابر و جستن بارهای گرم
و شدت گرما و صفای هوا دلالت
کند بر بخار هوا و رونق حال بزرگان و بزرگ زادگان
و سلامتی خواتین و راستی خلایق
دلالت کند بر تاریکی هوا و طرب در اهل سپاه و مخالفت
میان ازواج و حرارت در زنان و کودکان و میل نمودن
با فعال ناپسندیده و بدنامی خدام و مردم و اهل نفاق
و اوباش دلالت کند بر گرما و خشکی
هوا و بسیاری شهب و ابخار و رود جیف و حیلت در خلایق

مقارنه زهره و مشتری در اسد

مقارنه عطارد و مشتری در اسد

مقارنه قمر و مشتری در اسد

مقارنه زهره و قمر در اسد

مقارنه عطارد و قمر در اسد

مقارنه قمر و زحل در اسد

مقارنه عطارد و زحل در اسد

مقارنه زحل و مشتری در اسد

و فساد مخادم و عزت اهل حرب و بیماری تنها مقارنه قمر و زهره در سنبله
دلالت کند بر ایرو دلم و بیماری زنان و مردان و اعتدال هوا
و میل خلایق به عشق و فجور و تیزی بازارها مقارنه قمر و زهره در میزان
دلالت بر بخار و باران و جمع آمدن زنان و مطربان و رفتن
عوام بتفرج صحرا و حرکت رسولان و مسافران و زیادتی
آبها مقارنه قمر و عطارد در سنبله دلالت کند بر آمدن کاروانها
و بسیاری معاملات و رواج بازارها و غلو عامه قمر و عطارد
در سنبله مقارنه قمر و زحل در سنبله دلالت کند بر آفت مزارع و خرابی
جایها و بیم زلزله و حرب و آشوب و تازه شدن دلتی و تغیر
در امور ممالک و سرما و قحطی و جنگ و بیماری مقارنه
قمر با زحل در سنبله دلالت کند بر فساد و نباتات و زلزله و خرابی
بقاع و بر خورستن غبار و فتنه و خشکی هوا مقارنه زهره و زحل
در سنبله دلالت کند بر فساد نباتات و اندوه زنان
و مطربان و مخالفت ازدواج و شدة سرما و خواری لباس
و حریر مقارنه عطارد و زحل در سنبله دلالت کند بر غرب و اهل
دیوان بردها قین و فروبستگی بازارها و اندوه تجار

و اندوه عمال

و اندوه عمال و ارجیف و غدر و تهمت میان خلایق و سرما و تفاوت
نرخها مقارنه قمر و مریخ در سنبله دلالت کند بر آشفتگی حال اهل
نسب و در نشان مسافران و پریشانی عوام و ارجیف مقارنه قمر
و مشتری در سنبله دلالت کند بر اندوه اکابر و عیان و نالیدن از کثرت
و اهل سپاه و استیلای حرارت بر مزاج ایشان و فساد طعمه
مقارنه زهره و مشتری در سنبله دلالت کند بر سلامتی غلات و نباتات
و عمارتها و صلح میان مردم و میل علما و قضات به طرب و نشاط
و اعتدال هوا مقارنه زهره و عطارد در سنبله دلالت کند بر قوت حال
اصحاب دیوان و عمال و تجار و اهل بازار و آمدن خبرهای تنگ
و جستن باهای سفید و سلامتی کشتیها و رونق ابواب البر و رواج
بازارها و استیلای مردم و حق پرستی مقارنه قمر و مشتری در سنبله
دلالت کند بر فرح عوام و امن راهها و بسیاری عمارتها و شادی
زنان و اطفال مقارنه زهره و مریخ در سنبله دلالت کند بر خصومت
ازدواج و دشواری وضع حمل و تلف شدن اجنه و اندوه زنان
و مطربان و بیماری در این طبقه و تاریکی هوا مقارنه عطارد و مریخ در سنبله
دلالت کند بر استیلای حرارة بر مزاجها و خصومت میان

خبرهای درست و حق و زرد با اهل دیوان و جستن پاهای سخت
و علاج نابزیر فرقه بیماران و اعتدال هوا مقارنه قمر و مشتری در
میزان دلالت کند بر اندوه عوام و زنان بلا نزاع و حرف
و انزع این طایفه و تخریج ابواب و خلاص مسافران از دفات
مقارنه زهره و مریخ در میزان دلالت کند بر کثرت نسل
و تکرر وسیل و محبان و زنان و فال و خصومت ازدواج و سقاط
اجنه و بیماری مطربان و دیوان و تاریکی مقارنه عطارد و مریخ
در میزان دلالت کند بر اندوه عمال و مسافران و اهل
دیوان و ارجیف و رواج اهل بازار و تجار و عمارت دارها و تنگی
و اظهار سخن پاهای مجهول و بیماری و خیانت در جمع مقارنه قمر
و مشتری در میزان دلالت کند بر قوت حال دیوان و فضلا
و نشاط و انزع این طایفه و گرمی میان زنان و محبان و رواج بازارها
و فرح تجار و مسافران و تغیر هوا مقارنه عطارد و زهره
در میزان دلالت کند بر طرب زنان و در استیلای جمال
و فرح اولاد و رسیدن مسافران مقارنه زهره و مشتری
در میزان دلالت بر رغبت زنان بر فرح و انسان

هرکت مسافران و اجتماع عوام و تفتیش حوالات و بارندگی
زهره و مشتری در برج عقرب مقارنه زهره و مشتری در عقرب دلالت
کند بر بالا گرفتن کار فرومایگان و تفوق جستن بزرگان
و انتقال دولت در خاندانها بی نداد و بدبر آمدن ملک در
دو بیکر کان شان رسیدن و در رفتن زنان و فرو رفتن بسیاری
از محبان و بر استیلای فتنه و حرب و از اطراف عالم و غرق
کشتیها و خروج لشکر در نهب و غارت و فتن عامه
در شهر و وسط اقلیم چهارم مقارنه زحل و مریخ در عقرب
دلالت کند بر حرکت ریه و مقارنه فرو رفتن عسل و القدر و
انتقال بزرگ و تسلط کهان خداوند بانی و بیم خویش
و زنت در خانه و رسیدن ناپاکان و فتنه کهان و زنان
و فرق کشتن عقیم و دست برآوردن مردان و فساد
ابکاران و خرابی اسبان مقارنه زهره و مریخ در عقرب
دلالت کند بر رقت زنان گرفتاری فساق
و اندوه ارباب حرف و در دشت نزاع و خرابی نواحی
و تلف زرعها و دارهای غلیظ مقارنه عطارد و مریخ در عقرب

اصحاب دیوان و ارباب سلاح و غلبه کشتن عوام و از اجحیف
و دزدیدها و تکرر وصیلت در خلایق و بدکشتن اهوده مقارنه عطارد
در برج اسد دلالت کند بر فسق زنان و مطربان و بیماری ایشان
و رنج مسافران و خصومت عوام مقارنه عطارد در سرطان
دلالت کند بر تعلق و تفشق میان زنان و مردان و ساختن
شیرنجات و بکار داشتن عطرها و بخورها و بسیاری ضحاک در مواضع
در خلایق و ظهور مستوکان و تغیر هوا مقارنه عطارد در سنبله
دلالت کند بر عروسیها و جمع آمدن زنان و مطربان و بسیاری
نعمت و ارزانی و شادی عوام مقارنه عطارد در میزان دلالت
کند بر رواج بازارها و کثرت معاملات و آمدن کاروانها و رسولان
و میل مردم به حکایات و اخبار و نم در هوا مقارنه عطارد در عقرب
مقارنه عطارد در قوس دلالت کند بر قوة حالی دهاقان و کرا
غلات و رونق خاندانهای قدیم و تجدید دولتی یا ملتی و تغیر
اوضاع و اخلاق خلایق و ظهور مردم فصیح و دانندهٔ خوش
الحان و اصوات و بسیاری بد و باران مقارنه عطارد در جدی
دلالت کند بر فتنه در جانب مغرب و بیماریهای خوی

مقارنه عطارد در سرطان

مقارنه عطارد در سنبله

مقارنه عطارد در میزان

مقارنه عطارد در عقرب

مقارنه عطارد در قوس

مقارنه عطارد در جدی

دفتن شکریان و بدکاران و ظلم و ستم و فساد هوا و در نهاد قتل در زیر
در ماه از وقت بود مقارنه زهره در حمل دلالت
کند بر طرب و شادی اهل رستاق و بیاران و بالا
گرفتن زحف و موافقت ازواج و رونق حطان و کثرت
استعمال روطار و مزامیر و شده ره مقارنه عطارد
در حمل در میزان دلالت کند بر اجحیف و تفاوت
زحف و خصومت میان عوام و بیماری میان جمعی شریف
و بطل و فساد انگار و اندوه عطاران و تغیر هوا در ره مقارنه
زهره در ثور دلالت کند بر ملامت عوام و تاثر
حاملان و بسته شدن راه و تیرگی هوا و از اجحیف و خصومت
خلایق مقارنه زهره و مشتری در جوزا دلالت کند بر صعف ملک
احراء و اهل سلاح و قوت و زیادتی اخراف و تغیر هوا و بیماری
از گرما و خوشی مقارنه زهره و مشتری در سرطان دلالت کند بر کثرت برکتها
و فزاوانی نعمتها و عدل در احکام و بر آشتی در خلایق و
سلامت خود میان و رونق اهل طرب و باران ماه منعقد و منفعت
از در وقت بود مقارنه عطارد و مشتری در جوزا دلالت کند بر امن

مقارنه زهره در حمل

مقارنه زهره در حمل در میزان

مقارنه زهره در ثور

مقارنه زهره و مشتری در جوزا

مقارنه زهره و مشتری در سرطان

مقارنه عطارد و مشتری در جوزا

دلالت کند بر تشویش اهل بازار و دور شدن تجار و زیان بعضی از
و رنج بندگان و برف و خاک و گرفتاری رسل و جور و تشت
و توقف باران مهمات عوام و بالای پا نفت و تاریخ
هر [illegible] دلالت کند بر عجز کردن امرا و اهل صلاح
بوزرا و اشراف و قوت امرا و بازرگانان در وقت
و نفع اموال خلایق مقارنه زهره و عطارد در عقرب
دلالت کند بر بسیاری بازرگانان و طرب در وزرا و بزرگان
و سلامتی اهل علم و دیار و طرب و اشراف و اشراف
در عقرب دلالت کند در افراط با جنگ و بازرگانان و خلاص مجرمان
و سلامتی مسافران دریا و رونق بازارها و خسارت راست
مقارنه زهره و مریخ دلالت کند بر استوا و صلح و اهل عجم
خلاص شدن زنان و عوام و کسم شدن ظلم و ستم و بازرگانان
مقارنه عطارد و مریخ در عقرب دلالت کند بر گرفتن باران و زیادتی
و فاش گشتن فسق و فجور خاصه در شهر بین و فجور بازرگانان
و سقوط و جنگ و عقل در حالت تناقض و بدی مقدمان
مقارنه زهره و مشتری دلالت کند بر توقف خلایق و ظلم

مقارنه قمر و زحل در عقرب
مقارنه زهره و مشتری در عقرب
مقارنه عطارد و مشتری در عقرب
مقارنه قمر و مشتری در عقرب
مقارنه زهره و مریخ در عقرب
مقارنه عطارد و مریخ در عقرب

و اهل حرف و خاص و کشتیها و دریا و گزشت لواطه و مکر
و عدد خواستن کنیزان و روح و طلبت و جنایت از هر نوع و بد
کشتن هوا مقارنه قمر و مریخ در عقرب دلالت کند
بر انده زنان و بیماری ایشان خصومت ارواح و جور
عوان و بازرگانان و کاربدکاران و ستم مقارنه عطارد
و زهره در عقرب دلالت کند بر گرانی خواتین
چیزها زنان و محمدان و نوزنی خاران و خسارات و رسیدن مسافران
دریا و بازرگانان مقارنه قمر و عطارد در عقرب دلالت کند بر بی حالی اهل خیر
و آفت فاسقان و پاک کردن اهل و در سلامتی زنان صالح مقارنه
مقارنه قمر و عطارد در عقرب دلالت کند بر تشویش خلایق و در بدن مسافران
و در بولان و تیزی بازارها و ارزاق جیف و بازرگانان و دریای
تخت قران کواکب در برج قوس قران زحل با مشتری
دلالت کند بر ظهور شهر و کنز و اعجاز و نبوت کوید
و دین شریعت طلب و محمد و در بحق دعوت کند و از علم تفسیر
اله بنی و محمد و در عقب غیر طایفه مقصود کردن طایفه بر جور و ظلم
و تغیرات عظیم و برابر آن و برای دو دل بر تبدیل در خواطر و نحوست

قران کواکب در برج قوس
قران زحل در برج قوس

محمد و وقوع عجب امر غریب مقارنه زحل و زهره در قوس دلالت کند بر
قایم گشتن حرب و فتنه و بعد از گشتن آسوده و آزرده حارث و عمارت
و قتل و آفت رب و اهل سپاه و نقصان آبها و امراض حاره
مقارنه زحل و مریخ در قوس دلالت کند بر تشویش خاطر زنان و خلاص زنان و تفسه
اجنه و کدورت عوام و مزاحمت ازواج و کشتی بازی و شدت
سرما مقارنه عطارد و زحل در قوس دلالت کند بر مسخت اصحاب دیوان و
تجار و حرف و ارزاق جیف و غلب شدن نفوس سستی بازارها
و نوشتن خطوط مزوره و تفتیش ولاة و ظهور مجرم منافق و کذاب
و شبهه و مجرمه و بد گشتن هوا و خشک و ناراحتی گاه و بیماری خاندان
و انده خلایق مقارنه قمر و زحل در قوس دلالت کند بر ضعف
حال عوام الناس و زیادتی اموال و اهل سرما و اشراق مقارنه زحل و مریخ
در قوس دلالت کند بر بسیاری جدالها در علوم و حضرت
اعیان و ارزاق بر اهل حرب و خالی شدن بزرگان
و نیکو بر زنان کشتی و کرما در وقتش مقارنه زهره و مریخ
دلالت بر گزشت تزویج و وحشت علما بطرب و صلح میان
خلایق و حکم پیاران در امور محمدات و توبه بدکاران و بدنه

مقارنه زحل و زهره در قوس
مقارنه زحل و مشتری در قوس
مقارنه زحل و عطارد در قوس
مقارنه زهره و مشتری در قوس
مقارنه زهره و مریخ در قوس
مقارنه عطارد و مشتری در قوس
مقارنه قمر و زحل در قوس
مقارنه قمر و مریخ در قوس
مقارنه زهره و مشتری در قوس
مقارنه زهره و مریخ در قوس

نافع مقارنه عطارد و مشتری در قوس دلالت کند بر رغبت محمد بعلم
و ادب و خاندانی اهل حرف و قرب اهل دیوان بوزرا و گفتن
سخنان حق و جستن هوا و اعتدال هوا مقارنه قمر و مشتری در قوس
دلالت بر استوا و صلح محمد و سلامتی مسافران
و خلاص مجرمان مقارنه زهره و مریخ در قوس دلالت کند بر پرشانی
ارواح و طرب و اهل صلاح و سرما و برق و رغبت زنان
بکارهای ناپسندیده مقارنه عطارد و مریخ در قوس دلالت
کند بر ملامت و پرسان و مخالفت محاسبان و ارباب
اهل فضل و کشاکش بازرگانان و ستم بر رعیت و رغبت
محمد لواطه و تیز دیدن راستی در خلایق و ارزاق جیف
و تغیر هوا و بیماری اشکم مقارنه قمر و مریخ در قوس
دلالت کند بر رنج خاطر عوام از اهل سپاه و جور رسل و حوادث
و شکفتگی کارزان مقارنه عطارد و زهره در قوس دلالت کند
بر فراغت خاطرها و نوزنی تجار و عمل و عشق بازی زنان
و محمدان مقارنه قمر و زهره در قوس دلالت کند بر سلامتی رسل
و خوشی و مسافران و صلح عامه و فرح زنان با محمدان و بازرگانان

مقارنه عطارد و مشتری در قوس
مقارنه قمر و مشتری در قوس
مقارنه عطارد و زهره در قوس
مقارنه قمر و زهره در قوس

مقارنه عطارد در اسد

در ۵ مقارنه عطارد در سنبله دلالت کند بر بردن هوا و بارندگی و برودت
رعیت و مصادرات و افسردگی رعیت و شغل شدن
دلالت کند بر تغیر حالت ها و احوال ها و خسیس شدن و بار گرفتن
محصول ها بر تعب و برآوردن بنای حکم و عمارت های استوار و خرابی
و خسف و دلاور چسف زیادتی حیوانات و بیماری در ماه قلت
بارندگی مقارنه عطارد در میزان دلالت کند بر قوت امراء و اهل ادب
و دلاوری رعیت در فتنه و بنی طایفه و بعضی فتوحات در خشت
محصول بسیار و جرعت نمودن ارباب بیوتات کنیز و خرابی
بعضی از مواضع خشک هوا و رفت گوسفندان و مبارکی مقارنه زهره
در میزان دلالت کند بر بدی احوال خوانین و ارباب
لهو و طرب و دشواری وضع حصول و بسیار کاری از ودایع و بیماری های
مزمن و دبیرهای سیاه و شدت رعد و برق و نشاط در بیران
و دعا قبول مقارنه عطارد در میزان دلالت کند بر شدت رعد
و برق و جلید و ارزانی جنس و عزت و حیثیت در صلایق و ناروای
بازارها و تنگی طعام و دل شکستگی اهل دیوان و حرب بتر مقارنه
قمر در میزان دلالت کند بر اختلاف رعیت و جانوران و توقف مصادرات

مقارنه قمر در میزان

مقارنه زهره در میزان

مقارنه زهره در میزان

مقارنه عطارد در میزان

مقارنه قمر در میزان

مقارنه قمر در میزان

مقارنه عطارد در میزان

مقارنه قمر در میزان

مقارنه عطارد در میزان

دیدن شدن رعایا و قوت رعایا و رفتن و خصومت عوام و غلبه هوا
مقارنه مریخ در عقرب دلالت کند بر ضعف حال و رزاء و عمل
و ارتداد و بیماری و مطلب و در این طالع زور بخشیده شدن
از امراء و اهل سپاه و قوت اوباش و تعدی غلامان و زدن
بزرگان مقارنه زهره در عقرب دلالت کند بر صلاح پرهیزکاری
اکابر و بیرون رفتن از اندوه و صلح میان ازواج و بازی
استادان با زن بدیهی و توبه کاران و نیک شدن کارها و
اعتلال هوا و تاخیر در ماه مقارنه عطارد در عقرب
دلالت کند بر جستن امرای سرد و در ودایع بازارها
و غلبه گوسفندان مکاران قوت حال دبیران و متصرفان و نخست بازرگانی
دلالت مقارنه قمر در عقرب دلالت کند بر فرح اهل صلاح
در عقب نمودن و فسق و فجور و نزاع خواران و فرو دوختن
و بسیاری بارندگی و بسیار کاری از ودایع مقارنه قمر در عقرب
دلالت کند بر مخالفت عوام با دعاء و فضلا
و انکار در میان دیشان و دیدن خوش شدن اکثر تلوان و هرکت
مصادرات مقارنه عطارد در قوس دلالت کند

بر بسیاری از جیف و رنج تجار و اهل حرف
و تفتن تجار در دروغ و قول لواطه و خیانت
و کارهای ناحق و بد کشتن هوا در عفن در آبها
در عدد و برق مقارنه قمر و مریخ در جدی دلالت
کند بر هراس و اضطراب از اهل سپاه و بی رونقی بازارها
و توقف بازارها و توقف مسافران و تنگدستی
و فتح حصار مقارنه عطارد و زهره در جدی دلالت کند بر رونق
تجار و اهل بازار و خیرهای خوش و نشاط
در خلایق و میل نمودن با علام و تکون سحرها و عشق بازی
میان زنان و محدثان در سرما برف مقارنه قمر و زهره
در جدی دلالت کند بر فوت حال
عامه و مسافران و صلح میان خلایق
و سرما و بارندگی کشاکش تندی دریا
مقارنه قمر و عطارد در جدی دلالت کند بر تیزی بازارها
و بسیاری بیع و شری و شدت سرما
و بارندگی و منفعت تجار قران کواکب در برج دلو مقارنه زهره و زحل در دلو

دلالت

دلالت کند بر حرب و فتنه و قصد کردن بزرگان
بیکدیگر و فرو رفتن قومی و برآمدن قوم دیگر و بزرگ
شدن دونان و اسباب رسانیدن بزرگان
و هلاک پادشاهان و تغیر در رسمهای محدوم
مقارنه مریخ و زحل در دلو دلالت کند بر آمدن لشکرها
دلیری نمودن احشام و خرابی جاها و آفت اسیران
و سپاهان و بیماری و سمر و هرای در مردم و فرو
رفتن ملکی از خاندانهای قدیم مقارنه زهره و
زحل در دلو دلالت کند بر غلبه نشاط در اسیران
و کشادن راهها در اهل دستاق و کوه پایها و
اسیران و رفتن ازواج و نکاحهای بی رغبت و شدت
سرما و جلید مقارنه عطارد و زحل در دلو دلالت کند
بر کثرت ارجیف و بدی هوا و سرما و کسادی
بازارها و ملالت محترفه و خیانتها و پریشانی مردم
از انواع مقارنه قمر و زحل در دلو دلالت کند بر اندوه
خلایق و بیم زنان حامله و زحمت مسافران و ظلمت

مقارنه قمر و زحل در دلو

مقارنه زهره و زحل در دلو

مقارنه عطارد و زحل در دلو

مقارنه قمر و زحل در دلو

هوا و بد گشتن آبها مقارنه مریخ و مشتری در دلو دلالت کند
بر مخالفت امرا و وزرا و بیماری قضات و ائمه
و آفت یکی از شاهی و بد شدن هوا و بارهای
بی منفعت و حرب و تهمت بر بزرگان مقارنه
زهره و مشتری در دلو دلالت کند بر صفای هوا
و فرح در علما و اشراف و دولت زنان و رونق
مطربان و جستن بارهای خوش و صحت خلایق
مقارنه عطارد و مشتری در دلو دلالت کند بر کثرت
بارها و شدت رعد و اجتماع اهل فضل و میل خاطر در علوم
و امانت در قبض و نوردنی بازارها و فرح تجار مقارنه
قمر و مشتری در دلو دلالت کند بر فرح مرد و عقد بر زنان
و کثرت خیرات و طاعات و سلامت مسافران و صفای
هوا مقارنه زهره و مریخ در دلو دلالت کند بر کثرت
بارندگی و بیماری زنان و فسق مردان و باشد سقوط
اولاد از احمال مقارنه عطارد و مریخ در دلو دلالت
کند بر جنگ میان قوم و خدمت از رعیت و ستم

بر

بر طرف و طلاق عزم و تعجب بر یکدیگر و ظهور قحط و غلای
و تباهی و زنده شدن بخار و برگشتن هوا و برها مقارنه
قمر و مریخ در دلو دلالت کند بر رهبت مسافران و بسته
شدن راه و گرفتاری جانوران و زنده شدن بیماری عام
مقارنه عطارد و زهره در دلو دلالت کند بر رونق بخار
و اهل بازار و ترتیب حال و دوستی میان زنان و مردان و بخشش
و برها مقارنه قمر و زهره در دلو دلالت کند بر سلامت
مسافران و زنان و شادی عروسی و نم و برها مقارنه قمر
و عطارد در دلو دلالت کند بر اهل شهر و برها
و خبرهای گوناگون و گردش مرکبات افسون و برکت بخار
و آن کواکب در برج حوت مقارنه مشتری با مریخ
دلالت کند بر بسیاری ابلها و آفت حیوانات آبی و کثرت
در آب حوت و خروج سلاطین و خرابی حال و
تفرق جستن مسافران و خطر سفر بی دفع و خلاف
میان ملوک مقارنه مریخ و زحل در حوت دلالت
کند بر حرب بر طرف شمال و جوشیدن دریا و تفرق

شدن کشتیها و سیل های مخوف باران های مخوف
و آفت میوه‌ها آب و یخ و خشکی کند و دیگر شرایط مقارنه
عطارد و زحل در هوت دلالت کند بر بسیاری از آفت
و نقصان آبها رانده عمال و تجار و قحط و بازار و اهل قفل
و کسادی مطاعم و آشفتگی دماغها و وقوع ریا مقارنه قمر با
قمر در هوت دلالت کند بر رانده شدن مسافران و زنان
و بر کشتیها و آبها و تاریکی دریا اگر در وقتش بود و تشویش
مال دزدان مقارنه مریخ و مشتری در هوت دلالت کند
بر اشتعال بدنها و حرارت بر مزاج و عمر از آفت
و تلف اهل سلاح و سلامت رفتن و اعیان و دیر شدن
ابرها بر آثار و توبه نمودن مردم و مرگ و درد و تب
مقارنه زهره و مشتری در هوت دلالت کند
بر امن و فراغت خاطرها و وقوع جمعیت‌های عام میان
اکابر و اعیان و فراخی نعمت و کثرت خیرات و بالان های نیکو
و سلامت کشتیها و فرو نشستن آشوب و درد و تب و ابواب الخیر
نگاه‌های جرد شدن و علی و قنات و رغبت قوم بعلوم مقا

مقارنه عطارد و زحل در هوت

مقارنه عطارد و مشتری در هوت دلالت کند بر ترحم
و زراعت و دل بر و عمال و اهل بازار و ظاهر شدن مجرمان
و بیماری‌های نمناک و بارندگی و سلامت مسافران و یاد سیل
و قحط بسوء مرد صلاح و ایمن و فراوانی مقارنه قمر و
مشتری در هوت دلالت کند بر زیادتی آبها و سلامت
کشتیها و دیانت عوام و عفت زنان و توبه بدکاران
مقارنه زهره و مریخ در هوت دلالت کند بر
خیر کردن زنان با مردان و وقوع نگاه‌های بسیار و بسیاری
بارندگی و رنج مسافران و یاد بد حال مجتمع زنان و اهل بازار و
کساد خیرها بسیاری خیانت و هفت میان خلایق و زراعت
و بیماری‌های تند و آفت میوه‌ها و غرق شدن کشتیها و قحط
مقارنه عطارد و مریخ در هوت دلالت کند بر رنج مسافران
و آفت کشتیها و بسیاری بخار تیره و زیان زنان و مکر عوام
مقارنه قمر و مریخ در هوت دلالت کند بر موافقت میان زنان
و مردان و درد تن عطاران و رغبت قوم بلهو و لعب و اندک خیر
های نیکو و باران بالا مفید مقارنه عطارد و زهره در هوت
دلالت کند بر جمعیت میان زنان و عوام و مسافران و یاد

دیوارهای نافع و فتوی ها **مقادیر قرود زهره در بیوت**
دلالت کند در وقوع قضایا بر شرع و صلاح ذات البین و بازارها
در وقت دنیا که شدن زهره در بیوت بخارد و اهل بازار **مقادیر**
**قرود عطارد در بیوت** دلالت کند بر سلامت مسافران
دریا و فتوح در سرلان و فرو بستن عالم **اما** بر دانکه این
تغیرات و در قرانات اگر در برج مقرب بود و نور با بر موجب
اگر انور با بر شمال جنوب بود همچنین در کوکب بر کوکب تا آن
برج و انوار آن قران باشد بکدام نور منسوب است تغیر آن انوار آن
نیز بدید آید و الله اعلم **احتراقات کواکب** در مطلق
دلالت در وقت احتراقات هر کوکب بر کوکب محترق متصل بر
مقره بان کوکب ایدنود باشد امراض ماده حاصل بدید آید
کند و در ابدان مجید قریب بآن احتراق زحل در مصاحرات
**زحل در مصنوعات** دلالت کند بر رفت خرابی شهر
قدیم و دیها و قیمتی و اهل مجرد و اندوه و کاهش بر بیماری مزمن و فشار جوا
و فتوح معادن و شکوفه و فتنه در جانب شرق و قلع
ربع و قصدی که از ری رفت و اگر از شرق بغربی رسد
متصل باشد خبر از نیف و انبیت رسد و سلامت

کرفتن

بر کهرند

و تصور اگر مریخ بود حرکت لشکرها و بیماری اهل سپاه و فساد
نقود و ارباب نقود و تعرف و آفت حیوانات و بدی
هوا و اگر زهره بود تا نزد ملاقات رسد و هوا رو کرد و دوا و آفت
باشد و دک و تاریخ و اگر عطارد بود بر دیوان و تجار
و سخن فرو حافظه باشد و اندوه خیانتها و دقت ها
بظهور آید و اگر قمر بود غلت طلبها و اندوه عامه و تاخت
عامه و آفت شکوفها در سرلان و مسافران **احتراق زحل**
**در مصنوعات** دلالت کند بر بیماری و موطن و تنگی طلبها و آفت
اشجار و قصد بزرگان و فتنه در مغرب و بلاهای حمل و مرز
و اگر مشتری بود متصل بود یکی از ارزاق انسان تا چیز نقود دیگر
ایشان را زر کمتر بود و اگر مریخ بود ملوک و امرا را حمله
بود و در دوان فتنه کنند و فتنه قایم نقود و بعض اسباب بر نقود ظهور
مدعیان اگر ظهور بود تا نزد یکان بود و مطربان در بلا بود و اگر
عطارد بود عود جیف و بلاهای ناخوش و گرد تردد میان
محترفه و بلاهای که لاریب طایفه اگر قمر بود بخورد و حوادث و فتنه
سرلان و مسافران **احتراق زحل در مسعدات** دلالت

کند برفتن در نهای و عراق و اگر آنا و آفت بر آن و غرق بیفتد
و نقصان و تب و زوال اگر در دار شری بود متصل بود فراوان بود
و اهل صلاح غلبه کنند بر مفسدان و ملوک خراسان را آفت
رسد و اگر بیخ در حرب و قتل جزو و فروع قوی مفسد و مفتن
و مکتوب رسد طایفه و نقصان آنها و اگر زهره بود دلالت زنان
و سلطان بر زیر ما کاتره و رسا رباز که در وقت و اگر عطارد و قمر
دلالت و تشویش در باب دفاس و تخت عالی و بخار بر شوک و
بازارها و اگر قمر بود بیم بود از سیل ها و آفت کشتی و رنج
مصادره و غنت طلب اجتراق شری از سعد و نحس دلالت
کند بر نکبت و عیان و از اراف و مصادره کسر و خصومت
ملوک و تفاق در ارض خاوه و اگر بیخ متصل بود در شرق حرب
و قتل جزو و ضعف دین و غنت دلالت حرب و نقص ارکان
و اگر زهره او در سبب رسد بر زنان و اهل طرب و استدلال بود و
و فراوان بود اگر عطارد بود دلالت رسد بر دبیران و اهل سر فرود جنگ
در بازارها و بسیاری دعوا و اگر قمر بود جنگ کوره و مصادره
یا کاز تنگ بود و خوف لاپیاری ها اجتراق شری در

شری

مسئله خامس دلالت کند بر انده و زراعت و دلالت
و قضاة و نا بیدن در مقصدان و هر رسی در هنگ و دلازانه
و اگر متصل بود بزهل در خراسان فتنه خیزد و اگر آنا در
کاو و کو مفسدان و فتنه بود و اگر بیخ بود آشوب و حرب بود
و ظلم و حرکت سپاه و آفت نباتات و علت طلب اگر قمر بود
فراوانی و نعمت بود و در زنانه و انده زنان و سلطان و اگر عطارد
بود تشنیع اهل بازار و سلطان و ظلم و سرما و اگر قمر بود
عوام در بلا کسی بگرد و مصادره بود و راه ها در بند بود
اجتراق شری در مسئله بودی دلالت کند بر فتنه در مغرب
و شاه و آفت ملک و دل و پریشانی علی دوز و آشوب
و بلاهای تخت و اگر بیخ بود قتل اشراف و نفاق
میان دلاوران و تباهی میوه ها و اگر زهره بود علی زنان
و خطیبان بر زود و فروع نگاه های بیخ جزو و فراوانی و تخت سپاهیان
و اگر عطارد بود بلاهای تخت و دیدن و تنگی در اتفاقات و نقص
مال خلایق و خصومت مجمع و اگر قمر بود عوغای عام باشد
و بارندگی و جدا و ازدواج اجتراق شری در مسئله ابا

دلالت کند بر افزودن علاء و رعیت و نوادب و زیادتی جوی است
آید و سلامتی مصاحبان دیا و اگر متصل بود بزحل و نوب خبر دهد
در شهر و گرانی و موت بزرگان و در آبی بود حرب و خونریزی
و غرق کشتیها و حرکت لشکر بود بر جهت غارت و اگر زهره بود
بیماری زنان و کودکان و بیرون آمدن و اگر عطارد بود بیماری
باد و ریاح و سوق حال و کثرت جزات و دزدی و اگر قمر بود
باد و ریاح و مدن مصاحبان خصوص در دریا و خصومت عامه

**احتراق مریخ در عقرب دلالت کند** بر آفت
چهارپایان خاصه گوسفندان و بر نوادب و استیلای هست
بر فواحش و اگر بر دقیق های نهانی از جانب مشرق و در صبح
رایح و حرکت سپاه و پیشه زنان و اگر بزحل متصل بود مرگ
بگذرد و صرف و جور سلطان و اگر مشتری بود دفع بزرگان
و اگر زهره بود فرج و سقاط و اجتماع بیماری زنان و اگر عطارد بود
رعد و برق و صدمه قوی آید و احتراق نوایح بود در هوا
اشتها بود و رواج بازار سلاح و شور بود و بر دو
و اگر قمر بود تشویش مصاحبان و قطع طرق و اغراق خون بر زنان
زنان حامله بود **احتراق مریخ در مثلثه خاکی** دلالت کند

بر پریشانی حال امراء و اهل سلال و ناچیز شدن
قومی در حرب و فتنه در جنوب و شیخون و خانهای
نهانی و اگر بزحل متصل باشد آفت گاو و شتر
بشر و فساد غلات و اگر مشتری بود گرانی نرخها بشهر و مکروه
حال اشراف و اگر زهره بود بیماری زنان و مطربان
بشر و سلامتی شتیها و شدت سرما و اگر عطارد بود
سرما خنک گردد و بیماری کوده کان و عمال و بخار
و بادها و اراجیف و هموم و اگر قمر بود در آبی مسافران
و کرما بود و بوقتش و اندوه زنان و بسیاری نعمت
**احتراق مریخ در مثلثه بادی** دلالت کند
بر خون ریزی و بیماری و تشویش و اراجیف
در جانب مغرب و خشکی هود و مخالفت امراء
و فتنه بزرگان و اگر بزحل متصل بود ملکی فرود
و بیماریها بر دبائی بدید آید و احتراق جایها و اگر
مشتری بود آسیب رسد بمعارف و فساد
درختها و اگر زهره بود بار آنها بود آید بمبالغه

وتندی و ارزانی قماش و پریشانی زنان و مردان و اگر بود
بادهای تند جهد و صاعقه و زدوار اجیف و احتیاج
خلایق بمعالجات و اگر قمر بود شیخون رود و در ماندن
مسافران و رسولان و رنج زنان حامله و اندوه عوام
احتراق مریخ در مثلثه آبی دلالت کند بر خوابها
و حرب در بابل و فارس و ارمینیه و خراسان و خلاف
لشکرها و آفت ملوک شمال و غرق کشتیها و نقصان آبها
و اگر زحل متصل بود شیخون بود و خروج مدعی
در فارس و خراسان و اگر مشتری بود آبها بسیار
گردد و ایمنی و اندوه علماء و قضات و اگر زهره
بود بارندگی بی اندازه و سرما اگر وقت بود و اگر قمر
بود غلبه عامه بود و خرابی از یاران و رنج مفاسران
احتراق زهره در مثلثه آتشی دلالت کند بر بیماری
زنان و خادمان و مطربان و مردم ظریف و شریف
و در اقلیم پنجم و اگر بر زحل متصل بود زهرویان باشند
و خنیگ هوا و هلاک شخص نامی و اندوه علماء

و اگر مشتری

و اگر مشتری بود در سقاط حمل و ارزانی و وفت میوه‌ها و اگر
عطارد بود بیماری علاج نیز برد و بلاهای خرشی در دو دو نق بازارها
و اگر قمر بود باران آید و برکت رسولان و مسافران و ملال
عامه و احتراق زهره در مثلثه آبی دلالت کند بر کثرت باران
و آبها و جانوران آبی و وفت وی علی زنان را از و کثرت لشکرها
و اگر بذنب متصل بود غرق سفینه‌ها و غرق آبها و نیز کم بود و اگر مشتری بود
باران ناگاه سفید دید و لشکر بسیار گردد و سلامتی کشتیها بود
و لشکرهای بزرگ اگر رنج بود باران ناگاه آید و برکت
مسافران بود و خصومت طایفی و اگر قمر بود خرابی اصل‌ها
و رنج مسافران دریا و تغیر هوا احتراق عطارد در مثلثه آتشی
دلالت کند بر ضعف حال فضلا و اهل دیوان و کتاب و اهل بازار
و بلاک در معارف و رنج عمال و متصرفان و اگر متصل بذنب بود
بلاهای صعب جهد منفعد و اندوه خلق و اگر مشتری بود بلاهای خرشی
در زر و سلامتی چهارپایان و مسافران و بیماری جهاد کان و اگر قمر
بود خلاف و خرد و اگر مشرب بود و غور و فتنه‌ها و اگر زهره بود
بیماری زنان و مطربان و بسیاری قماش و عطارد اگر قمر بود کودرت



دائمه و اگر مشتری بود نعمت بسیار گردد و باران معتدل
جهد و سلامتی حیوانات بود و اگر مریخ بود آشوب باشد و بیماری
مار و مور و خون ریزش و فساد و فساد اصل صلاح
و اگر عطارد بود اندوه و شر و کتد و تهمت بخشند و قیمت سکه
در ما در وقت و اگر قمر بود باران آید در عدد و برق و اگر وقت
و اندوه رسد احتراق زهره در مثلثه خاکی دلالت کند
بر رنج زنان و خواجه سرایان و در صاحب طرب در نعمت رفت
و نباتات و حیوانات و باران قوی و ارزانی اجناس و قماش
و اگر متصل بود غفلت و تباه فکر و حیوانات را آفت رسد
و ریاح و خشک بود و اگر مشتری بود اندوه مسافران و بیماران
و اعتدال هوا و اگر مریخ بود تلف از دوج و رفت زنان
و کودکان و اگر عطارد بود سرما کند و اجیف و شوش بود
و اگر قمر بود اندوه مسافران و نیز فضلا نباتات و خصومت
و مسدود شدن احتراق زهره در مثلثه بادی دلالت
کند بر نوع امراض و کثرت بادها و بسیاری میوه‌ها و مریخ و قرابه
برده و اگر زحل متصل بود بیماری کشتن و وفت رفتن زنان و اندوه زنان

هوا و غیر تجار و اهل اسفار و اندوه عوام احتراق
عطارد در مثلثه خاکی دلالت کند بر فساد و نباتات
و زهرت بذر و علل و خشکی هوا و بر خشک و اگر بذنب متصل بود و قرابه
و تلف حیوانات باشد و زلزله و اگر مشتری بود بیماری‌های
و تلف رسد و بر رفتن دواب ابر و جلا علما و فضلا
و اگر مریخ بود بیماری چهارپایان و احتراق جواهر و اگر قمر
و اگر زهره بود رفت زنان و بیماری و تلف کودکان
و رسیده و اگر قمر بود برها و ظلمت هوا و رنج و اندوه
زنان احتراق عطارد در مثلثه بادی دلالت کند بر رفتن بزرگان
و قوت فضلا و مسافران و تجار و اهل بازار و اگر بذنب متصل بود
بیماری خلایق بلاهای خشک و کودرت هوا و رفت درختها
و عمارت‌ها و اگر مشتری بود بلاهای سالم جسد و کثرت
محبت و دوستی خرشی در رفتن بزرگ و اگر مریخ بود بیماری
و سرما و قتل و شیخ خرشی و اگر زهره بود رنج زنان حامله و فساد
حال مغنیان و خادمان باشد و اگر قمر بود هوا بد و رنج مادر
و اندوه‌ها بود احتراق عطارد در مثلثه آبی دلالت کند بر رفت

کشتیها زیاده شدن دبها و اگر بدهی نقص بود سلامتی حال
مسافران دریا بود و باران های نافع دیر و اگر زحل بود
غارت کشتیها و خسارت حیوانات آبی بود و اگر زهره بود رنج
زنان و فساد زنان عاهر و خراب کردن و بسیاری
لواطه و خیانت در مهر و اگر در قمر بود غلبه اهل بیم از سیل ها
و عمارت کاریزها و زندگی عامه در مهر بیان ارباب
مجالس زحل مع روس دلالت کند بر رونق زهران
ملوک و بزرگان و پادشاهان و دبیران و یهودان و بندگان و بسیاری
عمارت ها و رواج علم و اهل آن جایها و خصوصیتها و ظهور
زهاد و علما و مسلم در رستاق و مخرفان و خرد دادن از مقدمات
و قوت ارباب قلاع و جبال و اهل نشستن و حال زهره
و خلاص مسلمانان از دستوران زحل مع ذنب دلالت
کند بر خلاف آنچه گفته شد و بیماری ها و زور عوام ان در
صور بر زود وقوع جزئی و نوع در استقصاء دبیران نیک
و جزایی و حوادث در مهر و بسیاری نهر و ظلم
و تخریب و فساد حیوانات و غلات و اختلاف حال کوهها
و

پارغبت عطارد مع روس دلالت کند بر نیکی حال
فضلا و اهل دیوان و تجار و مردم بازار و بسیاری بیع
و شری و امانت در مردم و گفتن سخنان حق و موعظه
و راستی در عدل و آمدن اخبار صحیحه و صحت بیماران و رواج
بازار کتب و برده عطارد مع ذنب دلالت کند بر خلاف
آنچه گفته شد و ضعف دماغها و خطا در تدبیرات و ملالت
عقال و متصرفان و تجار و اهل بازار و افت طیور و ظهور
منافقان و کثرت نمیمه و بیماریها و گفتن سخنان بیهوده
و نوشتن خطوط مزور قمر مع روس دلالت کند
بر آسانی وضع حمل و برآمدن مهمات مردم و سلامتی
مسافران و بارانهای نافع و سازگاری ازواج و عوام
قمر مع ذنب دلالت کند بر ضعف حال زنان و اسقاط
اجنه و مرگ کودکان و تعویق در کارها بیان احکام
معلوم شد بر اجتماع قران نیرین است و استقبال
مقابله ایشان و اختلاف نیز خواهند و این هر نظر
در امور عالم ترکیب اثر تمام است پس واجب است

که طالع وقت وقوع هر یک معلوم کنند و بحسب هیئت
و دلایل حکم کنند چنانچه در این نسخه یافتم باز نمودیم و مثال
نیز ایراد کنیم انشاء الله العزیز هرگاه که در صورت طالع یک
از این ثلاثه فتح الباب اتفاق افتد یا دلیلی که دال بر
تغیرات هوا مناسب حکم کند و همچنین در دلایل حرب و آشوب
و گرانی و ارزانی تامل کنند حاصل آن اجتماع و استقبال
که مقدم شد بر سال و فصل آنچه در خاطر آید بعد از آن از
امتزاج دلایل از سر فراغت خاطر و فکر درست کنند
حکم کنند و قمر چون از اجتماع و استقبال منصرف گردد
هر کوکب که متصل شود طبیعت آن کواکب گیرد حکم از مزاج
آن کوکب باید کرد از سعود و نحوس اما اگر در صورت طالع
یک از این ثلاثه فتح الباب بود خاصه و میان رب طالع و شرف مع باشد
دلیل بر دوباران و تغیر هوا و دلالت نحس در مشتری بود دلیل بیماری
و بد گشتن دارو و رواج بود و دلیل کند بر زلزله و افت مزرعها و
خرابی جایها و اگر نحوس در هفتم باشد بر نفاق ایشان و فرق کشتیها
در دریا خواهد و فتنه انگیختن اخبار حزن و رواج و فساد جواهر

و قلعه داران مشتری مع روس دلالت کند
بر نیکوئی حال وزراء و ائمه و علما و اشراف
و اعیان و رونق مساجد و مدارس و کثرت
تعهد و تصدق و امانت و دیانت و صلح میان
قوم و امر معروف و نکاحها و فراخی و ایمنی و بسیاری
نقود مشتری مع ذنب دلالت کند آنچه گفته
شد و مصادره توانگران و بیماری اشراف و تردد
مفتیان و قضات و وقوع امور نامشروع و ضعف
دین داران و نفاق بزرگان و بیماری دیگر
و تشنج و درد دل و بد گشتن هوا و گرانی و آفت
هوا و حیوانات آبی مریخ مع روس دلالت کند
بر قوت حال امراء و لشکریان و قصابان و شناسایی
و توبه بدکاران و فرونشستن فتنه و ظهور مردم
خودستان و زراق و بزرگ جستن سفلیان
و اجتماع اهل سپاه مریخ مع ذنب دلالت کند
بر ضعف حال سران سپاه و اهل سلاح و قوت

بر خلاف

دزدان و بدکاران و رسوایی این طایفه و جنگ میان
بدان و دزدان و زدن راهها و بسیاری فسق و کارهای
بد و برخواستن و قتل و تشویش **شمس مع رأس**
دلالت کند بر بیماری و خوف مهتران و اکابر
هر قومی و کثرت درد چشم و دل و شکستن اعضا
و فساد نقود و افتادن از بلندیها و دستور **شمس**
**مع ذنب** دلالت کند بر قوت سلطان و اکابر
و از دیاد جاه این طایفه و عدل و انصاف در احکام
و بسیاری زر و سیم **زهره مع رأس** دلالت کند
بر سعادت حال زنان و امردان و ارباب طرب
و نکاحهای خیر و سورها و فراخی نعمت و رونق بازارها
و عطرفروشان و زینت سازان و جوهریان
و برآمدن حاجات **زهره مع ذنب** دلالت کند
بر فراق و طلاق میان ازواج و زنان و مطربان
و بیماری امردان و کثرت فسق و سحرها و بی
شرمی ساده زنخان و علت آلت تناسل و نکاحهای

بد

و معاون و اگر مشتری هم باشد بیماری در نوع انسان و آفت انجیر و تنور
باشد و اگر مشتری خالی بود و آفت حیوانات و نباتات باشد و بیم از نزول
در جفت الوتر و اگر عطارد بیخ بیخ تحوس و دلیل تحت و سعادت منصوبت
بر یک بیخ که گفتیم و اگر قمر بیخ بود الفرق تحوس متصل بیخ و اگر جفت
رفته و گر دخت کند و مضرت و فوتی ناگهان و از زنان بیخ و
فوت و خوف و رعب و شادی ها از هر نوع و از زنان و فراخ
نعمت اگر طالع برج بود و آن بیخ باشد جنس آن دلیل دیگر باشد
بر نزول باران های سخت باردار و آبهای زیاده گردد و اگر قمر در جمع و
در سنبله منحوس شود و بعطارد متصل گردد دلیل از جفت و تحریک
در نوع و مضرت بازرگانان و رنگ ریزان خاصه بود خاصه در نظر عطارد
باشد و قوی تر از آنکه عطارد تحوست بیخ و اگر خداوند طالع که از بیخ
اگر موصوف بیخ نصف است عنصر از خاص از آن نزد خاصه در طالع
خود باشد بیخ اگر موصوف بیخ نصف طاوس زنان خاص از زنان گردد
و اگر طالع که از بیخ و زحل بیخ و دلال بر گرانی غلا بود خاصه در خاص
طالع مقدم بود بر سال و اگر بیخ عاقل شرقی بیخ و دلال بر آن جفت
بود از زنان کند و فراخی طعام و نعوت قمر اگر قمر در بیخ و متصل باشد بیخ

از دلال بود از زنان کند زنان از زنان نزد و اگر طالع که از بیخ و تحریک شمس
ناظر بیخ بعد است بیخ ذنب دلیل فتنه است و هر آنکه طلب کار و طلب
و بجا سده تحوس باشد سهیل الدرب دلیل حرب و غارت و قتل
ماست **احتراق مریخ** بیرون از تحت الشعاع یا تحسین
در طالع یا عاشر که از بیخ دلیل بیماری و شیع خون و حرارت است
و در تحت هر چند ذکر بعض از این دلایل مکرر میشود جهت افزودن
حال است بندی را **اما اجتماع و حمل** دلیل بلند
بر فوت حال ملوک و سلاطین و آفت و صفدان و آزردن عوام و زراعت
نزد سیم و دنانیر اما **در ثور** دلیل بود بر برف و نباتات و شکوفه
و چهارپایان و ناد هر گرانی مصافرات و کثرت عمارت و در زراعت
و کثرت اما در جوزا **جوزا** دلیل کند بر حرارت جوانان و زنان و
جستن باد و آفت رشتی و دکانی و اگر **[illegible]** بخش
ناظر بیخ نزد کتاب و عمال و صورت در بازار و کثرت عوام
**در سرطان** دلیل کند بر بسیاری آب و رسیدن مصافرات دریا
و بزرگان جستن خانان و زحمت زنان حامله و تریاک اما **در اسد**
دلیل کند بر رونق ملوک و انفاق کردن با بلند کی و فرزندان
[illegible]

فتح رسل پیش حم و فراهم آمدن آب و شدت حرارت
هوا **در سنبله** دلیل کند در تقویم و میل حمل بهار است و جسم آمدن
حیوانات و تعرب جستن عوام پیش خداوند و وقوع نقل و تحویل
و سفر **در میزان** دلیل کند بر نفاذ و تحت مرضها خاصه آنچه بیرون نزد و شنه
و تردد خاطر ملوک و اکابر و جوس عوام کثرت آب و باران و وقوع
نگاه ها **در عقرب** دلیل کند بر توقف مصافرات و گرفتاری جا
سوسان و ملالت خلایق و آفت کشتیها و بازرگانی و تریاک اما
و ترا و در قوس **در قوس** دلیل کند بر آزده قضات و آفت
و اهل حسم و آفت سرور و رغبت حمل بنگ رهای اشتر و تیر را
**در جدی** دلیل کند بر شدت سرما و در ماند اهل سفر و رسوان و بسته
شدن راه ها و در جدی دخان زدن و بسیار کاری از ازواج و فسل
حیوانات **در دلو** دلیل کند بر کدورت خاطر ملوک و اکابر و جستن
آب های کثیر و طلب هوا زنده و بیران و کشت در زمین و اهل عوام
در ماند رسل و فتوح و اهل سفر **در حوت** دلالت کند بر کثرت
مصافرات و ملوک و اکابر و جستن دریا و محافظه کشتیها و آفت
حیوانات و آب و کثرت بازرگانی و تخت عوام و بسیاری عمارت

جویها و بستانها و احکام و انقلابات فلک سبع سیاره
تسدیس مشتری و زهل دلیل کند بر مودت میان ملوک
و اکابر و نوازش یافتن وزرا و عمال و رغبت حکما بعدل و بسیار
خیرات و رعایت مشایخ و دانایی و محبت پیران ترتیع مشتری و زهل
دلیل کند بر خصومت ملوک و ستم بر دانایان و رفت اهل قلاع و
جبال و انزوه ملوک و پیران و ویرانی بلاد و ملالت از اخراج ارباب
کسب و مشاوره از دل کان و رونق دار الانشا و فتنه تثلیث
مشتری و زهل دلیل کند بر جمع میان سلاطین و اکابر و اخذ و رعایت
رعیت و فراغ رغبت و دار زانی و بسیاری خیرات و رونق دانایی
و اهل هنر و تربیت بدکاران مقابله مشتری و زهل دلیل کند بر خصومت
ملوک و اکابر و ظلم و ستم بر رعیت و فتنه و آشوب و حرکت
سپاه و خرابی دیار و تغیر ملک و بیماری ملوک و اکابر و زرع
تسدیس مریخ و زهل دلالت کند بر الفت میان سپاه و سالاران
و دانایی و ترحم اکابر بر رعیت و نوازش یافتن کوتوالان و
محرران و بزرگان و نیکو شدن حصارها و رونق دار الاحتساب
ترتیع مریخ و زهل دلالت کند بر غلبه کوکبان و دعیت و فتنه

بلاد

این نه زرب و فتنه و انزوه رعیت و آزار و بیماری های صعب و بیرون
راه ها و فساد و شور فتنه و بیداد و فتنه زنان و مرگ و شر
و صلح و جمع و لشکریان تثلیث مریخ و زهل دلیل کند بر استیلا
ملوک و بزرگان و اسب تاختن و اتفاق دانایان و اهل سپاه و سلطان
شدن تابش ملازمان و جمع لشکر سپاه و شر مقابله مریخ
و زهل دلیل کند بر حرب بدکاران و هلاک ملوک و معارف ملوک
و حرکت لشکرها و مخالفت سلاطین و دزدیدن و غدر و دکر
و رونق بدکاران و انتقال ملک و دلالت و جرت عوام و بلا گرفتن
ظلم و ظهور حصار و تیر و کلانی و گرفتاری ملوک و اکابر تسدیس
شمس و زهل دلیل کند بر نوازش یافتن دانایان و فهم ملازمان
و بزرگان و زیادتشان و ترحم کردن بر رعیت و دیدار از زراع
و فقرا و دزدی و ظلم و تغیر هوا ترتیع شمس و زهل دلیل کند
بر خواری از رعیت و خشم ملوک و بزرگان و تاریکی و بدی
حال بزرگان و حصار کوه یا بیرون و نوع عداوت میان اکابر و خواری
ضایع و عقار و نقصان در تفقدات و پیران و زراعت و دیگر اوقات
بود تثلیث شمس و زهل دلالت کند بر عنایت ملوک

مریخ و در فتنه و رواج بازار کتاب و برده رسیدن اخبار
از هر نوع مقابله عطارد و زهل دلیل کند بر خصومت میان خلایق
و گرفتاری رسولان و جاسوسان و انتقال کتب و اخبار و ستم
بر حرف و بیکار داشتن دفترها و سحرها و دهشت بر خلایق
و ظهور حصار گذاران و جمع منافق و اهل رستاق و کوه نشینان
و بیماری ناخوش و تیرگی هوا تسدیس قمر و زهل دلیل کند بر
اتفاق از رواج و پدران و پس آن و رونق بزرگان و جماعت
و رسیدن مصاف و تغیر هوا ترتیع قمر و زهل دلیل کند
بر جنگ و بانگ میان عوام و انزوه رسولان و گرفتاری و نان
و ریخ اهل حرام تثلیث قمر و زهل دلیل کند بر رونق بناها
و دهاقین و صلح امیران و سازگاری ازواج و سعادت کشت و زراعت
و جماعت و ادب کاران مقابله قمر و زهل دلیل کند بر ریخ مصاف و
رفت کشتیها و خصومت میان پدر و فرزندان و سرما
بارندگی و درد و فتنه و بیماری زنان و ظلمی تسدیس مریخ و زهل
دلیل کند بر راستی علی و قضات و رواج و اهل صلاح و باز
دلبستگی بدکاران از مرگ و تنور و دزدان و عزت و دلالت

حرب

حرب و میل مردم به سلاح و تیر انداختن و عمارت
و ابواب البر و رنج دزدان و راه زنان ترتیع
مریخ و مشتری دلیل کند بر فتنه سادات و قضات
و اهل سلاح و غضب بزرگان بر نود و اوباشی
و آفت اسرار و بیماری اهل سلاح از حرارت و سیلاب
حدت بر مزاج اکابر و قتل در ناحیه بر جمع که مشتری
در وی باشد تثلیث مریخ و مشتری دلیل کند
بر مودت میان امرا و وزرا و قوت اهل سلاح
و نوازش این طایفه از بزرگان و بسیاری امر معروف
و رونق دار القضا و توبه بدکاران و کم شدن شر
و شدت گرما و در وقتش مقابله مریخ و مشتری
دلیل کند بر قصد بزرگان و خصومت میان
امرا و وزرا و بیماری ملوک و حکام و مصادره
توانگران و تشویش خلایق و هراسی در مردم و سوختن
جایها و بیم و سر و خون ریزش و عذر با بزرگان
و بیماری چاره و فساد خورد تسدیس شمس و مشتری

و سلاطین با بزرگان و دهقانان و وقوع صلح میان اکابر و کم
شدن ستم و آبادانی جهان و بسیاری زراعت و بزرگ شدن
حیوانات بغیر از مناسب وقت **مقابله کیوان و زهره** دلیل کند
بر خصومت میان اکابر و حرب و ستم و خروج سپاه و آفت پران
و کشت و زیان دانه و قلاع و جبال و خشم و آزار زنان و غارت
در کوه‌ها و بیماری و نقصان غلات و عمارت و بارندگی در وقت اگر
وقت بود و آفت از موی و درگاه **تسدیس زهره و زحل**
دلیل کند بر نیکی حال زنان و اهل طرب و وقوع سوره‌ها در راست و
نگاه‌ها و موافقت ازدواج و غلبه نشاط و پیران و دهاقین
و ارزانی قماش و رنجیدن در دشت و دشتها و سلامتی کشتیها
**تربیع زهره و زحل** دلیل کند بر بیماری زنان و مردان و خطر آن
و دشواری وضع حمل و دانه و خلایق و بزرگان با فتنه با فتنه کارها و
ناسازگاری ازدواج و دعاها و جبال و خساری و کمی غلات و تیرگی
هوا و دریا و آفت **تثلیث زهره و زحل** دلیل کند بر شادی
بزرگان و محو و گوشه‌نشینی و آب قلاع و جبال و بسیاری و خصب
و ارزانی و اصلاح تیر پر فتنه کاران و رونق پیشه‌کاران و ازدواج

بازارها

بازارها و آزار جور و ظلم و اعتدال بستان و برف و جلید
و زمستان **مقابله زهره و زحل** دلیل کند بر اندوه رعیت و فرو نشستن
کارها و ناله محو از جور و اسقاط اجنه و رسوایی رایان و خصومت
اهل بازارها و دهاقین و گوشه‌نشینان و جدایی ازدواج و تعب
بر پیران و آفت و طعام و دانه و طوفان و ابرهای تیره و در
دروغ و فتنه **تسدیس عطارد و زحل** دلیل کند بر برکت
رسولان و بستن عهدها و کشتی کارها و بسیاری عمارت
و زراعت و بیع برده و رملاک و سلامتی بزرگان و گوشه‌نشینان
و دریا و دروغ و فتنه و تیره‌گی هوا و در رجیف **تربیع عطارد**
**و زحل** دلیل کند بر ظهور خیانت‌ها و نقص‌ها بر خلایق و در محو مال
ناحق و دانه و اهل دیوان و تجار و اهل بازار و رونق دهاقین
و اهل کرار و بدگشتن هوا و بیماری چوپانان و رجیف
و فساد نباتات و دریا و دروغ و فتنه **تثلیث عطارد و زحل**
دلیل کند بر آفت میان اکابر و پیران و دهاقین و
جستن بهای خشک و بستن فصلها و در مال
نامه‌ها و فرح عدل و عدل و اصحاب اقلیم و حرب و شدت

دلیل کند بر قوت حال ملوک و الفت این طایفه با علما
و معارف و انصاف در خلایق و بسیاری خیرات
اکابر و زیاده شدن مالها **تربیع شمس و مشتری**
دلیل کند بر صلح میان پادشاهان و ازدیاد وجاه
اشراف و شادی توانگران و قضات و ائمه و آبادی
مساجد و مدارس و عدل و انصاف ملوک و نقصان
جور و ستم و بسیاری زر و سیم و بیع جواهر و خیرات
بزرگان و فراخی و ارزانی و گرمی در هوا در وقتش
**مقابله شمس و مشتری** دلیل کند بر بازده در زر و مال
و اعیان و عوامت الاغنیا و غیرت و بیرحمی و خوف
بر دل از ملوک و تنگی و دلتنگی است از خوف و دلتنگی
و اگر برادر دلتنگی **تسدیس زهره و مشتری** دلیل کند بر شادی
علما و از خوف و از دنیا و بیرون از دنیا قضات و علما و تهیه
خلایق و عزت لباس و برابر دلیل بر آن که **تربیع زهره و مشتری**
دلیل کند بر بسیاری کارها و بسیاری ازدواج و از عود و خوف و محبت
قضات و علما و بر عقوبت از دنیا و از دنیا و از دنیا **تثلیث زهره و مشتری**

دلیل کند

دلیل کند بر قوت کار بزرگان و سعادت وزرا و ارزاق و محبت سلطان
و بصلاح آمدن کار و ارتفاع نکاه و ساختن زینت ها و ادای
کر فتنه ها و خرج خانه و اهل طرب و آمدن خبرهای خوب و کثرت
تصدق در دنیا علما و فقها و ارزانی **مقابله زهره و مشتری**
دلیل کند بر خصومت ازواج و بسیاری فسق و بدنامی اهل
صلاح و طلب کابین و انده مردم از کثرت امر معروف
و بی رونقی مطربان و شراب داران در سوای از زنان و ظاهر
خیانتها و نالهٔ اهل تقوی و علم ارفاق و آمدن نم **تسدیس**
**عطارد و مشتری** دلیل کند بر رونق دبیران و منفعت
دبیره فروشان و اهل بازار و نوازش و فتنه امیر طایفه
از وزرا و بزرگان و میل حکم بعلوم و آمدن خبرهای
تنگ و بلاها معتدل **تسدیس عطارد و مشتری**
**تربیع عطارد و مشتری** دلیل کند بر عدل علما و وزرا
و خصومت اهل بازار و اطبا و حسد علما و حسن
بلاها و تزویر در حکم عدول **تثلیث عطارد و مشتری**
دلیل کند بر قوت حال دبیران و مطیعان و رونق

علما و فضلا و جمعیت میان این طایفه و راستی و دیانت
در خلایق و مهارت پیشه کاران و کتاب و بکار داشت
کودکان و امدن بازاران در وقت **مقابله عطارد**
و مشتری دلیل کند بر فضیلت و جوان میان علما
و فقها و نظاع جهت دین و مذهب لاران و فتوی ها
ناحق و ناراستی در فقها و حیله ها میان بکار داهل بازار
و اندوه پیشه کان و بیماری های مختلف و بیماری اطفال
**تسدیس قرد مشتری** دلیل کند بر سلامتی و عفت زنان
در رونق بازارها و برامدن حاجت های بزرگان **تربیع**
**قرد مشتری** دلیل کند بر هدایت برادران و زیادتی کان
و دل مشغول عوام و زیان بکار و ضعیفت ازواج **تثلیث**
**قرد مشتری** دلیل کند بر ظهور امانت و دیانت در
عوام و بسیاری جزات و طاعات و سلامتی مسافران
و کشتیها و ارزانی و رداست و بدان کارها و حج ابرار و
بارندگی **مقابله قرد مشتری** دلیل کند بر نفاق میان علما
و فضلا و اعمی و عوام الناس و [illegible]

اتفاق

شرعی و اندوه مالداران و رسولان و مسافران و کدورت
هوا **تسدیس شمس و مریخ** دلیل کند بر قوت امراء
و اهل سلاح و زیادتی جاه این طایفه و غلبه حرارت
بر مزاج ملوک و اکابر و عزت و ستور و آلت حرب
**تربیع شمس و مریخ** دلیل کند بر خصومت امراء
و اکابر و آفت قصابان و صیادان و حیرت مفسدان
و گرفتاری ایشان **تثلیث شمس و مریخ** دلیل کند
بر نوازش یافتن سپاه سالاران از ملوک و رونق
اهل سلاح و ساز دادن آلت حرب و رواج بازار
و صلح و زدن درم ها و حرارت هوا در وقتش
**مقابله شمس و مریخ** دلیل کند بر ظهور حرب و فتن و تعب
سپاهیان ملوک و امراء و بیرون امدن خوارج و غوغا و فتن
جایها و نابه خلایق از طعم و ستم و هلاک [illegible]
و رها یافتن گران در دل و در راه زنان و هلاک [illegible]
**تسدیس زهره و مریخ** دلیل کند بر موافقت ازواج و [illegible]
و صلح و عزت گرفتن و کدورت نکاح و تربیت [illegible]
ستور و بازرگانی در وقت **تربیع زهره و مریخ** دلیل کند

برشوخی دشنطیکی زنان و کساری بازار و وقوع طلاق در رق
و حیث میان ازواج و بیماری زنان و اندوه مغربان و دشواری
وضع حمل و رفتن کودکان و ضعف و تنگی بسیاری زنا و فسق و آزادی
در برای زنان و نفکهای پا رغبت و خلاف لباس و خاک
و بیماری مزرد و حسبتی رعد و برق و ظلمت بر او و افراط بارندگی
و اهکار مقابله ایشان مثل تربیع این نیز بیانند تثلیث قمر
و مریخ دلیل کند بر مخالفت از ابنا و بسیاری لوله ها و عاصیت
برده و دشواران و عالیت حرب و اصلاح محرکان و دلیر زاده ها
و کم شدن اثر و ظلم و ارزانی و دست کوتاه کردن اهل
نزد با تنگی تسدیس عطارد و مریخ دلالت کند بر حرکت و دزدان
و خیانت و ورود اهل حرب و قوت لاه و اران و دلال
تربیع عطارد و مریخ دلالت کند بر آفتی در دزدان و بیماری
کودکان و نبست تی رو اهل بازار و غلامان و آسیب و نقود
و رادهاشن و تباهی حال کتاب و متفرقان و دار و جیف
تثلیث عطارد و مریخ دلیل کند بر محبت میان اهل دیوان
و امراء و اهل صلاح و ورود صناع و حرفه در ازواج بازارها
و سلامتی حال کتاب و ادبان کاروانها و دزدی تجار الثوب

دانش

دانش کاران و فسق فضلا و بیع برده و چارپا
ها بنند مقابله عطارد و مریخ دلیل کند بر حیلت
و جدل میان امراء و اهل دیوان و ستم اهل صلاح
و دزدی و حیرت و تجار و زنان و معاملات و کرنت
خیانتها و هنر و قصد بزرگان و ظهور قتلان و اندوه
خلایق و بیماری خوف و کم بودن در عدد برق بر
مناسب و قتل تسدیس قمر و مریخ دلیل کند بر حاجت
عوان با اهل سپاه و زنود و دباش و استغاث و بیماری خوردن
و تیر انداختن و سب طاقتی تربیع قمر و مریخ دلیل
کند بر خصومت جمعی و حدت هرارت در مزاج ها
و وقوع فرار بازار و دردی و خیانت و دزدی کنند تثلیث
قمر و مریخ دلیل کند بر حرکت سپاه و شادی رزان و غلامان
و میل جمعی بسلاح و جدید کردن جراد تازه کردن عوارها
عهدهای کهن مقابله قمر و مریخ دلیل کند بر خشک و حرارت
میان عوام و اهل سلاح و حرکت لشکرها و قصد میان
و بیماری اطفال و زنان ها و بدی لاه ها و دزدی

بدان تغیر هوا تسدیس قمر و شمس دلیل کند بر محبت
میان بزرگان و زنان و رجعت بوایان و حاجیان و تغیر
هوا و مهم بدرگاه پادشاه و نکبت در عوام تربیع قمر و شمس
دلیل کند بر اندوه خلایق از نزدیکان پادشاه و فتور
توزن کران و در توقف افتادن مهمات تغیر هوا و
تثلیث قمر و شمس دلیل کند بر حصول مهمات از
بزرگان و در اجتماع دو سیاره دلیل کند بر عنایت الهی با عامه
مهم و در جمع نحوست و سعد دلیل بر رعایت و شادی خاصه
گان مقابله قمر و شمس دلیل کند بر توقف میان بزرگان
و در ظاهر شدن خلایق در فتح بدادن و دیوان دادن حکام
و خواست و در جمع افتادن عوام و طیب خواستن از مهم
و تغیر هوا و اتفاق تسدیس قمر و زهره دلیل کند
بر کثرت سوره ها و محبت میان دختران و طرب در زنان
و اطفال و در رسیدن اخبار خوش و راحت عوام و بسیاری
خنده ها و امور خلایق تربیع قمر و زهره دلیل کند
بر بخشش محبت میان مادران و دختران و ضعف حال عطاران

ومیل هوا بتبریز و گفتگوی در بازار تثلیث قمر و زهره
دلیل کند بر رواج بازار شیرازی و عزت افشه
و عطر ساختن پیرها و رونق زرگران و طرب در خوانیها
و شادی زنان و آب ها و وضع حمل زنان و نیک حالی
اهل طرب و کثرت خیانتها و سورها مقابله قمر و زهره
و مریخ دلیل کند بر خصومت میان زنان و شرب
داران و مطربان و بی رونقی این طایفه و اندوه
محترفه و آبکاران و اظهار فسق و امور ناشایست
تسدیس عطارد و زهره دلیل کند بر قوت ارباب
دیوان بشرب و طرب و بر آمدن مهمات و رونق
امردان و زنان و رغبت مهم بتجار شاه و خوشدلی
تجار و اهل بازار و رواج عطر و لباس و کرباس و حریر و عزت
لحوم و ریوم و اشربه و سرما و باران در وقتش
تسدیس قمر و عطارد دلیل کند بر حاجت اهل دیگار
و عامه خلایق و رواج بازارها و باد و باران اگر وقتش
بود تربیع قمر و عطارد دلیل کند بر منازعت

تجار و اهل بازار و کتاب و عمال و کسادی بازارها و وقوع
سوگندها بر دروغ **شلیث قمر و عطارد** دلیل کند
بر دوستی اهل دیوان با رعیت و تیزی بازارها
خاصه بر ده و کتاب و کاغذ و آمدن اخبار و خوش
و فرح خلایق و تغیر هوا **مقابله قمر و عطارد** دلیل کند
بر بسیاری جنگ در بازارها و حدت اهل دیوان
بر عامه و اندوه تجار و کسادی بازارها و ارا جیف
و نشوشتن خطوط و تزویر و پیدا شدن مکرها
**احکام تحویلات کواکب در بروج تحویل زحل در حمل**
دلیل کند بر حرکت پادشاهان جهت حرب و مقاتلات
و ظلمت هوا و بارندگی و نقصان سرما و سیم بر رعیت
و انواع تشویش و ناحیهٔ مشرق و رنج در چهارپایان
خورد **تحویل زحل در ثور** دلیل کند بر حرب و فتنه
میان ملوک و آفت یکی از پادشاهان و هراسی
در مردم و مرگ گاو و گوسفندان و شتر و آفت
مزرعها و بیم زلزله و خرابی **تحویل زحل بجوزا**

دلیل کند بر حبس

دلیل کند بر حبس بارهای خنک و عزت طلبی و بیماری جوانان
و آفت درختها میوه دار و قلت باران و کثرت مقاتلت
**تحویل زحل بسرطان** دلیل کند بر نقصان آبها و بیکار بازندگی
و سرما سخت و درستی و آفت غلات از جمع و فتنه
در زمین یمن و از جهت آب و سیل و غرق کشتیها و آفت
حیوانات دریا **تحویل زحل باسد** دلیل کند بر فساد زر و سیم
و معادن و فتنه کردن سباع و کثرت دواب و ابواب
درخت قیچاق و خراسان **تحویل زحل بسنبله** دلیل کند بر آفت
غله‌ها و فقد غلبه و تنگ دلی اغنیا و درست فقرا و مصدوران
تودن کران و کثرت دواب **تحویل زحل بمیزان** دلیل کند بر آفت
رطوبت و بیماری محل و بیماری در نوع انسان و قلت آب
چشمها **تحویل زحل بعقرب** دلیل کند بر نقصان آبها و حمل
کشتیها و تشویش دواب و آفت جان و مال و بسیاری تلف
حیوانات **تحویل زحل بقوس** دلیل کند بر مفتقر شدن
پادشاهان بر رعیت و ظهور فتنه در مشرق و بیماری در خلایق
و آفت تخم و مردن **تحویل زحل بجدی** دلیل کند بر شدت سرما

دفتر درز بیرون آمدند و جیلان در بیخ حیوانات و برف بی جید
درشت تحویل زحل بدلو دلیل کند بر بلاهای خراب کننده و فتنه
و حرب و عذاب مراد آه و آفت ایشان و فقد ملکیه و بیرون
و آفات حیوانات مرفوت زحل بیان تحویل زحل بحوت دلیل کند
بر فتنه و عامه مجموع و کسم شدن آبها و آشوب در سواحل
و طبیعت ان و آفت کشتیها تحویل مشتری بحمل دلیل کند بر تنگی
حال ملوک و آبادی بر محصول جواهر و قوت اهل معادن و زراع
زرع و سیم و سلامتی گوسفندان تحویل مشتری بثور دلیل کند
بر فراخی نعمت و سلامتی مزدوران و مزرعها و نقصان بنا
ها تحویل مشتری بجوزا دلیل کند بر خستگی بلاهای نافع و خوشی
هوا و شدت گرمی و سلامتی بازرگانان و نیکی هوا
و زنده عوام و قضات و اشراف تحویل مشتری بسرطان
دلیل کند بر قوت حال مزارعان و باران های مفید
و سلامتی هوا و ریاحی مزارعها و زراعتها تحویل مشتری بسد
دلیل کند بر رونق ملوک و سلاطین و کثرت نقود و دار شدن
خزانها و دستم و جوابر رعیت تحویل مشتری بسنبله دلیل کند

بر سلامتی کشتیها و صحت خلایق و رواج بازارها و مصلحی
هوا و اندوه دلها بر وعیان تحویل مشتری بمیزان دلیل کند
بر عدل ملوک و کثرت باران و فراخی نعمت و کسادی
بازارها و ارزانی تحویل مشتری بعقرب دلیل کند بر فتنه و آشوب
و جور و ستم بزرگان بر خلایق و قطع طریق و بادها و باران های
نافع و عزت طلبها و تلف حیوان تحویل مشتری بقوس
دلیل کند بر خوشی بزرگان و کثرت خیرات و سلامتی جوانان
و بسیاری نقود و عدل هوا تحویل مشتری بجدی دلیل کند
بر سلامتی حیوانات و عدل هوا و اندوه سادات و قضات
تحویل مشتری بدلو دلیل کند بر تنگی حال خلایق و درزدی و فروختن
نعمت و کشاده شدن کارهای بسته تحویل مشتری بحوت
دلیل کند بر خوشی هوا و باران های نافع و قوت حال
سادات و علما و اشراف و سلامتی کشتیها و کثرت عمارتها
تحویل مریخ بحمل دلیل کند بر قوت حال اهل سپاه و تنگی بهار پایان
و عزت طلبها و حرکت سپاه تحویل مریخ بثور دلیل کند بر اندوه اهل
سلاح و بیم از خوف دی هوا و اطفال رضاعت و افتادن بیماری تحویل

مریخ بجوزا دلیل کند بر فتنه و حرب و غارت و نقصان آبها و
بیره شدن رودها و غرق کشتیها تحویل مریخ بسرطان دلیل
کند بر خشکی هوا و کم و تجارت های پاکیزه و مزرعت ارباب
تحویل مریخ بسد دلیل کند بر فساد کشتیها و خرابی جایها و
بیم زلزله و تغیر هوا تحویل مریخ بسنبله دلیل کند بر اندوه و بیماری
سپاه و اهل صلاح و تفاوت نرخها و خستگی بلاهای
و خشکی هوا تحویل مریخ بمیزان دلیل کند بر قوت حال مطربان
و اهل حرب و فتنه و زراعت و باران و حرکت سپاه و غلطهای
ناگاه ناحق و خصومت سپاه با اهل بازار و بیماری خوانها و کثرت
فسق و فجور تحویل مریخ بعقرب دلیل کند بر فتنه و آشوب و خشکی
هوا و خوف از رعیت آفت دلها بر حرف و مریخ تحویل
مریخ بقوس دلیل کند بر اعتدال هوای زمستان و فتنه و
درز میان هند و قوت حال امرا و ارباب شر
تحویل مریخ بجدی دلیل کند بر فساد حال مردم و اندوه
و بارهای تند و ملامت حال حکما از نزاع و کثرت فسق
و حاردی تحویل مریخ بدلو دلیل کند بر حرب میان ملوک



و اندوه عامه از قبل حکام و درد چشم و موت بزرگان و شمال
و نقصان چشمها تحویل مریخ بحوت تحویل شمس بحمل
دلیل کند بر عدل ملوک و قوت حال پادشاهان و اعتدال
هوا و باران های نافع و شادی در خلایق تحویل شمس بثور
دلیل کند بر کثرت دی بازارها و عزت طلبها و تغیر هوا و بسیاری
عمارتها تحویل شمس بجوزا دلیل کند بر بیماریها و کردگان از حقیقت و
قوت حال ملوک و حرارت هوا تحویل شمس بسرطان
دلیل کند بر سلامتی کشتیها و کمی آبها و کثرت آبها و ارزانی
طعامها تحویل شمس بسد دلیل کند بر قوت حال ملوک سلاطین و
عدل ایشان بر ضعف و شدت آبها و ارزانی تحویل شمس بسنبله
دلیل کند بر ارزانی غلات و رونق حال بزرگان و فضلا و غلبه خوف
از بوها و خشکی هوا تحویل شمس بمیزان دلیل کند بر اعتدال هوا
و ارزانی نرخها و رواج بازارها و ملامت بزرگان تحویل
شمس بعقرب دلیل کند بر کثرت بارندگی و بی انصافی
و قوت حال سفلگان و عداوت میان خلایق و فتنه بلاها
تحویل شمس بقوس دلیل کند بر رعد و برق و سرما و قوت ملوک

و سلاطین و میل زنجیر گرانی تحویل شمس بجدی دلیل کند بر عزت
طبع و شهرت سرما و گزشت برق و جلبد اوردن تازه ازما تحویل
شمس بدلو دلیل کند بر سرما و برف و عزت طبع و دسوی
قوع ظلم و بلاهای سرد تحویل شمس بحوت دلیل کند
و اعتدال هوا و برگشتن آب در عیت و در زراعت و باغ
و بستان و گزشت باران در عدد بره تحویل زهره بحمل دلیل کند
بر آمدن باران های نافع و سلامتی نباتات و حیوانات و اعتدال هوا
تحویل زهره بثور دلیل کند بر آمدن برگشت باران در عدد برق
و صحت زنان و اطفال و سلامتی زرع و نباتات تحویل زهره بجوزا دلیل
کند بر صحت بیماران و خوشی هوا و بلاهای معتدل و سلامتی
اشیا و رواج تجار تحویل زهره بسرطان دلیل کند بر باران و ابرهای
تیره و خشکی هوا و سلامتی کشتیها و آمدن مسافران دریا تحویل زهره بسد
دلیل کند بر اعتدال هوا و گزشت نشاط و خلایق خصوصا در موسم
تحویل زهره بسنبله دلیل کند بر ارزانی و خرابی دانه و
زنان و اطفال و وقت نشاط در گرمی و خشکی هوا تحویل زهره بمیزان
دلیل کند بر شنیدن مودت خواتین و رونق اهل طرب و ارزانی و گرانی



هوا و صحت خلایق تحویل زهره بعقرب دلیل کند بر افتاده اوزان
و حقوقت ازدواج و شراب و اران و گزشت فسق و فجور و سرما تحویل
زهره به قوس دلیل کند بارندگی با نفع و خشکی هوا و سلامتی
سنوران تحویل زهره بجدی دلیل کند برف و گشتیها و شدت
سرما و عزت طبع و بیماری زنان تحویل زهره بدلو دلیل کند
بر قوت حال پیران و حکیمان و فسق زنان و زیان ایشان
و ناسازگاری ازدواج و گزشت نشاط در گرمی تحویل زهره به حوت
دلیل بر قوت حال خواتین و ارباب طرب و میل علما و اشراف بزمان
و اهل طرب و باران نافع و حرکت کشتیها تحویل عطارد
در حمل دلیل کند بر جستن بلاها در عدد برق و ابرهای تیره و ارزانی
جنس تحویل عطارد بثور دلیل کند بر اعتدال هوا و گزشت
بار خواست از زراعت تحویل عطارد بجوزا دلیل کند بر اعتدال رونق
دبیران و علما و تجار و ارزانی و رواج کتاب و تجارت بازارها و خرابی
ماهی تحویل عطارد بسرطان دلیل کند بر قوت حال فضلا و اهل و دادی و علما
و تجار و اهل بازار و صفای هوا و بلاهای نرم تحویل عطارد بسد
دلیل کند بر بسیاری طبع و عدول حکما و رونق اهل حرف تحویل عطارد بمیزان
دلیل کند بر بسیاری طبع و عدول حکما و رونق اهل حرف تحویل عطارد بعقرب
دلیل کند بر سرما و بلاهای خشک و گرم و غریب میان ازدواج و پیدا نصاف

هوا و دانده عامه و محبوسی مردم و حیرت رسولان و مسافران
تحویل قمر به دلو دلیل کند بر توقف در مهمات
و بلاهای با نفع و ظلمت هوا تحویل قمر به حوت
دلیل کند بر سلامتی بزرگان و ارزانی و بارندگی
و فرح محروم و سورها بیان عکس کواکب عکس
کواکب دلیل ضعف و شستی مدلولات کواکب
است خاصه که عکس در دبال و هبوط کنند و عکس
عطارد بحوت بغایت بدست منسوبات او را و بارندگی
و کدورت هوا و آفت نفاین باشد و هیچ عکس
عقد تثلیث را هم اثر نیست خاصه از آن ذنب عکس
ذنب بان برج که ذنب در وی عکس کند نقصان
و رنج رسد چنانچه نکه اگر عکس به حمل دلیل کند کوسفندان
و بز را آفت رسد و در مهار قلب زنند و فساد
معادن و ضیاع زر و سیم بود اگر به ثور عکس کند
گاو شتر را آفت رسد و از عمارت بناها تلف شوند
و خرابی جایها و سیم زلزله بود اگر بجوزا کند آفت

آفت اشجار و ثمار و بیماری خلایق و قطع دستها
و اگر بسرطان عکس کند خشکی بهوا آبها بود و خطر
کشتیها و آفت بر نسل حیوانات آبی و عکس رأس
بر خذ انیها است و باقی بر این قیاس باید کرد
بیان شرف کواکب نزد شمس آفتاب چون بشرف رسد
دلیل کند بر قوت سلاطین و حکام و ارباب جاه و اعیان و
اشراف و عدل بر رعیت چون قمر بشرف رسد دلیل کند
بر رونق اعمال حیوان و زراعت و بافتن از بزرگان در راست بودن
کارها و فرح رسل و اهل بقر و چون مشتری بشرف رسد دلیل
کند بر مملکت علما و اعمار سادات و قضات و وزرا و محفوظ
گشتن دین طایفه از علوم و حواب افتادن تبرایت و فراخی
نعمت و دین بها در معاملات چون عطارد بشرف رسد
دلیل کند بر رونق احوال وزرا و عمال و تجار و اصحاب
دواوین و طلب علم نجوم و ارباب اقلام و وقوع معاملات
خیر و سلامتی کودکان و کثرت علم و دقیق در غیب محدود
شطرنج و شعبده و حیل و طلسمات و اوراق و سایر چون بشرف

بشرف زهل رسد دلیل کند بر قوت احوال عوام
فقیر و مشایخ و واقفین و سلامتی ضیاع و عقار و تنگی و لاغر
نرخها و بلاها مضر و سستی محصولها در طلب معاش چون مریخ بشرف
رسد دلیل کند بر رونق امرا و اهل صلاح و بر مسکنان
و هراکت خوارج و دلیری مفسدان و دزدان و کثرت
صلاح و مستوران و علم طایق و اراز اشراف و کثرت فسق
و فجور چون زهره بشرف رسد دلیل کند بر سلامت احوال
خود بنیتی معظم و کثرت تنگه‌های خیر و جلد کنان بر نوها
در اوج حریر و بیمنه و کرباس و لباس و عزت برابر و جواهر
و عطریات و رونق زنان و امردان و خطبان بیان هبوط کواکب
هبوط زهل چون زهل به هبوط رسد ولایت کند بر ضعف حال و ها
تیمی و اهل قلاع و سکونت نشینان و بیماری‌ها و آفت کشتیها
و تباهی راه‌ها هبوط مریخ چون مریخ بهبوط رسد دلیل کند بر غارت
لشکریان و آفت و نزاع باشی و مفسدان و گرفتاری
جداران و رنج پاپاکان و خون‌ها ناگاه چون بهبوط رسد دلالت
کند بر تباهی حال خاصه برایان و زنان و خطبان و سبل این طایفه

و گرفتاری از زبان ذیاری در دکرده دشمنه و نوشته‌ها و خاری
قماشش و حریر چهارم شش هبوط رسد دلالت کند بر ملامت خواطر
ملوک و محلان وقف و نقود و اظهار ظلم و ستم و قطع زبان
تدبیرات پادشاهان و اتلاف ارزان و بار کشی ملازمان حیوانات
چهارم هفتم هبوط رسد دلالت کند بر مطلب عوام و نالیدن از جور و ستم
وقف و مهمات و گرفتاری اشراف و رعایان و دبیران مصادران
و خصومت در خلایق عامه چهارم هشتم هبوط رسد دلیل کند بر حرمت
و زرد و جان و علی و فقهات و تباهی زرعها و خطر در تدبیر خط
و تجارتهای پر نفع و بار و رفق ابواب الزر چهارم عطارد هبوط رسد
دلیل کند بر بدی حال وزرا و فقها و علما و کتاب و اهل بازار و اکتساب
و دارو و خط و صاحب جوت و دار جیف و نفت بیماری کودکان
و بار و نفی و بران و کشتی و بازرگانان و بیمان در دیوان کوارک
رحکام و بالا زهل چون زهل در دیوان رسد دلیل کند بر وحشت
خلایق و قلت غلات وقف و مزارعها از بی شغل و صلح و خصومت
و باقی اهل فلاح و جبال چهارم شش زهل رسد دلیل کند
بر انده وزرد و علی و فقهات اطلاق تهمت و عزت علما و دبا

و بار

و بار و نفی دار القضاء و عدالت چهارم هفتم زهل رسد دلیل کند
بر ملالت و پریشانی امرا و اهل صلاح و گرفتاری و آوردن و پریشانی
بدان و اتلاف اهل صلاح و خصومت چهارم هشتم زهل رسد
دلیل کند بر عجز ملوک و اصحاب حکومت و خصومت
و بی طایفه و کساد جواهر و وقف نقود و اتلاف چون
زهره در دیوان رسد دلیل کند بر دلتنگی خزانه و کساد زر و زیان
و ضعف حال اسلامیان و فروشتگی کارهای اطلاق و کساد
حریر و رقه چهارم عطارد در دیوان رسد دلیل کند بر حرمت
و بران دیوان و مستوفیان و اهل فضل و در جیف متنوع
و انده تجار و اهل بازار وقف و هوا چون قمر در دیوان رسد
دلیل کند بر دل تنگی عوام و بیم زنان حامل و گرفتاری جوانان
در سل و فزع و در دمندان و مصادران از خصومت خلایق
بر جهت زحل دلیل کند بر ضعف حال بران و فقرا و عمارت و کتاب
خانه و دانشمندان قدیم و فراخی طعام و کساد بی جوانات
رجعت مشتری دلیل کند بر حرمت وزرا و دبیران
و علما و نزهه و سستی تصرف در کارها و چیزی و عزت و ظلم رجعت
مریخ دلیل کند بر درماندگی امرا و بران سپاه و اصحاب

قماری

صلاح و رفاه رعایا و دوام نان و نمک و صلاح دستور

رعیت زهره دلیل کند بر پارو نفع حال زنان و مطلان

و خادمان و کسانی عطارات و بازرگانان رجعت عطارد دلیل کند

بر ضعف حال اصحاب دواوین و اطبا و منجمان و کتاب و اهل اسلام

بازارها و اختلاف هوا و هراس صلاح و کسوف قمر دلیل احتکار استقامت

دلیل کند بر استقامت احوال شاهان و دهاقین و فقرا

انبار و ارزان و آنانی نرخ استقامت مریخ دلیل کند بر نقص حال و ورد

و اعیان و قضات و علما و اندوه و نقص الابل استقامت مشتری دلیل

کند بر سعادت حال امرا و لشکر سپاه و آسایش و دلنوازی و باران

از جهت استقامت زحل دلیل کند بر رنج زنان و خواجه‌سرایان

و اهل شاعر و طرب و سایر زنان استقامت عطارد دلیل کند

بر قوت حال تجار و اهل حرفه و اطبا و اهل پنجه و دقیق‌ها

و نخست دفتر تنگ دلیل ۱۲۳۶ هجری که بتاریخ الحروف بعد از خمسه

و عشرین و مائتین و الف هجری ۱۲۳۶ در آنجا نان و نمک نشد

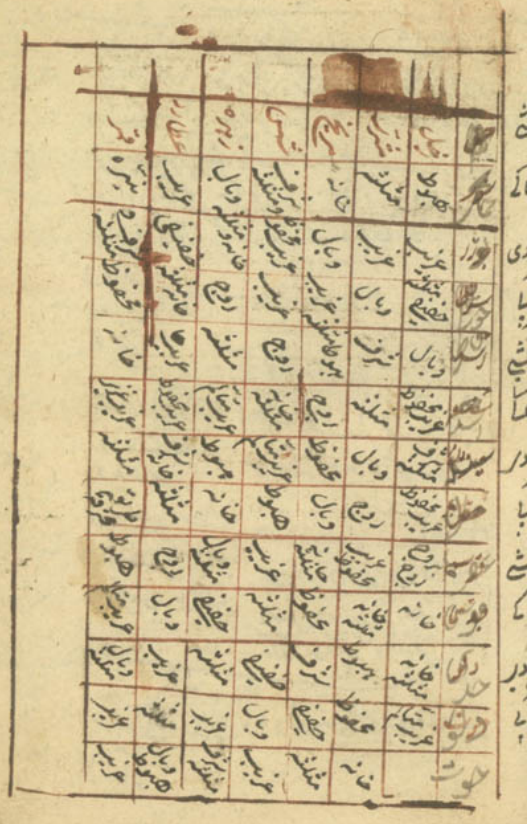

هبوط
در بیت دفاع
و کم قوت

شرف
بغیر نیک و آنچه
خواسته باشد جهت او
حاصل است

مثلثه خوب است
اما اندکی در فکر و تحیر
و دد خوشحال شدن

غریب
غریب است مانند
مهمان لیکن حکم نمیکند
به بدیها اما در نیک بای علی باشد

حضیض
یعنی در پستی و تکدر
و بد حالی

وبال
بدحالی و ضعف
و متحیر

اوج
بر همه مطلب رسیده و کار موافق خواهش
بدل آورنده

متألم
درد ناک و بیمار
و بدحال

احتراق
یعنی
سوخته و بدحال

محفوظ
بجره مندر از مطالب
و مقرون بود با فلس

خانه
یعنی در مکان خود صاحب
استراحت و راحت بیدون
تکدر و تحیر و تفکر

نحس
یعنی نورانی و روشن دل و خوشی و بر هر مطلب
کامکار

تسدیس
از شش یک
در بره افلاک است

تربیع
از چهار یک
مشتق متنو

مثلیث
از سه یک
تشخیص متفق

مقابله
روبرو شدن

مقارنه
از قرینه شدن

شرف
منحصر شرف یافتن
شمس

نیره
اسم ستاره

نحس
باز اسیر است
ستاره

تحت شعاع
وقتی تحت ماه
در بره شعاع آفتاب باشد

خروج شعاع
وقتیست
قمر از زیر شعاع آفتاب بیرون آید

ترقیه
وقتیست
قمر بعقرب میل

خروج صورت
در وقتی است قمر از صورت
عقرب بیرون می آید

ذنب
ستاره ایست
نحس

ظهور
از پیدا شدن
کوکب

احتراق
در صورت
کوکب است

طلوع
ماخر
ستاره ایست

کیه

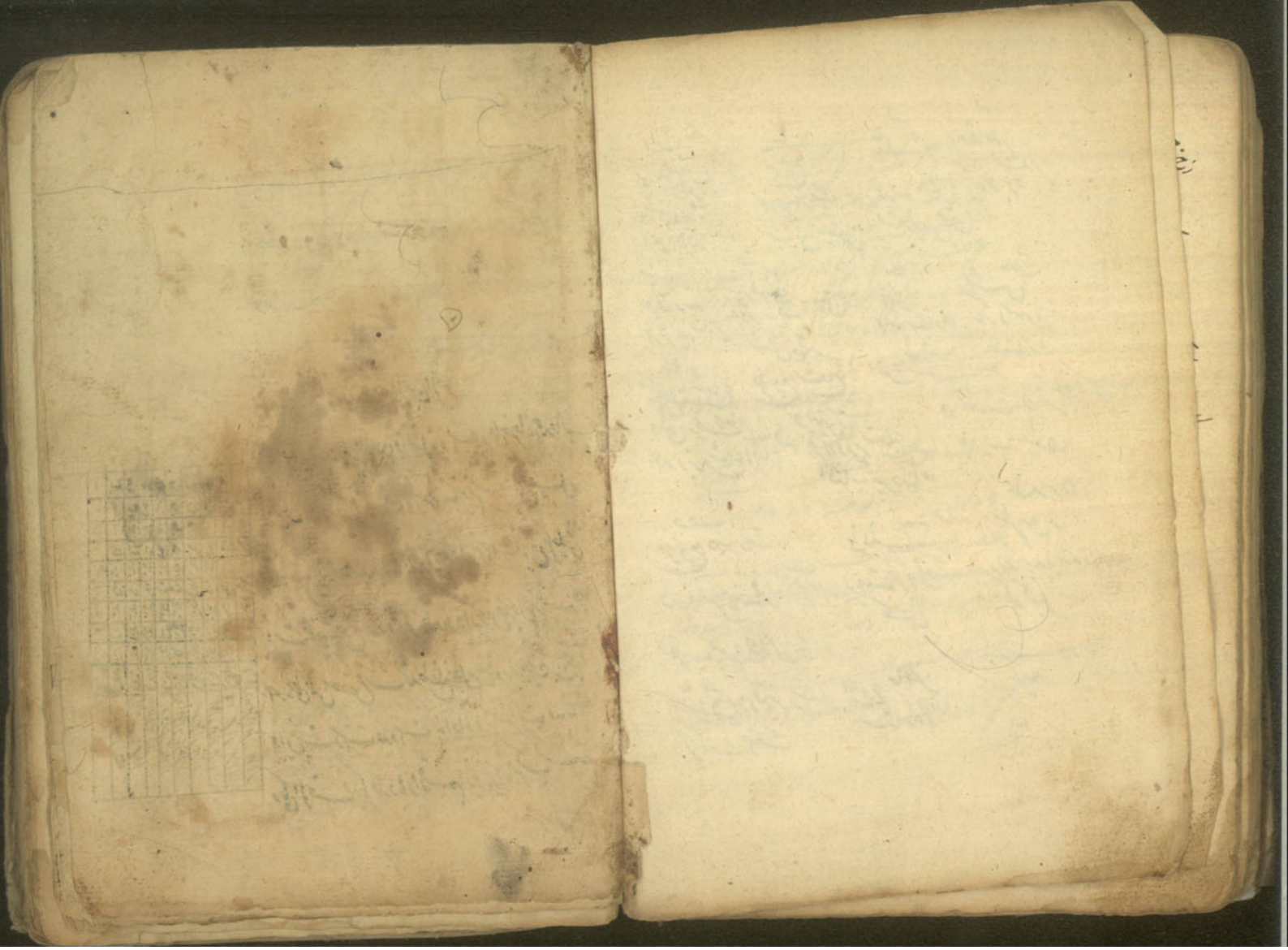

وبه نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد واله
اجمعین اما بعد این مختصریست در معرفت تقویم مشتمل بر سی فصل

فصل اول در حساب جمل و از طول جدول بترتیب ابجد ابتدا جلیش
دست هست و نیج زغد حفظ ظعظ و از عرض جدول بترتیب ابجد
هوز حطی کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ معلوم میشود که بدین نهج است
و این بیست و هشت عدد است نه احاد و نه عشرات و نه مات
و یکی الوف و دیگر عددها را از قسم ازین حرفها مرکب کنند

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ا | ب | ج | د | ه | و | ز | ح | ط |
| ی | ک | ل | م | ن | س | ع | ف | ص |
| ق | ر | ش | ت | ث | خ | ذ | ض | ظ |
| غ | ا | ب | ج | د | ه | و | ز | ح |
| ط | ی | ک | ل | م | ن | س | ع | ف |
| ص | ق | ر | ش | ت | ث | خ | ذ | ض |
| ظ | غ | ا | ب | ج | د | ه | و | ز |
| ح | ط | ی | ک | ل | م | ن | س | ع |
| ف | ص | ق | ر | ش | ت | ث | خ | ذ |
| ض | ظ | غ | ا | ب | ج | د | ه | و |
| ز | ح | ط | ی | ک | ل | م | ن | س |
| ع | ف | ص | ق | ر | ش | ت | ث | خ |
| ذ | ض | ظ | غ | ا | ب | ج | د | ه |
| و | ز | ح | ط | ی | ک | ل | م | ن |
| س | ع | ف | ص | ق | ر | ش | ت | ث |
| خ | ذ | ض | ظ | غ | ا | ب | ج | د |
| ه | و | ز | ح | ط | ی | ک | ل | م |
| ن | س | ع | ف | ص | ق | ر | ش | ت |
| ث | خ | ذ | ض | ظ | غ | ا | ب | ج |
| د | ه | و | ز | ح | ط | ی | ک | ل |
| م | ن | س | ع | ف | ص | ق | ر | ش |
| ت | ث | خ | ذ | ض | ظ | غ | ا | ب |
| ج | د | ه | و | ز | ح | ط | ی | ک |
| ل | م | ن | س | ع | ف | ص | ق | ر |
| ش | ت | ث | خ | ذ | ض | ظ | غ | ا |
| ب | ج | د | ه | و | ز | ح | ط | ی |
| ک | ل | م | ن | س | ع | ف | ص | ق |
| ر | ش | ت | ث | خ | ذ | ض | ظ | غ |
| ا | ب | ج | د | ه | و | ز | ح | ط |
| ی | ک | ل | م | ن | س | ع | ف | ص |
| ق | ر | ش | ت | ث | خ | ذ | ض | ظ |
| غ | ا | ب | ج | د | ه | و | ز | ح |
| ط | ی | ک | ل | م | ن | س | ع | ف |
| ص | ق | ر | ش | ت | ث | خ | ذ | ض |
| ظ | غ | ا | ب | ج | د | ه | و | ز |
| ح | ط | ی | ک | ل | م | ن | س | ع |
| ف | ص | ق | ر | ش | ت | ث | خ | ذ |
| ض | ظ | غ | ا | ب | ج | د | ه | و |
| ز | ح | ط | ی | ک | ل | م | ن | س |
| ع | ف | ص | ق | ر | ش | ت | ث | خ |
| ذ | ض | ظ | غ | ا | ب | ج | د | ه |
| و | ز | ح | ط | ی | ک | ل | م | ن |
| س | ع | ف | ص | ق | ر | ش | ت | ث |
| خ | ذ | ض | ظ | غ | ا | ب | ج | د |
| ه | و | ز | ح | ط | ی | ک | ل | م |
| ن | س | ع | ف | ص | ق | ر | ش | ت |
| ث | خ | ذ | ض | ظ | غ | ا | ب | ج |
| د | ه | و | ز | ح | ط | ی | ک | ل |
| م | ن | س | ع | ف | ص | ق | ر | ش |
| ت | ث | خ | ذ | ض | ظ | غ | ا | ب |
| ج | د | ه | و | ز | ح | ط | ی | ک |
| ل | م | ن | س | ع | ف | ص | ق | ر |
| ش | ت | ث | خ | ذ | ض | ظ | غ | ا |
| ب | ج | د | ه | و | ز | ح | ط | ی |
| ک | ل | م | ن | س | ع | ف | ص | ق |
| ر | ش | ت | ث | خ | ذ | ض | ظ | غ |

بیشتر را فراپیش دارند و کمتر را باز پس مثال یازده هزار کب
بیست و دو سی و سه صد و چهل و پنج هزار
هفتصد و هشتاد و نه و چون عدد از هزار مضاعف گردد عدد آنرا
بر حرف که قسم هزار است مقدم دارند هم چنین
دو هزار و صد هزار و ششصد و سی و پنج هزار و هفتصد و
سی و سه هزار و سیصد و شصت و چهار و هم بدین قیاس است
چندانکه باشد بیاید نوشت و هر جا که آنجا هیچ عدد نباشد صفری
بنهند بدین طریق در ایام جمعات یعنی روزهای هفته
و نشانهای ایشان چنین باشد که در جدول نموده میشود

| | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ |

بعضی نشان شنبه صفر کنند بدینگونه

و این معروفست میان اهل اسلام و ازین جهت که عرب را بسیر
بیشترین وزمان جماع ایشان طلوع نموده است بمبادی شهور
قمر را از رویت هلال گرفته اند و اول ماهها را بماه گوشانند
و اهل حساب ماه اول را از سال سی گیرند که محرم باشد و ماه را
بیست و نه و عدد روزهای هر ماهی سی روز باشد یا بیست و نه
ازین بیش و کم نباشد و نشان روزها نشان رقم عددهای
ایشان باشد چنانکه درین جدول است و روز اول
ماه را غره خوانند و میان را منتصف
و روز سی ام را سلخ گویند و چون ماه
بآخر رسد در تقویم در حاشیه از جانب دست راست بر صفحه
اول برابر آن روز که اول ماه باشد نام آن ماه که نوشته
نویسند و سالی سیصد و پنجاه چهار روز و خمس و سدس شبانه روز

باشد

باشد و در هر سی سال یازده بار در آخر ماه ذی الحجه یک روز
زیاده کنند تا سی روز شود و آن روز را کبیسه عربی خوانند
و ابتدای این تاریخ از هجرت پیغمبر صلی الله و آله گیرند که از مکه بمدینه
رفت و اول آن سال روز پنجشنبه بوده نزد اهل حساب
و جمعه بوده است نزد اهل شرع و طریق معرفت این کبیسه چنان
بود که شبانه روز را سی جزو متساوی اعتبار کنند تا خمس
و سدس او یازده جزو باشد و آن زیاده خمس و سدس شبانه
روزی باشد چنانچه هر سال یازده جزو ازین جزو فزون شود چنانکه درین جدول

بباید دانست که در میان این تاریخ را از حرکت ماه گیرند و در شمس را بر عدد ایام
الکبری یافته اند و ایشان کسر را اسقاط کرده اند از جهت اختلاف اعداد و این ربع در چهار سال یک شبانروز
حاصل میشود و آن روز در آخر شباط افزایند یا شصت و نه روز را شود و آن سال را سال کبیسه خوانند و پنج زیاده را
بر سر ماهها قسمت کرده اند و در چهار سال یکنوبت سال کبیسه میشود و شمس را روز زیاده

جدول جمع کبیسه سالها و ماهها و روزها

| | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| سنین | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| ا | ا | | | یز | کو | ک | ب | | | | | | | | | | | | | | | | |
| ب | کب | ک | ح | یز | ز | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| ج | ج | | | یح | یح | ک | ب | | | | | | | | | | | | | | | | |
| د | ه | | | | ط | ا | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| ه | کو | ک | ه | ک | ی | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| و | و | | | کا | کا | ک | ط | | | | | | | | | | | | | | | | |
| ز | یز | ک | ح | کب | ب | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| ح | ا | | ه | ح | ح | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| ط | ط | | | له | له | ک | د | | | | | | | | | | | | | | | | |
| ی | ک | ی | له | ه | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| یا | ا | | | لو | لو | ک | ید | | | | | | | | | | | | | | | | |
| یب | یب | | | لز | ا | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| یج | ج | ک | ز | یح | ح | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| یه | ه | | | لط | یط | | با | | | | | | | | | | | | | | | | |
| یو | یه | | | ل | ا | | | | | | | | | | | | | | | | | | |

جدول جمع کبیسه سالها و ماهها و روزها

| | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |
| | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | | |

فصل چهارم

فصل چهارم در تاریخ رومی و نام ماههای ایشان است و ازین
جمله چهار ماه سی روز باشد و آن تشرین الآخر و نیسان و حزیران
و ایلول است و روزهای هفت ماه دیگر غیر شباط سی یک روز
باشد و شباط در سه سال پیاپی بیست و هشت روز باشد
و در سال چهارم بیست و نه روز بود و در روز بیست نهم
کبیسه باشد و نشانی روزهای عدد آن روز باشد و مبدأ
این تاریخ از عهد اسکندر فیلسوف رومی گیرند فصل در تاریخ
فارسی و نام ماههای ایشان و عدد ایام بموجبی است که در این
جدول نموده شده و عدد روزهای هر ماهی سی باشد و بخرد
در آخر ماه یا در آخر اسفندارمذ ماه زیاده کنند و آن را
خمسه مسترقه خوانند یعنی پنجه دزدیده و این ماهها را ماههای
قدیم خوانند و مبدأ این تاریخ از اول جلوس ملک یزدجرد

| | | | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | | | | | | | | | | | |
| | | | | | | | | | | | |
| | | | | | | | | | | | |
| | | | | | | | | | | | |
| | | | | | | | | | | | |
| | | | | | | | | | | | |
| | | | | | | | | | | | |
| | | | | | | | | | | | |
| | | | | | | | | | | | |
| | | | | | | | | | | | |
| | | | | | | | | | | | |
| | | | | | | | | | | | |
| | | | | | | | | | | | |

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| شهور | فروردین | اردیبهشت | خرداد | تیر | مرداد |
| ایام | ل | قن | رع | | |
| شهور | شهریور | مهر | آبان | آذر | دی |
| ایام | س | قف | ش | | |
| شهور | بهمن | اسفندارمذ | | | |
| ایام | ص | ری | ش | | |

شهر ماه گیرند که آخر ملوک عجم بوده است و نشان روز تا رقم عدد
هر روز باشد و گاه باشد که روز ماه را بنام هر روزی بنویسند
و نام روز و ماه بنجه روز دیده درین جدول معین باشد
در تاریخ ملکی در عهد سلطان جلال الدین ملکشاهی تاریخ نهاده اند
و نام ماههای این تاریخ هم نام ماههای فارسیان باشد
و عدد روزهای هر ماهی در تاریخ ملکی سی روز است و پنجه روز
در آخر اسفند از هر ماه گیرند و بهر چهار سال پانج سال یکبار
یکروز دیگر بجهت کبیسه در آخر پنجه افزایند تا شش شود و اول روز
فروردین ماه روزی باشد که در نیم روز آن روز آفتاب در حمل
باشد و از حوت انتقال کرده باشد و بعضی از اهل
دان این علم روایت کرده اند که سال ملکی را هم نام ماهها وضع
کرده اند و هم نام روزها و بعضی اول فروردین ماه و اول

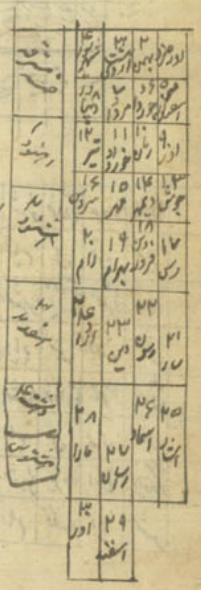

دیگر ماههای آن روز گیرند که در آن روز یا شبی که پیش از آن
روزی باشد که آفتاب را انتقال بود از برج به برج دیگر
و آن ماهها را جلالی یا ملکی خوانند و ابتدای این تاریخ از کبیسه
ملکشاهی گیرند و در تقویم جدول یا ریک صفحه دست

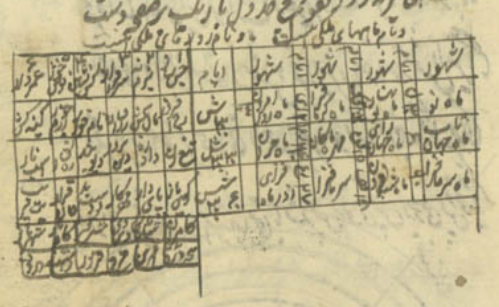

راست پیش از تقویم کواکب سیاره کشیده باشند در یکی
روزهای هفته برقم نوشته بود و در چهار دیگر روزهای ماههای
این چهار تاریخ هر روز برابر آن روز که افتد نویسند از روزهای
هفته برقم نویسند و نام سه ماهها بر جانب دست راست

آنجا که سراه باشد نویسند **فصل** در بیان ستاره کان و فلکها
ستاره و افلاک ایشان بدینگونه و بدین ترتیب است
و دوری افلاک از زمین فلک زحل باشد و از دیگر فلکها
قرب و نشانهای این کواکب در تقویم حرف آخر باشد از نامهای
ایشان و از این مهتابه شمس و قمر را نیرین خوانند شمس را نیر اعظم
و قمر را نیر اصغر و پنج باقی را خمسه متحیره خوانند از جهت آنکه حرکتی

پس باستقامت شوند و شمس و قمر را جز استقامت بود
و زحل و مشتری و مریخ را علوی خوانند و زهره و عطارد
و قمر را سفلی خوانند و زحل و مریخ را نحسین خوانند زحل را نحس
اکبر و مریخ را نحس اصغر گویند و مشتری و زهره را سعدین
خوانند مشتری را سعد اکبر و زهره را سعد اصغر و دوری
این ستاره کان مختلف بود و باقی ستاره کان را
که در فلک هشتم باشند ثابت خوانند و جمله بر فلک هشتم
باشند و بالای او فلک نهم بود که آنرا فلک الافلاک
و فلک اطلس خوانند و همه افلاک را از جانب مشرق
بجانب مغرب حرکت میدهد و آنرا حرکت شبانه روزی
خوانند و دیگر افلاک از مغرب بمشرق حرکت میکنند بسوی
حرکت مدیر عطارد و چون زهره و مایل قمر که حرکت ایشان از مشرق

**فصل نهم** در مقدار دوری ستاره کان بدانکه شمس دوازده
برج را در سالی تمام کند و برجی را بماهی قطع کند و قمر
دوری را به بیست و هفت شبانه روز و ثلثی تمام کند و برجی را
بزیادت از دو روز دیگر از سه روز قطع کند و زحل
دوری در سی سال تمام کند و برجی در دو سال و نیم و در
دوازده ماه و نیم چهار ماه و نیم راجع باشد و مشتری دوری
در دوازده سال و برجی در یک سال تمام کند و در هر
سیزده ماه چهار ماه راجع باشد و مریخ دوری در دو سال
الا یکماه و نیم تمام کند و برجی چون مستقیم و سبک رو باشد
در یکماه و نیم تمام کند و در هر دو سال و یکماه و نیم دو ماه
راجع باشد زهره دوری در حد دو سالی تمام کند و برجی
چون مستقیم و سبکرو باشد در بیست و هفت روز تمام

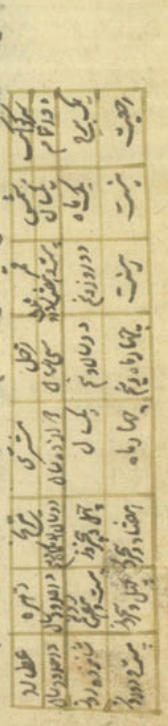

و در هر سال

و در هر یکسال و هفت ماه و نیم یکماه راجع باشد عطارد دوری
در حد دو یکسال تمام کند و برجی چون مستقیم و سبک رو باشد
در شانزده روز تمام و در هر صدوشانزده روز بیست
و دو روز راجع باشد اما کواکب ثابته دوری در بیست و
چهار هزار سال تمام کنند و برجی در دو هزار سال
والله اعلم بحقایق الامور **فصل** در جزر هر زمین و عرض ماه
و دیگر سیاره کان است بدانکه آفتاب را مداری باشد
که میان برجها بگذرد و آنرا منطقة البروج خوانند
و ماه را مداری باشند که با مدار آفتاب در دو موضع
در مقابل یکدیگر تقاطع کنند و این دو تقاطع را جوزهرین
و عقدتین خوانند پس یک نیمه از مدار ماه در جانب شمال
بود از مدار آفتاب و یک نیمه در جانب جنوب

بمغرب است هر یک بحرکت خاص والله اعلم فصل در برج
و اجزای آن و سیر کواکب در آن و در فلک که همه کواکب
بر آن حرکت میکنند بر دوازده بخش راست کرده اند
و هر یکی را برجی خوانند و هر برجی سی بخش کرده اند هر یکی را
درجه خوانند و هر درجه را شصت بخش کرده اند هر یکی را دقیقه
خوانند و همچنین هر دقیقه را شصت ثانیه و هر ثانیه را شصت
ثالثه بر این قیاس چندانکه خواهند بخش می کنند تا بعاشر و دام
برجهای دوازده دانست نهای ایشان در تقویم بدین نوع استقامت
باشند پس وقوفی پس رجوعی پس وقوفی دیگر پس از استقامت
شوند و شمس و قمر را جز استقامت نبود و زحل و مشتری و مریخ را
علوی خوانند و زهره و عطارد و قمر را سفلی خوانند و زحل و مریخ
را نحسین خوانند و زحل را نحس اکبر و مریخ را نحس اصغر گویند
و زهره

و مشتری و زهره را سعدین خوانند مشتری را سعد اکبر
و زهره را سعد اصغر و روش این ستاره گان مختلف بود
و باقی ستاره گان را که در فلک هشتم باشند ثابته خوانند
و جمله بر فلک هشتم باشند و بالای او فلک نهم بود که آنرا
فلک الافلاک و فلک اطلس خوانند و همه افلاک را
از جانب مشرق بمغرب حرکت می دهد و آن را حرکت
شبانه روزی خوانند و دیگر افلاک از مغرب بمشرق
حرکت میکنند سوای حرکت مدیر عطارد و جوزهر و مایل قمر
که حرکت ایشان از مشرق بمغرب است هر یک بحرکت
خاص والله اعلم

و آن عقده را که چون ماه از آن بگذرد شمالی شود راس
خوانند و آن عقده را که چون ماه از آن بگذرد جنوبی شود
ذنب خوانند و مقدار دوری ماه را از مدار آفتاب
عرض ماه خوانند و غایتش تا پنج درجه باشد و همچنین
در دیگر کواکب بعد هر یک از مدار آفتاب عرض آن کوکب
خوانند و تقویم ماه را یعنی دوری او از سر حمل بر توالی
بروج طول ماه خوانند و راس و ذنب را سیر معکوس باشد
مانند کواکب رابع و دوری در نوزده سال تمام کند و برجی
در نوزده ماه و درجه نوزده روز بمغرب و در تقویم کواکب
راس بعد از تقویم عطارد بیاورند بر برج و درجه و دقیقه
و موضع ذنب در برج مقیم باشد از آن برج بهمان درجه و دقیقه
و بدین سبب موضع ذنب بیاورند و گاه باشد که عرض ماه در جدول
جداگانه

جداگانه در پهلوی تقویم ماه بیاورند در دو سطری یکی درجه و یکی
دقیقه و عرض قمر در ربع اول از دور که قمر بعد از راس بود شمالی
صاعد زاید باشد و در ربعی که از آن بود قمر روی بذنب دارد
تا رسیدن بذنب شمالی هابط ناقص بود و در ربع سیم
که از ذنب بگذشته باشد جنوبی هابط زاید بود و در ربع
چهارم بعد از آن بود و قمر روی براس دارد تا رسیدن براس
جنوبی صاعد ناقص بود چنانچه در این دایره نموده می شود

| | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|
| عرض | | | | | |
| | | | | | |
| | | | | | |
| | | | | | |
| | | | | | |
| | | | | | |

و خمسه متحیره را نیز عرض باشد که در تقویمها عرض هر کوکبی در اول
تقویم او بیاورند و آفتاب را عرض نبود از جهت آنکه عرض دوری
ستارگان بود از راه آفتاب و آفتاب از راه خود دور نشود
و نشانهای شمالی و جنوبی و صاعد و هابط از حرف اول
گیرند و نشان زاید و ناقص از دو حرف آخر گیرند اما هر هفت
را از این سیارات میلی باشد و آن بعد ایشان بود از منطقه
معدل النهار و غایت عرض و میل هر یکی از ایشان معین
کرده جدولی نهاده اند بدین گونه والله بالامور

## فصل

در ساعات و ارتفاعات بدانکه شبانه روزی را
به بیست و چهار قسم کنند و هر قسمی را ساعتی خوانند و ساعتی را
بشصت قسم متساوی کنند و هر یکی را دقیقه خوانند و در
تقویم بازای هر روزی ساعات و دقایق آنرا در جدولی

در جدول

در جدول جداگانه بنهند و چون آنرا از نیمه ساعت
نقصان کنند ساعات و دقایق شب باشد و روز

| کوکب | غایت عرض شمالی | | غایت عرض جنوبی | | غایت میل شمالی | | غایت میل جنوبی | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | درجه | دقیقه | درجه | دقیقه | درجه | دقیقه | درجه | دقیقه |
| شمس | ۱۵ | ۱۵ | ۱۵ | ۱۵ | ۱۵ | ۱۵ | ۱۵ | ۱۵ |
| قمر | ۵ | ۱۵ | ۵ | ۱۵ | ۱۵ | ۱۵ | ۱۵ | ۱۵ |
| زحل | ۲ | ۰ | ۲ | ۰ | ۲۰ | ۲۰ | ۲۰ | ۲۰ |
| مشتری | ۲ | ۵ | ۲ | ۵ | ۲۰ | ۳ | ۲۰ | ۳ |
| مریخ | ۱۵ | ۱۵ | ۱۵ | ۱۵ | ۲۰ | ۲۰ | ۲۰ | ۲۰ |
| زهره | ۲ | ۴۸ | ۲ | ۴۸ | ۲۰ | ۲۰ | ۲۰ | ۲۰ |
| عطارد | ۱۵ | ۵ | ۱۵ | ۵ | ۲۰ | ۲۰ | ۲۰ | ۲۰ |

از وقت تحویل آفتاب بجدی تا بوقت تحویل آفتاب بسرطان
افزاید و در نیمه دیگر کاهد و شب برعکس باشد و درازترین
روزهای سال و کوتاه ترین روزهای وقت تحویل آفتاب
بسرطان باشد و کوتاه ترین روزهای سال و درازترین
شبهای وقت تحویل آفتاب بجدی باشد و وقت تحویل

آفتاب بحمل شب و روز متساوی باشد و این ساعات را
ساعات مستویه خوانند و چون هر روزی و هر شبی را جدا
جدا بر دوازده قسم متساوی کنند و آن ساعات را ساعات
زمانی و معوجه خوانند و مقدار هر ساعتی بحسب درازی و کوتاهی
روز و شب می افزاید و می کاهد اما ارتفاع آفتاب مقدار
بعد او بود از سطح افقی که بر زمین بگذرد و میان ظاهر و پوشیده
از آسمان جدا کند و آن مقدار درجات و دقایق بود و غایتش
بوقت نصف النهار بود و غایت ارتفاع هر روزی
در تقویم بعد از ساعات در جدولی جداگانه بنهند
و هیچ ارتفاع از نود درجه زیاده نشود زیرا که دور فلک
شصد و شصت درجه بدین طریقست

## فصل

در نظر و تناظر بعضی کواکب بعضی اما نظر آنست که چون دو کوکب

در یک

در یک برج و در یک درجه و در یک دقیقه جمع آیند
آنرا اقتران و مقارنه خوانند پس اگر آن حال میان آفتاب
و ماه باشد آنرا اجتماع خوانند و اگر میان آفتاب و یکی از کواکب

متحیره باشد آنرا احتراق آن کوکب خوانند و چون درجه
و دقیقه دو کوکب در دو برج که یکی از آن دو برج سیوم
دیگر برج باشد متساوی شود آنرا تسدیس خوانند از
بهر آنکه میان آن دو کوکب بعد سدس فلک باشد
پس اگر یکی از آن دو برج چهارم دیگر برج باشد آنرا تربیع خوانند

واگر یکی ازان دو برج پنجم دیگر برج باشد آنرا تثلیث
خوانند و اگر یکی ازان دو برج هفتم دیگر برج باشد آنرا مقابله
خوانند و مقابله نیز استقبال خوانند و اگر یکی ازان دو برج
دوم دیگر برج باشد یا ششم یا دوازده هم یا هشتم دیگر
برج باشد و در میان آن دو کوکب هیچ نظر نباشد و ازین
جا روشن شود که هر کوکب را دو تسدیس و دو تربیع و دو
تثلیث بود از هر دو جانب و یک مقابله و یک مقارنه پیش نبود
و جمله هشت نظر بود بدین هیات و راس و ذنب را با کواکب
الا مقارنه نباشد و آنرا مجاسده خوانند و زهره و عطارد
را با آفتاب الا احتراق نبود و اشعه را با یکدیگر الا قران
و تسدیس نبود و از جهت آنکه این دو کوکب از آفتاب
دور نشوند مانند کواکب دیگر کواکب چه زهره بیش از چهل و

هفت درجه و عطارد بیش از بیست و هفت درجه از آفتاب
دور نشود و در هر دو جانب و چون کوکب متوجه باشد
بیکی ازین نظرهای کواکب شش گویند متصل است چون نظر
تمام شود و بگذرد گویند منصرف است و این نظرهای کواکب مسکونی
را جز ماه بر حاشیه تقویم نویسند از جانب دست راست
برابر هر روزی یا هر شبی که آن نظر در وی بود و آنرا
اتصالات گفته خوانند و نام ماههای هر جهان تاریخ در روزها
که در آن تاریخ مشهور است و تحویل ستارگان از برجی
به برجی هم آنجا نویسند اما ناظر بر دو گونه است یکی آنکه
میان دو کوکب باشد که هر دو در دو موضعی باشند
که آن دو موضع بحسب حلول آفتاب در آن دو موضع
روز متساوی باشند و آن دو موضع بود از جانب سر

سرطان و سر جدی که بعد هر دو از نقطه سر سرطان و از نقطه
جدای متساوی باشند مثلا یکی در بیست درجه ثور و دیگری
در ده درجه اسد باشد چه بعد هر یک از سر سرطان
یکبرج ده درجه بود و از سر جدی چهار برج و بیست درجه
بود دویم آنکه میان دو کوکب باشد که هر دو در دو موضع
بود که در مطالع متساوی باشند و آن دو موضع بود از
دو جانب سر حمل و سر میزان که بعد هر دو از نقطهای سر حمل
و سر میزان متساوی بود مثلا یکی در بیست درجه حمل بود
و یکی در ده درجه حوت چه بعد ایشان از نقطه سر حمل بیست
درجه باشد و از نقطه سر میزان پنج برج و ده درجه و تناظر هم
باتصالات کلی بنویسند و باشد که کوکبی متصل شود بکوکبی بسبب
نظر یا تناظر و پیش از اتمام آن نظر یا تناظر باطل شود بسبب خروج
یا بطوء

یا بطوء کوکب متصل یا بسبب استقامت کوکبی که آن اتصال
باو بود یا سرعت سیر او و آن باطل شدن را انهکاک گویند
و با نیز این انهکاک نیفتد چنانچه درین دو علامت ناظر ما و آنچه
بدان تعلق دارد بدینگونه باشد و الله اعلم

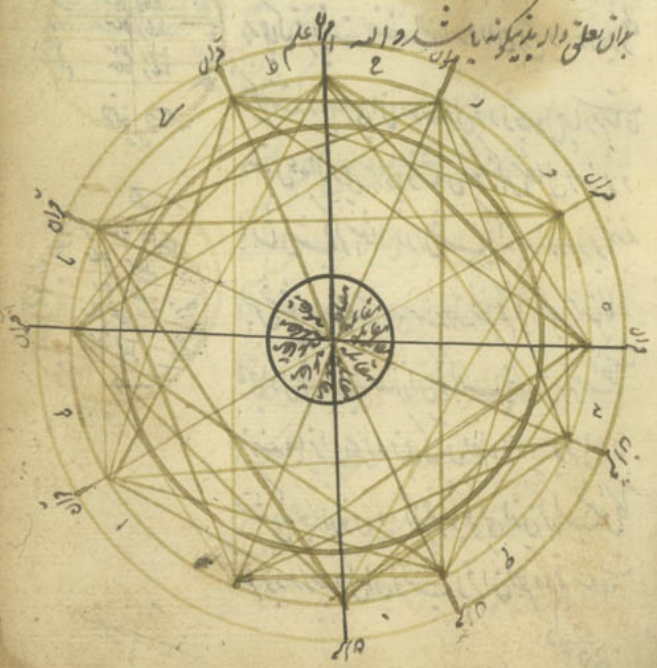

در مماز جات قمر دیگر احوال او در صفحه دست
چپ تقویم در هر ماه نویسند اول ایام اسابیع و دوم ایام ماه
عربی در دو جدول باز آرند یا بنام یا برقم اعداد و محل ماه یعنی
برجی که قمر وقت نصف النهار در آن برج بود در جدولی

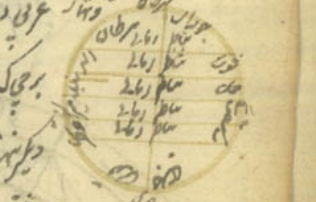

دیگر نهند در پهلوی آن دو جدول و در جدول چهارم ساعات
انتقال ماه از برجی ببرجی و نشان روز که هر انتقال بروز بود
یا نشان شب اگر انتقال در آن شب بود که بعد از روز بود نهند

پس شش جدول مساوی نهند جهة نظر قمر بکواکب شش گانه
باقی اول آفتاب و بعد از آن کواکب پنجگانه بر ترتیب افلاک
نهند و بازای هر روزی که آن نظر در وی بود یاد در
شبی که بعد از روزی بود اگر قمر را بکوکبی از آن کواکب شش گانه
نظر بود در جدول آن کوکب رقم آن نظر و رقم ساعات

که نظر در آن

که نظر در آن ساعت بود و نشان روز یا شب که واقع شود
نویسند و اگر هیچ نظر نیفتد خالی بماند و این اتصالات را
مماز جات خوانند و اجتماع و استقبال که در هر ماه
اتفاق افتد بر صفحه دست راست بالای اتصالات
نویسند و روز یا شب تعیین کنند و ساعات که از آن روز
بود یا از آن شب گذشته باشد و برج طالع و برج عاشر
و درجات و دقایق هر یک هم نویسند و طالع آن بود
که در آن وقت از مشرق طلوع کند و عاشر آن
بود که در آن وقت میان مشرق و مغرب بر میان آسمان
بود و خبر اجتماع هم نویسند و آن موضعی بود از فلک
که آفتاب و ماه در وی مقارن شده باشند و خبر
استقبال هم نویسند و آن بروز موضع آفتاب بود در وقت ماه

| علامات | انظار | علامات | انظار |
|---|---|---|---|
| ج | مقارنه | س | سه‌ربع |
| ٤ | سه‌ربع | ش | تثلیث |
| له | مقابله | قه | |
| ی | تثلیث | ل | تسدیس |
| ور | تسدیس | | |

باماه مقابله کنند و شب موضع ماه و حالات قمر هم
بنویسند و بعضی در جدول جداگانه بنویسند بعد از حما
زجات قمر بر صفحه دست چپ و بعضی در خانهای خالی
از جداول حما زجات نویسند بلون دیگر و حالات قمر بحسب
مجاسده ماه با راس و ذنب که در کدام روز یا شب
اتفاق افتد و بچه ساعت و رسیدن ماه بدرجه شرف
و درجه هبوط خود و با اول درجه هبوط آفتاب یعنی بطریقه
محرقه و بعد از آن شرف و هبوط کواکب بیان کنیم و حال
طریقه محرقه بگوییم و بعضی رسیدن ماه تحت الشعاع و خروج
الشعاع را هم بیاورند و آن وقتی بود که بعد ماه از آفتاب
بیش از اجتماع با دوازده درجه آید و مجاسده ماه
با کیدهم بیاورند و کید را چنین گویند که کوکبی نحس است

که سیر او معکوس است دوری بصد و چهل و چهار سال
تمام کند و برجی بدوازده سال و چنین کوکب
در فلک پدید از نیست و جدول حالات قمر و علامات
بعضی اختیارات چنین است

| منازل | صورت | منازل | صورت | منازل | صورت | منازل | صورت |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| شرطین | ○○ | بطین | ○○○ | ثریا | ○○○○○ | دبران | ○○ |
| هقعه | ○○ | هنعه | ○○○○ | ذراع | ○○○○○○ | نثره | ○ |
| طرفه | ○○○ | جبهه | ○○ | زبره | ○○ | صرفه | ○ |
| عوا | ○○○ | سماک | ○ | غفر | ○○ | زبانا | ○○ |
| اکلیل | ○○○ | قلب | ○○ | شوله | ○○○○○ | نعایم | ○○○ |
| بلده | ○○○○○ | زبانا | ○○ | بلع | ○ | سعود | |
| اخبیه | ○○○○○ | مقدم | ○○ | مؤخر | ○○○○○○○○ | ارش | ○ |

در منازل قمر و آن بیست و هشت است
و هر منزلی بنام و صورتی که در وی تخیل کرده اند

بدین طریق است و قمر هر روز در منزلی باشد و گاه باشد
که زیاده از یکروز در منزلی بماند و گاه باشد که یک روز
زیاده تر از یک منزل برود و موضع ماه در هر منزلی که باشد
بوقت نیمروز نام آن منزل در جدول جداگانه بنهند

از منازل که در این جدول ... نیست ... بگیریم ... ماه
... او جمله در این ... باشد ...

شوله و ... و ... و ...

در ظهور و اختفای کواکب و دیگر حوالات
ایشان بدانکه ستاره کان علوی پیش از احتراق چند
روز در مغرب مختفی شوند بعد از غروب آفتاب و بعد از
احتراق چند روز در مشرق ظاهر شوند پیش از طلوع آفتاب
و احتراق ایشان با آفتاب در میانه ایام استقامت
ایشان باشد و مقابله آفتاب با این کواکب در میان
ایام رجوع ایشان باشد و رجوع ایشان در میانه دو تثلیث
آفتاب باشد و زهره و عطارد را هم در میان ایام
استقامت هم در میان رجوع احتراق بود در اوایل
رجوع در مغرب مختفی شوند و در اواخر در مشرق ظاهر
شوند و پیش از احتراق که در میان استقامت بوند
در مشرق مختفی شوند و بعد از آن در مغرب ظاهر شوند
و اوقات

و دائما علا اسفل در فوق الارض بود
و ۱۴ در تحت الارض چنانکه
عریج بالا و عریج
زیرین باشد
قمر

و اوقات ظهور و اختفای هر کوکبی در تقویم در میان
اتصالات کلی بنویسند اما دیدن ماه نو و آنکه از موضع
غروب آفتاب در شمال یا در جنوب باریک یا روشن
به بینند در صفحه جداگانه جهت هر ماهی بنویسند و باشد
که احوال سیر کواکب در جدولهای مشکانه تقویمهای
ایشان در آن دوازده ورق که گفتیم هم برقم بیان
کنند مثلا چون سر ماه بع اسیر بود یعنی سیر او بسیر وسطش
زیاده باشد این رقم بنویسند بط و چون بطی اسیر
بود یعنی سیر اش از وسطش کمتر بود این رقم بنویسند قص
و چون سیرش بقدر سیر وسط باشد این رقم بنویسند سط
و مقیم لا مم و مستقیم را است و راجع را عت و باشد
که راجع را رقم و استقامت را نویسند

و هر کوکبی را چهار نطاق بود در فلک اوج و چهار نطاق
در فلک تدویر باشد که این رقم هم بنویسند
و نشانهای نطاق اوجی چنین بود اول را فاج دوم را قبج
و سیم را فح و چهارم را فط و نطاق اول تدویر را قابر
و دوم را قب و سیم را قد و چهارم را قدر و نهایت آن را
نطاق تدویری نبود چنانکه در این صورت است
که در صفحه لاحق دایره کمر قوم شده فصل ثانی در باقی آنچه
در تقویم بیاورند در اوراق دوازده گانه برابر هر
روزی بنویسند ارباب اختیارات که از روز
چه کار را شاید و از چه احتراز باید نمود و ما آن
را بعد ازین باجمال بیان کنیم بعد ازین و پیش از اوراق
ماهها طالع سال و صورت آن بیاورند و در صورت

طالع ماه

طالع درجات خانهای دوازده گانه را از بروج

بنویسند و مواضع کواکب در برج و ذنب در وقت تحویل
آفتاب ثبت کنند و مواضع سهام هم بنویسند
و سهام دلایل چیزهای مخصوصی بود که از مواضع کواکب
و خانها می گیرند و از همه قوی تر سهم السعاده و سهم الغیب
بود و پیش از صورت طالع وقت تحویل آفتاب
و صورت استخراج آن از زیج بیاورند و باشد
که طالعهای فصلها را و طالعهای اجتماعات

در زیج ایلخانی چنانست که بعد هر یک از فلک
هشتم یعنی بعد تقویمی دو فلک نهم یعنی
بعد قطبی هر یک کمتر از ده درجه
باشد تا رویت حاصل کند
و چون بیشتر باشد
رؤیت دشوار شود
طالع هر
ترتیب

و استقبالات را هم با صورتها بنهند و هر وقت
طالع را از آنچه خواهند و آن بدین نوع است و بعد از
ورقهای ماههای کسوف
و خسوف را که در آن سال
افتاده باشند بیاورند و تعیین اوقات و احوال آن
بکنند و طالعهای هر یک هم ثبت کنند و اما دیگر
جدولها که پیش از اوراق ماهها وضع کنند جهة احکام
و قرانات و اجتماعات و فصول چهارگانه
و جهة تواریخ و زوایا دیگر بر حسب عادت هر قومی
از شرح مستغنی باشد اینست معرفت تقویم و بعد از این
بعضی از آن که بمعرفت تقویم محتاج باشند در معرفت
تقویم بر سبیل اختصار بیاوریم و الله اعلم

فصل هفدهم

در خانه و وبال ستارگان جدی و دلوها
زحل اند و قوس و حوت خانهای مشتری حمل و عقرب
خانهای مریخ و ثور و میزان خانهای زهره جوزا و سنبله
خانهای عطارد و سرطان خانه ماه است و اسد خانه آفتاب
و مقابل خانه هر کوکبی وبال او باشد پس خانهای زحل
وبال زحل بود و خانهای او وبال ایشان یعنی جدی
قمر را و دلو مر شمس را و خانهای مشتری وبال عطارد
و خانهای عطارد وبال مشتری و خانهای مریخ
وبال زهره و خانهای زهره وبال مریخ و راس
و ذنب را نه خانه بود و نه وبال و هیات خانهای
کواکب سبعه سیاره بدین نوع بود و دایره و دایره

فصل ۱۲۵ در شرف و هبوط ستارگان شرف آفتاب

بدانکه این تشکیل از مشرب است و از آنجا
که فتح الباب میان هر دو کوکب باشد که در خانه
نوشته ایم که یکی از خانه و یکی از وبال یعنی
خانهای هر دو مقابل یکدیگر باشند
و فرق از وبال این است
که نهایت دوری میدهد
باشد از خانه خود
و چنانچه مشتری را
خانه در مشرق
باشد و بصر
معرب بلند

در نوزدهم درجه حمل است و شرف ماه در سیم درجه
ثور و شرف زحل در بیست و یکم درجه میزان و شرف
مشتری در پانزدهم درجه سرطان و شرف
مریخ در بیست و هشتم درجه جدی و شرف زهره
در بیست و هفتم درجه حوت و شرف عطارد
در پانزدهم درجه سنبله و شرف رأس در سیم
درجه جوزا و شرف ذنب در سیم درجه قوس و برج
شرف هر شرف باشد الا آنکه آن درجه قوی تر باشد
و تا کواکب روی بدرجه شرف دارد و قوت
شرف در تزاید دارد و چون از آن درجه بگذرد
بنقصان نهد و هبوط هر کوکب مقابل شرف او بود
و هم بآن درجه و دقیقه و حالش همچو حال شرف بود

از اینجا بیست مواضع درجات شرف کواکب و رقم بروج و رقم درجات شرف کواکب معلوم شود و مواضع هبوط کواکب در قوس شرف هر یک میباشد

قلوکا بیج بدخطی سیصیط هیاکن دیه سبیج بتیج

در اسد که گفتیم و گویند که طریقه مجرده میان هبوط آفتاب و ماه
یعنی از اول درجه نوزدهم میزان تا اول درجه چهارم
اعقرب و جدول شرایف و هبوطات کواکب
سبعه و عقدتین و بدین نوع باشد در مثلث
و ارباب آن حمل و اسد و قوس مثلث آتشی اند
و ارباب این مثلث بروز آفتاب و مشتری و زحل
اند و بشب مشتری را بر آفتاب مقدم دارند و در ثور
و سنبله و جدی مثلثه خاکی اند و ارباب این مثلثه

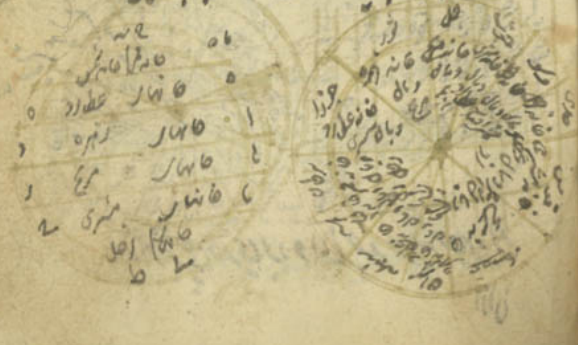

بروز زهره و قمر و مریخ باشند و بشب قمر را بر زهره
مقدم دارند و میزان و جوزا و دلو مثلثه هوائیه اند
و این ارباب مثلثه بروز زحل و مشتری و عطارد
و بشب عطارد را بر زحل مقدم دارند و سرطان و عقرب
و حوت مثلثه آبی اند و ارباب این مثلثه بروز مریخ و زهره
و قمر اند و بشب مریخ بر زهره مقدم دارند و ارباب
مثلثات برین گونه بود والله اعلم **فصل بیستم** ۲۰
در حدود کواکب بدانکه هر یکی را از کواکب متحیره

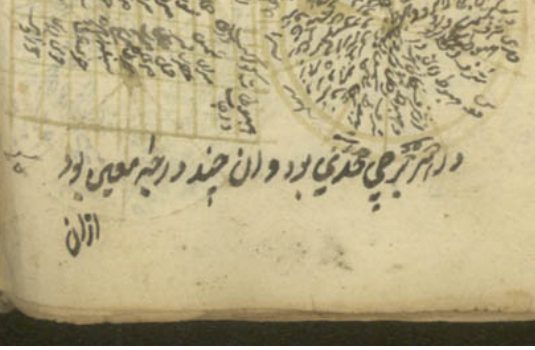

در اختر برجی حدی بود و آن چند درجه معین بود
ازان

ازان برج و در حدود خلاف کرده اند اما مشهورتر
حدود مصریانست و حدود بطلیموس هم مشهورست
و چون حدود مصریان مشهورترست بر آن اعتماد و آن
باین تفصیل است که مثبت شد و چون کوکب در حد خویش
بود و چهار قوت دارد نزد بعضی و بمذهب بعضی
سه قوت دارد **فصل** در وجوه و دیگر خطهای
کواکب اما وجوه آنست که هر برجی را بسه ثلث
کرده اند و از حمل ابتدا کرده ثلث اول بمریخ که صاحب
حمل است داده و ثلث دوم را بکوکبی که فلک او شبیه
فلک مریخ است یعنی آفتاب و ثلث سیم بکوکبی
که فلک شبیه فلک آفتاب بود یعنی زهره و ثلث
اول ثور بکوکبی که فلکش زیر فلک زهره است یعنی عطارد

ارباب مثلثه سه کوکب باشند دایما
یعنی هر یک از بروج را از یک
مثلثه سه کوکب مر ملک باشد
و همین سه کوکب برج دویم
را و برج سیوم را چنانچه
در جدول نهاده
شده است

و ثلث دوم بقمر که زیر فلک عطارد است و ثلث
سیم آنرا چون فلکی دیگر در زیر او جنود او را زیر کرفتند
و بزحل دادند که فلکش بالای همه بود و بعد از آن مشتری
و مریخ و همه بران قیاس تا باخر حوت که فلکش بالای
همه بود و بعد از آن مشتری که نوبت هم بمریخ رسد

| | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| حمل | مشتری | زهره | عطارد | مریخ | الو | زحل | ل |
| ثور | زهره | عطارد | مشتری | زحل | مریخ | مریخ | ل |
| جوزا | عطارد | مشتری | زهره | مریخ | الو | زحل | ل |
| سرطان | مشتری | زهره | عطارد | مشتری | الو | زحل | ل |
| اسد | مشتری | زهره | عطارد | زحل | مریخ | مریخ | ل |
| سنبله | عطارد | زهره | مشتری | مریخ | الو | زحل | ل |
| میزان | زحل | عطارد | مشتری | زهره | مریخ | مریخ | ل |
| عقرب | مریخ | زهره | عطارد | مشتری | الو | زحل | ل |
| قوس | مشتری | زهره | عطارد | الو | زحل | مریخ | ل |
| جدی | عطارد | مشتری | زهره | الو | زحل | زحل | ل |
| دلو | عطارد | زهره | مشتری | الو | مریخ | مریخ | ل |
| حوت | زهره | مشتری | عطارد | مریخ | زحل | زحل | ل |

و او را دو وجه در پهلوی هم شمرد و آن ثلث آخر حوت
و ثلث اول

و ثلث اول حمل باشد و وجه را صورت نیز خوانند و باشد
که بروج را هم مثلثها قسمت کنند و ثلث اول از هر
برجی بصاحب آن برج دهند و ثلث دویم بصاحب
آن برج دهند که از همان مثلثه بعد از آن بود و ثلث
آخر بصاحب آن برج که باقی بود از مثلثه مثلا ثلث
اول از حمل مریخ را که صاحب حمل است و ثلث دوم
شمس را که صاحب اسد است و ثلث سیم مشتری را
که صاحب قوس است و همچنین در دیگر برجها و این قسمت
را دریجان خوانند و هم چنین هر برجی را بنه قسم مساوی کنند
و قسم اول از حمل بمریخ دهند که صاحب حمل است و قسم دوم
بصاحب ثور دهند یعنی زهره و قسم سیم بصاحب جوزا
یعنی عطارد و همچنین تا قسمهای حمل تمام شود و اول ثور

جدول دریانی عشر

| | | | | | | |

صاحب جدی را باشد یعنی زحل و قسم دوم هم او را
یعنی زحل که صاحب دلو بود و سیم مشتری را بود صاحب
حوت و چهارم مریخ را صاحب حمل و همچنین تا آخر
حوت مر مریخ را بود و ازین ترتیب لازم آید که هر قسمی از سه
برج که یک مثلثه باشد یک کوکب را بود مثلا اول از مثلثه
آتشی هم از حمل و هم از اسد و هم از قوس مریخ را بود
و قسم دوم از هر مثلثه برج زهره را قسم اول دوم از مثلثه
خاکی یعنی هم از ثور و هم از سنبله و هم از جدی زحل را
بود و قسم سیم مشتری را که صاحب جوزست و این قسم را
ندبحرات خوانند چنانکه نموده شده است هفت بهر دان
اینست که هر برجی بهفت بخش کرده اند که هر بخشی چهار
درجه و هفده دقیقه و هشت ثانیه باشد و سی و چهار ثالثه

تقریبا

نسبل تفرج هلدی مهجر
بشب برب دو پیر جیدا ری بر سیر

تقریبا بخش اول از آن برج خداوند آن برج را و بخش
دوم بکوکبی داده اند که شب اوست در فلک و همچنین
بر ترتیب افلاک بخش هفتم بکوکبی رسد که هفتم آن کوکب
باشد و جدول آن اینست که نموده شده و هم چنین
هر برجی را بدوازده قسم کنند هر قسمی دو درجه و نیم
قسم اول بصاحب آن برج دهند دوم بصاحب آن
برج که بعد از وست و هم چنین بر ترتیب تا تمام اقسام
بصاحب برج دوازده گانه دهند و این را اثنی عشریه
خوانند و چون کوکبی یا دلیل دیگر در برجی بود و چند درجه

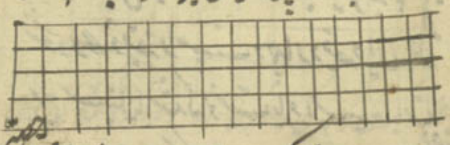

و دقیقه از آن قطع کرده باشد دو درجه و نیم از آن مقدار

همان برج بود و هر درجه و نیم حصه برج که بعد از او باشد
تا آنجا که کمتر از حصه برجی بماند از آن قدر هر درجه را هر از ده
درجه و پنج دقیقه را یک درجه بدهند از برجی که نوبت
باو رسیده باشد آنجا برسد موضع اثنی عشریه آن
کوکب یا آن دلیل باشد مثلا کوکبی در یازده درجه و چهل
و دو دقیقه از ثور باشد و از این مبلغ ده درجه حصه چهار
برج باشد که آن برجها ثور و جوزا و سرطان و اسد اند
حصه هر یکی دو درجه و نیم دیگر درجه باقی را هر از ده درجه
باشد و چهل دقیقه را هشت درجه دیگر جمله بیست و درجه
شود و هر دقیقه را بیست و چهار دقیقه و این جمله از
برج سنبله باشد که نوبت باو رسیده باشد
پس اثنی عشریه آن کوکب در بیست درجه و بیست و چهار دقیقه
از سنبله

از سنبله باشد همه را برین قیاس تامل باید کرد
و چنانچه درین جدول نموده شود بدانکه آفتاب و ماه

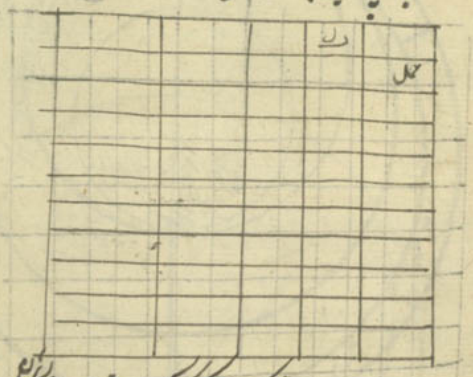


دو پادشاه دایر فلکند و دیگر کوکب خدام و عمله ایشان

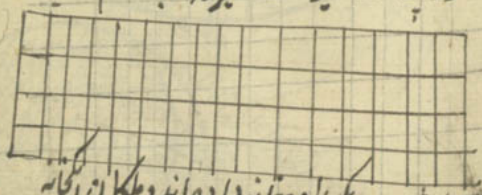

باشند و هر یکی را دو خانه داده اند و ملکان رکنانیه
پس مناصفه کنند نصفی آفتاب را و نصفی ماه آفتاب را

چنانکه درین دایره منسوبات کواکب و صور افلاک
موزع گشت و منقسم شد

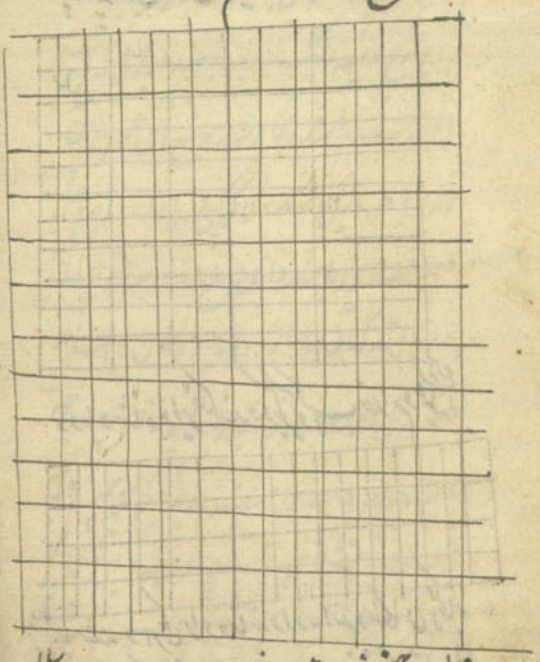

در اوج و حضیض ستاره و پنج ستاره متحیره در هر دو هزار سال
از پی

این نوشتم

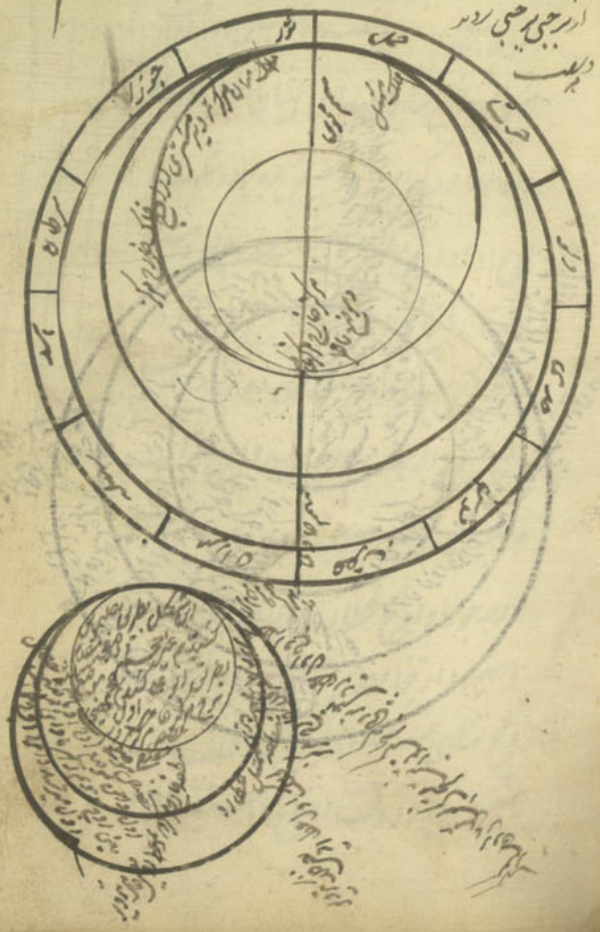

از برجی ببرجی برونند و هر شصت و شش سال و چهار روز
شمس یک درجه قطع کند و حضیضهای ایشان مقابل اوجهاست
والا عطارد که او را دو حضیض بود بر دو تثلیث
اوج او او درین تاریخ که ششصد و پنجاه و هشت
است از تاریخ هجری یزدجردی اوج زحل در دهم
درجه قوس است و اوج مشتری در آخر درجه سنبله
و اوج مریخ در هفدهم درجه اسد و اوج آفتاب
در بیست و هشتم درجه جوزا و اوج زهره در هجدهم
درجه جوزا و اوج عطارد در اول درجه عقرب
و حضیضها از اینجا معلوم شود و این اوج تا بحساب
زیج شاهی است و در دیگر زیجها مختلف باشد
تا قمر را اوج در وقت اجتماع و استقبال باشد

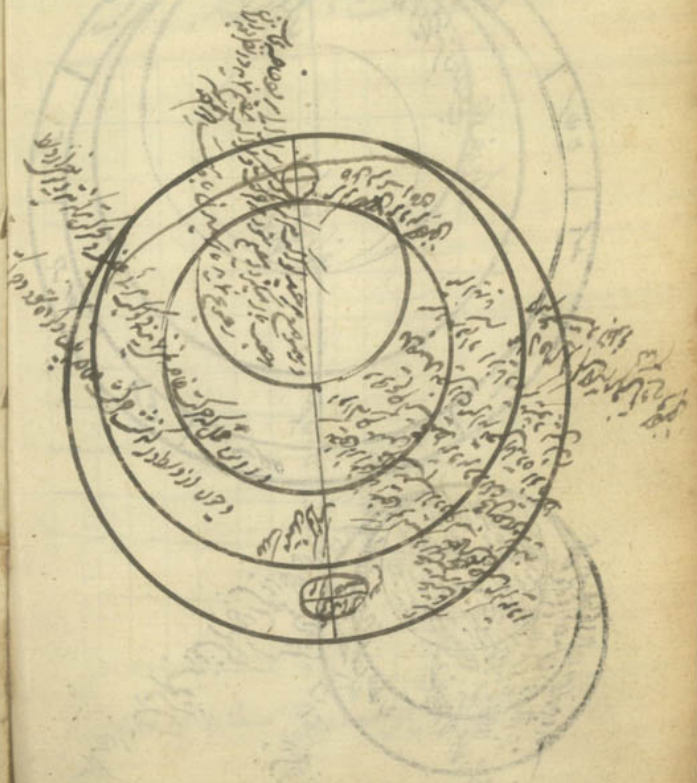

وحضیض در وقت تربیع آفتاب وجدول آن
اینست که نموده شده فصل در احوال بروج حمل
وثور وجوز برجهای بهارند یعنی چون آفتاب
در این برجها بود بهار باشد وسرطان واسد
وسنبله برجهای تابستان بود وميزان وعقرب
وقوس برجهای خریف اند وجدی ودلو وحوت
برجهای زمستانند وبرجهای اوایل را از چهار
فصل منقلب خوانند وآن حمل وسرطان وميزان وجدی
بود وبرجهای میانه فصلها را ثابت خوانند
وآن ثور واسد وعقرب ودلو باشد وبرجهای
اخر فصلها را ذو جسدین خوانند وآن جوزا وسنبله
وقوس وحوت باشد وبرجهای بهار وتابستان
شمالی بود

شمالی بود وعالی وبرجهای خریف وزمستان جنوبی
ومنخفض وحمل مذکر ونهاری باشد وثور مؤنث
ولیلی بود وهم بدین ترتیب یکی مذکر ونهاری باشد
ویکی مؤنث ولیلی پس بروج مثلثه آتشی وهوائی مذکر
ونهاری باشند وبروج مثلثه خاکی وآبی مؤنث ولیلی
وبروج آتشی وهوائی گرم باشند وبروج خاکی وآبی
سرد باشند وبروج آتشی وخاکی خشک باشند
وبروج آبی وهوائی تر وبروج زمستان وبهار مرجع
باشند وبروج تابستان وخریف مستقیمة الطلوع
وجدولی که متضمن اینمعانی بود اینست فصل
در احوال کواکب زحل ومریخ نحسند وزحل نحس اکبر
ومریخ نحس اصغر ومشتری وزهره سعدند مشتری

سعد اکبر و زهره سعد اصغر و عطارد با سعد سعد بود
و با نحس نحس و نیرین از تثلیث و تسدیس سعد باشند
و از مقابله و مقارنه و تربیع نحس و راس سعد است
و ذنب و کید نحس و کواکب علوی و شمس مذکر اند
و زهره و عطارد و قمر مؤنث و هر چه مذکر باشد
الا مریخ نهار زند و مریخ و قمر و زهره لیل اند و زحل
سرد و خشک است و مریخ و شمس گرم و خشک
و مشتری و زهره گرم و تر اند و با عطارد نزدیک اند
و قمر سرد و تر است و عطارد با هر کوکبی که باشد
طبیعت او گیرد از تذکیر و تانیث و غیره هم چنین
در خانهای دوازده گانه آن برج و درجه
که از مشرق طلوع میکند در هر وقتی از اطالع خوانند
وان خانه

وان خانه زندگی و تن و جان و عمر باشد و ابتدای
کارها بدان تعلق و بعد از ان خانه دوم باشد و آن
خانه مال و منفعت و یاران باشد پس خانه سیم
و آن خانه برادران و خواهران و خویشان
و تحویل باشد پس خانه چهارم و ان خانه مقام و پدران
و ملکها و عواقب کارها باشد و ان را وتد الارض
خوانند پس خانه پنجم و آن خانه فرزندان و شادیها
و خبرها و هدیها و قدوم غایب باشد پس خانه ششم
و ان خانه فکر و بخواری ها و بنده گان و خدمتکاران
و چهارپایان خورد باشد و خانه هفتم و آن خانه زن و هر ازان و انبازان
و خصمان و سیمیا زان باشد و هشتم خانه ترس

شناسا و لو و حرث و حل و لو که اینها از جمله
طالع طلوع کند از سی درجه مطالع طالع طالع شمرند
چنانکه حصن و حرث اگر بعد طالع طالع است درجه
در وسط تاسع است و تزوج و لو را هم سنگه و تزوج
هم مطالع بود بخلاف سعد مطالع طالع درجه
هر یکی سی و هفت درجه و نیم که سی هفت درجه
یعنی هر یکی بود هفت و نیم مطالع درجه
طالع شمرند

خانه دهم خانه سفر و علم و دین و خوابهای باشد خانه دهم
خانه عمال عامل و سلطان و از اوسط السماء خوانند
و خانه مادران و خانه یازدهم خانه امید و سعادت
و دوستان و یاوران باشد و از دهم خانه دشمنان
و بدبختی و چهارپایان بزرگ و بندوزندان و دزدان
باشد و هر خانه را درجه و دقیقه باشد از برج دوازده

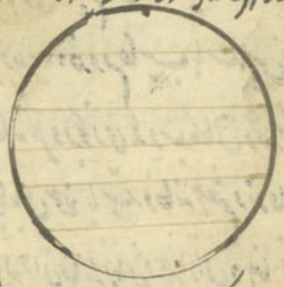

موضع را خانه مرکز خوانند و حد هر خانه از پنج درجه
پیش از آن

پیش از آن موضع باشد تا پنج درجه پیش از موضع خانه
که بعد از و بود و اینجا طالع دهم و هشتم و چهارم
اوتادند و یازدهم و پنجم و دوم و هشتم مایل الاوتادند
و نهم و سیم و ششم و دوازدهم زایل الاوتادند
دوم و ششم و هشتم و دوازدهم ساقط از طالع و الا
خانها قوی تر طالع و عاشر بود پس هفتم پس چهارم پس
یازدهم پس پنجم پس نهم پس سیم پس دوم پس هشتم
و ضعیف ترین همه دوازدهم و هشتم که هم زایلند
و هم ساقط و این دوازده خانه چهار ربع باشد
یکی از عاشر تا طالع و آن مذکر بود و آن دیگر از طالع تا
رابع و آن مؤنث بود و آن دو ربع صاعد بود و مقابل
ربع مذکر مذکر بود و مقابل ربع مؤنث مؤنث و مقابل

صاعد منحدر و از خانهای هر چه نام او ناطق بود چون
سیم و پنجم و هشتم و نهم و یازدهم مذکر بود و هر چه نام
او خفت بود و آن دوم و چهارم و ششم و هشتم و دوازدهم
دوازدهم باشد مؤنث بود چنانکه درین جدول است
که مسطور است ۲۳ در فرح و ترح کواکب و آنچه
بدان ماند فرح زحل در دوازدهم بود و فرح مشتری
در یازدهم و فرح مریخ در ششم و فرح آفتاب
در نهم و فرح زهره در پنجم و فرح عطارد در رابع
و فرح قمر در سیم و مقابل فرح ترح و نحس خوانند
و بودن کوکب نهاری را بر روز فوق الارض و بشب
تحت الارض و کوکب لیلی را بر عکس وی چیز خود نهند
و هم چنین بودن کوکب مذکر در ربع مذکر و بودن کوکب
مؤنث

مؤنث و خانه مؤنث قوی دیگر باشد نسبت چیز
در حال نظرهای تثلیث و تسدیس نظر دوستی اند تثلیث
تمام دوستی و تسدیس نیم دوستی و مقابله و تربیع نظر
دشمنی اند مقابله تمام دشمنی تربیع نیم دشمنی و نظر دوستی
مسعود نیک باشد و نظر دشمنی با بستان چنان باشد
و مقارنه و مجاسده با سعود تمامتر سعادتی باشد
و با نحوس تمامتر نحوستی و شاهد بجای نظر بود چه نظر را جرم
خوانند و جرم علویان نه درجه پیش از کواکب و نه درجه
بعد از کوکب بود و جرم سفلیان هفت درجه پیش از کوکب
و هفت درجه پس و جرم مریخ هشت درجه پیش و هشت
درجه پس و جرم آفتاب دوازده جانبی یازده درجه
و جرم قمر هر جانب دوازده درجه و راس و ذنب

همچون قمر و کوکبی که بکوکبی ناظر خواهد شد چون بحد جرم رسد
متصل شود و نقصان تمام آن بود که میان ایشان
کمتر از نیم جرم آن کوکب شود و از آن هر دو که در نظر
خواهند کرد که جرم او کمتر باشد اتصال بغایت
نرسیده باشد و چون از نظر بگذرند منصرف شوند
و درجات انصراف چون درجات اتصال باشد
و چون قمر بر جی اتصال کند که بکوکبی ناظر خواهد بود اما
هنوز بحد اتصال نرسیده باشد گویند بعید الاتصال است
و اگر منصرف شده باشد و دیگر کوکبی را نخواهد دید گویند
خالی از سر است و اگر در برجی هیچ کوکب را از کواکب
شش گانه باقی نه بینند اصلا گویند وحشی السیر است
فصل در دلالات کواکب از طبقات مردم
دلالت

زحل کوکب پیران و دهقانان و ارباب خاندانهای
و مردمان سیاه باشد و مشتری کوکب قضات
و اشراف و اصحاب مناصب و مریخ کوکب
سپاهیان و اهل صلاح و ترکان باشد و آفتاب
کوکب پادشاهان و بزرگان و اهل امر و نهی باشد
و زهره کوکب زنان و خادمان و معاشران و اهل
طرب باشد و عطارد کوکب دبیران و اصحاب
دیوان و عالمان و وزیران و قمر کوکب رسولان
و پیکان و جاسوسان و مسافران بود فصل
در احوال روز تا چون قمر ناظر بسعود باشد بیشتر کارها را
شایسته باشد و اگر بمشتری باشد از برجی منقلب
تجارت و خرید و فروخت را شاید و اگر بمریخ باشد

دخول بلد و بنیاد کارهای کلی نهادن را و از برج
ذو جسدین سفر را و اگر اتصال بزهره بود از برج منقلب
جامه پوشیدن و نو بریدن را و از برج ثابت الا
عقرب زفاف کردن و از برج ذو جسدین تزویج
و شرکت را و اگر ناظر نحوس بود الا مشتری و تحریب
بناها و قبل سماع را و اگر نظر دوستی بود و زحل از برج
عمارت و زراعت را شایسته باشد و از
برج آبی بریدن کاریزها و جویها را و از برج
ثابت بناهای شهرها و حصارها و تمیز از برج منقلب
سواری و گوی زدن را و از برج ثابت بناها
ی شهرها و حصارها و تمیز از برج منقلب تعبیه لشکر
را و از برج ذو جسدین صلاح سلاح و ترتیب
الات

الات حرب را و اگر ناظر نحس بود از برج منقلب
نظر دوستی سفر و دخول بلد و نزدیکی پادشاهان از
برج ثابت دخول بلد و ابتداء اعمال و اشغال
سلطانی و بستن عهدها و از برج ذو جسدین دیگر
کارهای بزرگ و از برج آتشی ساختن پیرایه و گداختن
زر و سیم و اما اگر نظر عداوت بود و در وی چیزی نبود
الا آنکه مسعود بود شاید پنهانی گفتن و پوشیدن
کارها و در استقبال برضد آن اگر ناظر بعطارد
بود و عطارد مسعود بود مانند نظر مسعود باشد
و نظر دوستی تعلیم و کتابت و کتابت و مجادله را
شاید و اگر عطارد منحوس بود و در وی چیزی نبود خاصه
که در نظر عداوت بود و بر جمله اتصال بر وجهی پسندیده

بهر کوکبی کاری را شاید که منسوب بود بان کوکب
و قمر با ذنب و کید در نحس و وحشی اسیر و در طریقه
و خالی اسیر خاصه که از نحس منصرف بود و این
کار را نشاید نیست آنچه در اختیارات اوزها
تقویم بان احتیاج افتد فصل در معرفت اصولی
که بدان احتیاج افتد در اختیارات کلی
و جزوی صلاح حال قمر و صاحب مواضع او و کوکبی
که کاری اعتبار اخواهند کرد و با او منسوب بود
و طالع وقت و صاحبش و اوتاد در اختیار
کارها نگه باید داشت و صلاح خانها آن بود که
از نحوس خالی بود و سعود بان ناظر بود و صلاح حال
کواکب آن بود که ایشان را قوت ذاتی بود

و آن چنان

و آن چنان باشد که کوکب در خانه بود ساعد مادر شرف
یا اوج یا مثلثه یا در حد و دیا به در وجه خود بود یا در
آن ربع که روی باوج دارد یا در شمالی صاعد
باشد یا مستقیم السیر باشد یا زاید در سیر و یا قوت
عرضی بود و آن چنان بود که در فرح با خیر یا اوتاد
یا بایل الاوتاد یا ناظر بطالع یا در ربع و خانه موافق
طبع باشد و مسعود باشد و آن چنان بود که مما
باشند بمسعود و بنظر ناظر و فساد و حال موضع
این معانی باشند مانند وبال و هبوط و رجوع و حضیض
و احتراق بودن و در ترح و خانهای زایل و ساقط
و ملازح نحوس و اشکال اینها و سعد قوی در چیز
بنظر آید و ضعیف کاهد و نحس قوی از نظر شر بالذاته

وضعیف در شر افزاید و باید که کارهای منقلب سو
از بروج منقلب جوید و ثابت را از بروج ثابت
اختیار کند و اتصال قمر را بکوکبی که مناسب
آن کار بود مثلا جامه نو بریدن و نو پوشیدن را
قمر در بروج غیر ثابت متصل بزهره است و سفر
کردن را در بروج غیر ثابت و خاکی اگر سفر بر باشد
و آبی اگر بحر باشد و متصل بسعدی و منصرف از سعدی
و خانه نهم که خانه سفر است و مقیم که خانه مقصد است
هر دو مسعود و تعلیم در برجی که بر صورت مردم
بود و آن برجهای هوائی و سنبله و نیمه اول و آخر
بود و حمایل عطارد و امتزاج محمود و بکر بابه شدن را
قمر در خانه مشتری و با تربیع باید و قصد کردن را

در برجهای

در برجهای آتشی و هوائی نیکو حال باید و در فصد بر دست
و شکیب باید که قمر در جوزا نباشد و بنا نهادن را باید
که قمر صاعد بود در شمال و بر برجهای ثابت باید و حبس
و زحل در خانه چهارم نیک حال باشد و اعمال سلطانی
باید که قمر در شرف بود یا در خانه آفتاب ناظر باشد
بنظر دوستی و تجارت کردن را باید قمر در بروج منقلب
مسعود بمشتری یا عطارد و خرید و فروخت را
قمر در بروج منقلب باید اما در فروختن منصرف
از سعد و در خریدن متصل بسعد و باقی برین قیاس
که درین مختصر اختصار کردیم و اگر کسی زیاده این خواهد
با کتب این علم رجوع نماید والله اعلم در یوم شنبه
شهر جمادی الاخر در قریه سلطان طاهر حسب الخواهش

مخدوم و برادر جان برابر خودم مرقوم شد کتبه
العبد المذنب الخاطی الجانی ذو الفقار ابن محمد حسن
ترکمان الهمدانی غفر الله له و ستر عیوبه [illegible]
باتمام رسید در شهور سنه ۱۲۲۸
درسالیکه از ملازم کوه و بنه آمد در سلطانیه
قرار گرفت باهمین تاریخ مذکور تفاوت
ندارد

بسم الله الرحمن الرحیم بسنگرد ابنده تا بحساب روشن و شمار بر این حوادث را
قبل از حدوث و دقایق بعد از وقوع بدانند که فطر نظر فی
النجوم فقال انی سقیم و ابای عیسی را با امهات سفلی
راغب و بیل کرد ابنده تا بسبب کدام تعلق آن فصول اربعه عنصریه
و مراید تعدد از آنان حاصل شد و در ظن آن مراید ثبت انجم هر انواع
فرزند تولد کنند تا اسباب این عالم کون و فساد با تمام و نعمت این
عالم بر ما تمام باشد و هر نوعی از آن بر حدت صانع و موجودیت وا
جب الوجود است دلیل قاطع و برهان ساطع باشد شعر فی کل شیء
له آیة دلیل علی انه واحد انه خالق کل شیء و هو اللطیف
الخبیر و در رود نامحدود بر ایجاد تسدیدی یک نقطه از پرتو جمال او عالم
عین و شیء را نور و ضیاء بخشد سوره مبارکه والشمس و ضحاها دلیلست
روشن ان الله و ملائکته یصلون علی النبی درست
در بنه او داخل و بری نیست پس صلوات نامیات بعد النجوم

فی التصوف تا زمرهٔ متقدمین و صحبهٔ مطهر الجناب و آل و اولاد
او باد الی یوم المعاد و ارباب دانش و بینش فضل فایده چند
الی حقیر کثر الله و القصر حدود ما بین تا لعب بمیدان است باین
امر خطیر لبست بانیج حقیران شده جوانی از صقع بهار است رفیع الدر
رجات حیثیت و در بدایت سن نهایت شوق بتحصیل کمالات داشت
خواهش نمود که رساله در معرفت تقویم از انیج حقیر بپسند نسخه که
بنظر شیخ الشیوخ رسید با تقویم حاصل اختلافات بسیار داشت
از سبب اختلاف پرسیدند عرض نمود که چون نسخهای متقدمین نوشته
در معرفت تقویم بعد قدیم است شیخ مرشد الی تفرقات بسیار در
او شده و بعض اصطلاحات را متروک و جداول چند را موقوف داشته اند
آن سید فرخ القدر فرمودند که چون این اختلافات منشأ نسوشتن
بندی شیخ چه نسخه رساله فقیر در اصول معرفت تقویم که حاصل
شیخ منسوخ و مقبول بر تحقیق است با سهل عبارت در این زمان مصطلح

است

است ارادت نمود تا بندی آسان باشد این بنده خاک در ذرهٔ بیمقدار
بتقریب عدم فرصت عذرها میگفت تا آنکه در این زمان امن و امان و اوان
دولت ابد مدت سلطان سلاطین جهان مروت آیین معدلت نشان
نواب محمد کریم خان خلد الله ملکه و افاض علی العالمین برد عدله و احسانه
که در عهد سلطنت او امنیت و وفور نعمت بحد رسیده و آشوب
و فتنه از ایران گریزان است و رعایش بر سبیل وجوب است
سرور این شاه با عدل و داد چو کرم خدایش نگهدار باد که هزار
و صد و هشتاد و هشت هجری بوجه باشد این بنده وجه باد بجهت
تضایعت و عدم تاییت خود سه برابر داشت که رساله بر سبیل
اختصار آنچه از استاد شیخ بها و در کتب دیگر بافهم قاصر خود رسیده
در اصول معرفت تقویم گفته آید و هر لفظی که بتقریب باشد از اقوال
استادان فقرا نموده نماید و در این از این فقیر باقی ماند و بالله
المستعان و علیه التکلان و این رساله مشتمل است بر مقدمه و بیست

| | | |

الاول لجهة دامن قول خایا از قوتر بیست و سال ان ۵۵ از
۵۵ ماه قمری نهصد و پنجاه و چهار روز و هشت ساعت و چهل و
هشت دقیقه بعد و ماه حقیقی ان ۵۵ از اجتماع تا اجتماع دیگر باشد
بیست و روز و ۵۵ از ده ساعت و چهل و چهار دقیقه باشد و نزد اهل حساب
یکماه سی روز بعد و یکماه بیست و نه روز و باقی بدین قیاس و نام ماههای ایشان
بترتیب این است محرم الحرام صفر المظفر ربیع الاول ربیع الاخر
جمادی الاول جمادی الاخر رجب المرجب شعبان المعظم
رمضان المبارک شوال المکرم ذیقعدة الحرام ذیحجة الحرام
و اضافه از ماه سی روز و ماه بیست و نه روز در سی سال هشت ساعت
و چهل و هشت دقیقه باشد در سال اول انرا ضبط نمایند تا سال دوم
در اید هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه دیگر بر ان اضافه نمایند تا
تا هوده ساعت و سی و شش دقیقه شود و چون ضابطه اهل نجوم آن است

که هر

که هر ۵۵ از نصف بجا در کنند انرا یکی گیرند و چون هوده ساعت
و سی و شش دقیقه از نصف شبانه روز ۵۵ از ده ساعت است
زیاده است پس سال ۳ کبیسه باشد و ان روز کبیسه را در آخر ذیحجه
افزایند تا در سال پنجم سه روز تمام واقع شود و ان سال را کبیسه خوانند
لکن روز کبیسه تمام نباشد و چون سال سیم در اید هشت ساعت
و چهل و هشت دقیقه دیگر را بر هوده ساعت و سی و شش دقیقه علاوه
نمایند بیست و شش ساعت و بیست و چهار دقیقه شود بیست و چهار دقیقه
انرا بحساب سال گذشته بیندازند و ۵۵ ساعت و بیست و چهار
دقیقه را ضبط نمایند تا سال چهارم در اید هشت ساعت و چهل و هشت
دقیقه سال چهارم را بر ۵۵ ساعت و بیست و چهار دقیقه اضافه
نمایند باز ده ساعت و ۵۵ از ده دقیقه شود پس سال چهارم کبیسه
شود چون کسور به نصف رسیده است و چون سال پنجم در اید هشت
ساعت و چهل و هشت دقیقه را بر یازده ساعت و ۵۵ از ده د

دقیقه اضافه نمایند بیست ساعت و پنج دقیقه پس سال پنجم کبیسه باشد لاکن روزش تمام نباشد و باقی بر این قیاس بعد و چون سه
و هشت ساعت و چهل و هشت دقیقه یازده شبانه روز می ماند پس در سال یازدهم روز بترتیب مرکوره گذشت در آخر ذیحجه
افزایند تا هر سال یازده ماه ذیحجه سی روز تمام واقع شود و سال
های کبیسه بترتیب انبیا حروف است بهر یحیی کاد و طه و جدول ایراد
شده بجهت کسور ماه و دیگر بجهت کسور سال و جدول اول بجهت کسور ماه

| شهور | کسور | ایام |
|---|---|---|
| محرم | ه ه | ل |
| صفر | ۴۱ | ط |
| ربیع الاول | ۵۵ | ل |
| ربیع الآخر | ۰ نو | ط |
| جمادی الاول | ۵۵ | ل |
| جمادی الآخر | ۸۸ | ط |
| رجب | نو ۴ | ل |
| شعبان | ۰ ۰ | ط |
| رمضان | ۴ نو | ل |
| شوال | ۲ ۵ | ط |
| ذیقعده | ۵ ۲ | ل |
| ذیحجه | ۴ ۴ | ط |

باشد سه جدول متوالی بر کشند و در ایام نیز
اول نام ماهها می آرند
کانه مشهور را بر نسبتند
و در جریم کسورات
هر ماه را ده آرده است

| ماها | ساعت | کسور |
|---|---|---|
| ا | ۴ ۴ | |
| ب | نو نو | ط |
| ج | ۸ ۰ | |
| د | ۱ ۱ | |
| ه | ۵ ۴ | ط |
| و | ۲ ۴ | |
| ز | ۲ نو | ط |
| ح | ۸ ۸ | |
| ط | ۲ ۱ | |
| ی | نو ۵ | ط |
| یا | ۵ ۴ | |
| یب | ط نو | |
| یج | ۲ ۸ | ط |
| ید | ۰ ۰ | |

دهم

| | | |
|---|---|---|
| | ۴ ۱ | ه |
| ط | نو ۴ | نو |
| | ۰ نو | ک |
| ط | ۸ ۲ | ع |
| | ۱ ۲ | ط |
| ط | ۵ ۲ | ک |
| | ۱ نو | ا |
| ط | ۸ ۸ | ح |
| | ۱ ۱ | ط |
| ط | نو ۵ | ی |
| | ۴ ۵ | یا |
| | نو ۴ | یب |
| ط | ۸ ۲ | یج |
| | ۰ ۰ | ید |

دهم و چهار دقیقه باشد و در سیم عدد ایام
هر ماهی سه روز باشد یا بیست و نه روز و
جدول مرعی این است و طرف یمین کسور ماها
نشان است و جدول یازده بجهت کسور سالها با
شد نیز سه جدول متوالی بر کشند یکی بجهت عدد
سالها و در چهارم کسور سالها و در سیم سالهای کبایس و جدول
مرعی این است و در طرف یسر کشیده شده است و اول ماه را
بلدی ماه نوشته شده و این ماه را ماه هلالی خوانند پس در این
فصل معلوم شد که ماه عربی بر سه قسم است اول از اجتماع تا اجتماع
باشد و این ماه حقیقی ایشان باشد که بیست و نه روز و چهار
ده ساعت و چهل و چهار دقیقه است و قسم دویم ماه حسابی
این ماه است که رجب امر اوسط گیرند یکماه را سی روز و یکماه را
بیست و نه روز و این ماه مطلوب اهل حساب است و قسم سیم

ماه‌های ایشان باشد و از روز رؤیت هلال باشد تا رؤیت هلال
و این ماه‌ها را نزد اهل شرع معتبر است و روز اول ماه را غره خوانند
چه شبیه بود به سفیدی پیشانی اسب و روز سی ام را سلخ خوانند
چه شبیه باشد بدرا در دن که سفید از پوست چه در آن روز ماه
از زیر شعاع آفتاب در آید و عدد هر ماهی سی روز باشد یا بیست و
نه روز و چهار ماه متوالی ممکن نیست که آید و زیاده نه و سه
ماه متوالی ممکن باشد بیست و نه آید و زیاده نه و رقم روزها
و تواریخ مذکور خواهد شد رقم عدد روزها باشد و چون ماه
بآخر رسد در تقویم بر حاشیه از جانب سمت نام آن ماه
نوشته خواهد شد و میان جدول را اتصالات که تا شد بنویسند

**فصل سیم** در بیان تاریخ رومی و تعریف آن بدانکه مبدا این تاریخ
از عهد اسکندر فیلقوس رومی بود و ابتدای این یوم از شنبه
بود و نام ماه‌های رومی این است لا تشرین الاول ⊥ تشرین الاخر

لا کانون

لا کانون الاول لا کانون الاخر ⊥ شباط ماه لا اذار ماه ⊥
نیسان لا ایار ماه ⊥ حزیران لا تموز لا آب ماه ⊥ ایلول و این تاریخ از ده
ماه چهار ماه سی باشد و هفت ماه دیگر بغیر شباط سی
و یک روز و ماه شباط بیست و هشت روز باشد و سال‌های ایشان
شمسی حقیقی گویند و سال ایشان سیصد و شصت و پنج روز و ربع شبانه
روز است و آن ربع در چهار سال روزی شود و آن روز سال در آخر
شباط افزایند تا ماه شباط بیست و نه روز شود و آن سال کبیسه
اهل روم باشد و عدد آن سال سیصد و شصت و شش روز شود و بعضی
را اعتقاد آن است که وضع این تاریخ بعد از وفات اسکندر است
به هزار و ده سال هر چند عقل قبول نمیکند که وضع این تاریخ بعد از
اسکندر باشد لاکن در آن بیت باب هر چند دلیل نقل کرده
تصدیق این قول میکند والله اعلم **فصل چهارم** در بیان تاریخ قاری و
تعریف آن بدانکه مبدا این تاریخ از عهد ملک یزدجرد ابن شهریار

راست و آخر ملوک عجم است و اینست یوم و سنه بعد در
سنه بحری و اسامی ماههای ایشان این است فروردین ماه
اردیبهشت ماه خورداد ماه تیر ماه مرداد ماه شهریور ماه
مهر ماه آبان ماه آذر ماه دی ماه بهمن ماه اسفندارمذ ماه
و پنج روز دیگر را در آخر اسفندارمذ ماه افزایند و آنرا خمسه مسترقه
نامند و این ماههای ماههای قدیم خوانند **فصل پنجم** در بیان تاریخ جلالی
و تعریف آن بدانکه مبدء این تاریخ نوروز جردی است در عهد سلطان
جلال الدین ملکشاه بعد وضع این تاریخ بعد از تاریخ یزدجرد
است بچهار صد و چهل و هفت سال و نام ماههای ایشان نام ماههای
فرس است لاکن آنرا بجلالی مقید سازند و آنرا بقدیم و عدد روز
های ماهها است باشد و پنج روز دزدیده را در آخر اسفندار
مذ ماه افزایند بلا خلاف و چون مدار این تاریخ را بدوران
آفتاب نهاده اند و مدت دوران آفتاب سیصد و شصت و پنج روز

و ربع

و کسری عفو فیه است چنانکه بعضی از قدما آن کسر را ربع درست یا
فته اند و متاخرین اتفاق نموده اند که آن کسر مذکور را از ربع کمتر باشد
و در قدر نقصان بحسب ارصاد مختلف بعد چنانکه در زیج جدید خا
قان الشهید میرزا الوق بیگ بخط آمده ده دقیقه و چند ثانیه
نیز از ربع کمتر باشد بهر تقدیر هر چهار سال پنجسال یک روز از کسر زاید
جمع شود در آخر خمسه افزایند تا شش روز شود و آن روز را کبیسه
نند و اهل روز بنماه جلالی اول سال شمسی و مبدء تقویم میباشد
و آن روز را نوروز سلطانی خوانند روزی باشد که در نصف
النهار آن روز آفتاب در درجه اول حمل باشد بشرط آنکه در
نصف النهار مقدم در آخر درجه حوت بعد باشد و در تقویم
بر حاشیه از جانب سمت بعد از جدول انتقالات چهار
جدول باریک بر کشند و در جدول اول روزهای هفته رقم کنند
در دویم ایام ماه عربی جلالی و در سیم ایام ماه رومی و در چهارم

ایام ماه جلالی نویسند و چون ماهی از تیغ ماهها تمام شود
در همین صفحه دست سه است نام آن ماه را نوخوانند و
رمیان جدول اتصالات کلی در برابر همان روز بنویسند

**فصل ششم** در معرفت کواکب سبعه سیاره بدانکه کواکب
سیاره هفتند ا زحل ب مشتری ج مریخ د شمس ه
زهره و عطارد ز قمر و نیز بهمان این کواکب در نقوم
حرف ابجد باشند و هر یک از این کواکب را در فلک جائی
بعد معدود و از این فلک کواکب فلک زحل باشد و نزدیکی
این فلک تا فلک قمر را از فلک اقل تر خوانند و از این کوا
کب شمس و قمر را نیرین گویند شمس را نیر اعظم و قمر را نیر اصغر
و مشتری و زهره را سعدین خوانند مشتری را سعد اکبر و زهره را
سعد اصغر و زحل و مریخ را نحسین خوانند زحل را نحس اکبر و مریخ

نحس اصغر و عطارد را قمر خوانند زیرا که هر کوکبی که بیامیزد خویش را بکردیم
کوکب را بغیر از شمس و قمر را خنثی متحیره خوانند بجهت آنکه هر یک از اینها
را استقامت نباشد یعنی توالی یا حرکت کند و گاه مقیم باشند یعنی حرکت
نکنند و گاهی راجع باشند یعنی بر خلاف توالی حرکت کنند و از این کواکب خمسه
زحل و مشتری را علویین خوانند و قمر و عطارد را سفلیین و کواکب علویه
گویند مراد از زحل و مشتری و مریخ باشند و کواکب سفلیه گویند مراد قمر و عطارد
و زهره باشند و در احکام نجوم کواکب علویه را با شمس مذکر گیرند و
قمر و زهره را مؤنث و عطارد را قمر خوانند زیرا که هر کوکبی که متصل شود مزاج
دیگر و دیگر با ستارگان که میانند ثابتات خوانند و ثابتات مجموع
در فلک هشتم باشند و بالای فلک ما فلک نهم باشد و از فلک الافلاک
فلک دهم الطف و فلک اعظم و جهات نیز خوانند و فلک نهم
افلاک دیگر را از جانب شرق بسوی مغرب حرکت دهد و آن حرکت را

حرکت شبانه روزی و حرکت جبهه سرا نیز گویند و افلاک دیگر را مانند مغرب بسوی
مشرق حرکت میکنند و این حرکت را حرکت خاصه و حرکت اول نیز گویند
و فلک هشتم را فلک البروج خوانند و هفت فلک دیگر را هفت زحل و فلک
مشتری و فلک مریخ و فلک شمس و فلک زهره و فلک عطارد و فلک قمر و این
هفت را کرسیند جبهه سرای فلک نهم از مغرب

بمشرق حرکت میکنند بر توالی البروج و اشکال افلاک بحسب تطبیق بر این
گونه است **فصل هفتم** در معرفت بروج و اجزای آن و مقدار سیر کواکب
در او بدانکه فلک هشتم را دوازده جزو کواکب بدان حرکت میکنند

بدوازده

بدوازده قسم است و هر قسمی را برجی نام نهاده اند و هر برجی را
بسی قسم کرده و هر قسمی را درجه نام نهاده اند و هر درجه را بشصت قسم
کرده و هر قسمی را دقیقه خوانند و هر دقیقه را بشصت قسم کرده و هر قسمی را
ثانیه گویند و هر ثانیه را بشصت قسم کرده و هر قسمی را ثالثه خوانند و چندانکه
خواهند شمرد نوشت و نام دوازده برج بر این ترتیب است
ح حمل ا ثور ج جوزا د سرطان ه اسد و سنبله ز میزان
ن عقرب ی قوس ط جدی ب دلو ا حوت و علامت این
بروج در تقویم بر این مسطور است و جیم را منجمان بی دنباله
نویسند تا فرق میان جیم و حا باشد و فرق میان یا و نون بر نقطه
بود چه یا را نقطه نمیگذارند و نون را نقطه میگذارند بدین گونه ا ب ج
و از برای قسم درجه و دقیقه حروف ابجد نهند و درجه را بشصت
و نه نگذارند بجهت آنکه چون سی شود برجی شود و دقیقه از پنجاه

و نه نگرد در راه چون شصت شصت در جه شصت و باقی بر آن قیاس
و در تقویم در صفحه دست راست بعد از حد مل چهار کمانه هفت جدول
مساوی می کنند جهت مواضع کواکب هفتگانه و باران نصف النهار
هر روز سه رقم نویسند اول رقم برج دوم رقم درجه سیم رقم
دقیقه و بلای جدول های مذکور نام کواکب سبعه را بنویسند و ابتدا با آفتاب
کنند و بعد ماه پس زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد و جزئی در درجه
و دقیقه کواکب روز بروز زیاد شود کوکب مستقیم باشد و چون نقصان
شود کوکب راجع باشد و اگر نه زاید و نه ناقص بود کوکب مقیم باشد
در دوش این ستارگان در افلاک مختلف باشند چنانکه آفتاب
چهار فلک را بسال تمام کند و قمر دوازده را در بیست و هفت شبانه
روز و ثلثی تمام کند و هر برجی را از یازده روز کمتر از
سه روز قطع کند و زحل دوازده را در مدت سی سال تمام کند

برجی را

برجی را در دو سال و نیم و در دوازده ماه چهار ماه و نیم سه جمع باشد و نقطه
مستقیم و مشتری دوازده برج را در دوازده سال تمام کند و برجی را در بیست سال و
سه روز ماه چهار ماه راجع باشد و نقطه مستقیم و مریخ دوازده برج را در بیست
و دو ماه و نیم تمام کند و برجی را چون مستقیم و سریع السیر باشد در
یکماه و نیم تمام کند و در دو سال و نیم دوازده ماه سه جمع باشد و نقطه مستقیم
در زهره دوازده را بیکسال تمام کند و برجی را چون مستقیم و سریع السیر
باشد در بیست و هفت شبانه روز و هر یکسال و هفت ماه یکماه و نیم
راجع باشد و نقطه مستقیم و عطارد دوازده را در صد و سال تمام کند و برجی را
چون مستقیم و سریع السیر باشد در شانزده روز و هر صد و شانزده روز
بیست و دو روز راجع باشد و نقطه مستقیم و کواکب ثابته دوازده را در
دویست و چهار هزار سال تمام کند و برجی را در هزار سال و در درجه
در شصت و شش سال شصت و دو دقیقه و چهار دقیقه و ثانیه حرکت
کند و این حرکت فلک هشتم را در دوازده مختلف یافته اند چنانکه

در زیج جدید خاقان الشهید میرزا الغ بیک به ضبط اعداد کواکب نابت
هزاری دویست و پنج هزار سال و هزار است نام کنند در هفتاد سال درجه
والله اعلم بحقایق الامور

در معرفت راس و ذنب

و عرض ماه بدانکه آفتاب را مداری هست که در سیاق بدوم بگردد و آنرا
منطقة البروج خوانند و ماه را نیز مداری باشد که با مدار آفتاب در
دو موضع تقاطع کنند و اندو موضع تقاطع را نقطه تقاطعین نامند
جزء هر یکی و عقدتین خوانند پس لامحاله یکی نیمه از مدار ماه در
جانب شمالی از مدار آفتاب باشد و یکی نیمه در جانب جنوب و آن
عقده که چون ماه از دیگر در جانب شمالی شود آنرا راس خوانند و آن عقده
که دیگر را چون ماه از دیگر در جانب جنوب شود ذنب گویند و حرارت
ماه را از مدار آفتاب عرض ماه خوانند و نهایتش پنجدرجه باشد و آفتاب
را عرض نباشد زیرا که عرض را معنی دارد از روی لغت پنهان باشد و در
اصطلاح اهل هیئت عبارت است از بعد کوکب از مدار آفتاب



و آفتاب را از مدار خود بعد نیست یعنی عرض نباشد و راس و ذنب را سیر حرکت باشد
از مشرق بمغرب حرکت میکند مثل کواکب و آنچه دو دوبرابر در نامزده ماه تمام کنند و
بر چهار در نامزده ماه دو درجه در نامزده روز دو دقیقه و موضع راس در تقویم بمدار
جدید مطابق باشد باز این زیج دو درجه دو دقیقه و موضع ذنب را در تقویم
نیاورند بجهت آنکه از موضع راس موضع ذنب معلوم میشود و موضع ذنب
در هفتم آن برج است همان برج دو درجه دو دقیقه و چون از موضع راس موضع
ذنب معلوم میشود باین جهت موضع ذنب را در تقویم نیاورند و راس صعود
گویند و راس سعد است و ذنب نحس است و گاه اندر
و صورت مدار
تطبیع بدین گونه
است فصل
در ساعات شبانروزی
انتهی عبارت است از
و دیگر نزد اهل شرع از شام بعد تا شام دیگر و نصف النهار تا نصف النهار

ناطق دیگر دشمار روز مذکور را به بیست و چهار قسم است که هر قسمی
را ساعتی خوانند و هر یکی را نیز نصف قسمت کرده اند و هر قسمی را دقیقه
نامند و در تقویم بعد از حد بلد را بس باز از نصف النهار هر روز ساعات
و دقایق را می نویسند و آن حرکت نصف النهار شمس بود در آن روز
آن ساعت و دقایق را هر چند از نهایت ساعات و دقایق تمام روز
زمانه و از آن از بیست و چهار نقصان کنند آنچه باقی ماند ساعات
و دقایق شب باشد و در روز از وقت تحویل آفتاب بجدی تا سرطان افزا
اید و در نصف دیگر بکاهد و شب برعکس این باشد پس لازم آید که بلندترین
روز ما کوتاه ترین شبها وقت تحویل آفتاب بسرطان باشد و کوتاه ترین
روز ما و بلندترین شبها وقت تحویل آفتاب بجدی باشد و در وقت تحویل
آفتاب بحمل و میزان روز و شب برابر باشد و این ساعات را ساعت
مستوی خوانند و وقتی دیگر آن باشد که هر روز و شب را جدا جدا دوازده
قسم متساوی قسمت نمایند و آن ساعت معوج و ساعت زمانی خوانند

و مقدار هر ساعت

و مقدار هر ساعت تحویل در از کوتاهی روز مانند سیا فزاید و
سیکاهد **فصل دهم** در احوال بروج بدانکه حمل و ثور و جوزا بروج بهارند
یعنی مدت مکث آفتاب در این سه برج فصل بهار باشد و سرطان
و اسد و سنبله بروج تابستانند یعنی مدت مکث آفتاب در این سه برج
فصل تابستان باشد و میزان و عقرب و قوس بروج خریفند یعنی مدت
مکث آفتاب در این سه برج فصل خریف باشد و جدی و دلو و حوت بروج
زمستانند یعنی مدت مکث آفتاب در این سه برج فصل زمستان باشد
و بر جهای اوایل این چهار فصل را حمل و سرطان و میزان و جدی باشد
منقلب خوانند و بروج اواسط این فصول را ثور و اسد و عقرب
و دلو باشد ثابت خوانند و بروج اواخر این فصول را که جوزا
و سنبله و قوس و حوت باشد بروج ذو جسدین گویند و بروج بهاری
و تابستانی را بروج شمالی و مایل خوانند و بروج خریفی و زمستانی
را بروج جنوبی و مخفض خوانند و بروج تابستانی و خریفی را مستقیم

الربع

الطبع بحرانند و بروج بهاری و زمستانی را معتدل الطبع خوانند و بر حمل و اسد
و قوس بروج آتش اند و ثور و سنبله و جدی بروج خاک اند و جوزا و میزان
و دلو بروج باد اند و سرطان و عقرب و حوت بروج آب اند و حمل مذکر است
و ثور مؤنث و جوزا مذکر است و سرطان مؤنث و اسد مذکر است
و سنبله مؤنث و میزان مذکر است و عقرب مؤنث و قوس
مذکر است و جدی مؤنث و دلو مذکر است و حوت مؤنث و
نیز مناسب بعض طباع بروج بیان شده بدانکه حمل گرم و خشک است
و ثور سرد و خشک و جوزا گرم و تر و سرطان سرد و تر و اسد گرم و خشک و
سنبله سرد و خشک و میزان گرم و تر و عقرب سرد و تر و قوس گرم و خشک
و جدی سرد و خشک و دلو گرم و تر و حوت سرد و تر باشد و مدت زمانه
طلوع این بروج مختلف بود چنانکه خواجه نصیر علیه الرحمه می فرماید: طلوع بروج
در مکانش مفصل گوی و مجمل ضیا الدین ابی بطلب جبت
ذنبک هویل: سر خرسان بروج و سیاهی زمان زمان طلوع

فصل یازدهم

فصل یازدهم در نظر و تناظر اما نظر چنانست که چهار جزء کوکب در یک
برج دیگر در دیگر درجه دیگر دقیقه جمع شوند از اقران و مقارنه خوانند
پس اگر این حال میان نیر تین اتفاق افتد اجتماع خوانند بجهت آنکه
اهل احکام نجوم را مذکر خوانند و قمر را مؤنث و این وقت بمنزله

علامات آن باشد و در تربیع بیست باب بر حدیث میگوید و شا
بدان اصطلاح به مناسب کلام رب العزة باشد و میفرماید وَجَمَعَ
الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ و اگر این حال میان شمس و کواکب متحیره باشد آنرا
قران خوانند و چون میان دو کوکب دو برج بعد باشد آنرا تسدیس
خوانند زیرا که میان این دو کوکب سدس دور است و چون سه برج بعد
باشد تربیع خوانند زیرا که میان این دو کوکب ربع دور است و اگر چهار
برج بعد باشد تثلیث خوانند زیرا که میان این دو کوکب ثلث دور است
و اگر شش برج بعد باشد آنرا مقابله خوانند زیرا که میان این دو کوکب
نصف دور واقع است و مقابله نیز آنرا استقبال خوانند بجهت
آنکه استقبال بمعنی مبادرت است و بدر ماخوذ است از مبادرت
چه در آن وقت قمر بدر میشود یعنی صفحهٔ قمر پر از نور میشود
در اسد و ذنب را با کواکب جز مقارنه نباشد و آنرا تجاسد
خوانند و زهره و عطارد را با شمس جز احتراق نباشد و آنرا

بام

با هم جز مقارنه و تسدیس نباشد بتربیع آنکه اند کوکب از آفتاب بر دور
نشود چه غایت بعد عطارد از شمس بیست و هفت درجه بعد و بعد زهره
چهل و هشت درجه از طرفین و این نظرها که گفتیم کانه بغیر از قمر و آفتاب
دست راست برابر هر روز یکی واقع شوند و در میان اتصالات
کلی بنویسند و نام ماهها بر توازیج مذکوره را و تحدید ستارگان از برج بیست
چی در صعود و استقامت انها بنویسند اما مناظر هر
نوع باشد زیرا که مطلوع یا ان بود که هر کوکب در موضع باشد که ان
موضع در ساعات روز مدت دیر باشد و ان هر موضع از هر جانب
نقطهٔ انقلاب بیست یعنی از سرطان و سرجدی که بعد هر متساوی باشد چنانکه
یکی کوکب بیست درجه نور باشد و دیگر در ده درجه است و از سر
جدی چهار برج دیست درجه پس در این حال در میان اند کوکب مناظر
نباشد و دیگر هم که منیه و مناظر مطلوع ان بود که هر کوکب در هر
موضع در حال مساوی باشد و ان هر جانب نقطهٔ اعتدال ربیعی

خرنغ باشد که ان اندک حرد اندک زمانی است چنانکه هر کوکب
در بیست درجه حوت باشد و دیگری در ده درجه حمل چون ابتدای ان
از سر نقطهٔ اعتدال ربیعی ده درجه باشد و از نقطهٔ مزاج پنج برج و
بیست درجه پس در میان این دو کوکب تناظر مطلق باشد و تناظر
ست راهم در میان اتصالات کلا بنویسند و باشد که کوکب متصل
شود بکوکبی و پیش از انکه نظر وانع شود ان اتصال بسبب سرعت
یا بطی یا رجعت یا استقامت باطل شود انرا انشکاف خوانند
و انشکاف را نیز در میان حد بین اتصالات نویسند و علامات نظرات
و انچه بدان تعلق دارد در تقویم بدین نوع رقم کنند قران و مقا
بله ه تسدیس س تربیع ت تثلیث ث مقابله ا اضراف عطارد عد
تحویل ط کوکب مع ذنب ذ تناظر یا بدو ظ تناظر مطلق طع
طع انشکاف نکهار نو م ایل ا نصف حوا ازم در منازل
قمر دیگر احوال بدانکه در میان بروج دوازده گانه هفت و هشت

منزل از برای

منزل از برای قمر تعین کرده اند و اسامی ایشان بر این ترتیب است ا شرطین
ب بطین ج ثریا د دبران ه هقعه و هنعه ز ذراع ح نثره ط طرف ی جبهه یا
زبره یب صرفه یج عوا ید سماک یه غفر یو زبانا یز اکلیل یح قلب یط شوله
ک نعایم کا بلده کب ذابح کج سعود که اخبیه کد مقدم کو مؤخر ک
رشا و قمر روز بر در منزلها باشد تقریبا و قمر در نصف النهار هر روز
در هر منزلی که باشد نام ان منزل را در حد میان حد ابجاد در صفحهٔ دست
چپ که تعلق بقمر دارد نویسند و شش هر منزده روز در دو منزل باشد
و چون از ان منزل گذرد ان منزل در مشرق ظاهر شود و طلوع ا
ن منزل را نیز در میان اتصالات کلا بنویسند و کوکب از تحیره
که از شعاع افتاب بیرون اید یا در شعاع افتاب فنی شود ظهور و
خفای ان کواکب را در حد میان اتصالات کلا نویسند و علامت ظهور
و خفا را بدین نوع رقم کنند خفا عطارد مغرب ظ ه و
یعنی ظهور زهرهٔ مشرقی و در صفحهٔ دست چپ که تعلق بقمر دارد چهار

جدول باریک برکشند و در اول ایام هفته بنویسند و در هر یوم ایام ماه
عربی و در سیم انتقال قمر از برجی برجی بساعت و دقایق گرفته
از روز یابند و در چهارم رفتن قمر نهایت بروج و دانستن کانه
و بعد از چهار جدول کوکب رفتن جدول منازل دیگر کشند حیث نظرا
ست قمر با کواکب سبعه باقیه و بالای جدول مذکور نام کواکب شش
کانه را بنویسند و ابتدا با آفتاب نمایند پس بقمر و بعد او زحل
و بمشتری و مریخ و زهره و عطارد بعد از نزلت و هر روز بایستی که
قمر را بیکی از کواکب شش کانه نظر باشد در جدول حال کوکب
رفتن آن نظر و رفتن آن ساعت و دقیقه که نظر باشد و علامت
روز یابند بنویسند و هرگاه قمر برجی نقل کند در آن برج بکوکبی نا
ظر خواهد شد اما هنوز بحد اتصال نرسیده گویند بعید الاتصال
است و اگر از کوکبی منصرف شده باشد و دیگر کوکبی را نخواهد دید
گویند خالی السر است و اگر در برجی کوکبی نباشد گویند

در جس الاتصال

در جس السر است و این انتقالات یعنی نظرات قمر را با کواکب شش کانه
خارجات قمر خوانند بسبب کثرت انتقالات قمر با این کواکب و ابرش
دادن طبایع آن بایکدیگر و در هنگام جدول خارجات حالات
قمر را سیر خوانند و حالات قمر آن بود که قمر بر اس و ذنب برسد و
بکر رسیدن قمر بر اس بجهت اشتداد و غایت شدت آن شصت ساعت
منسوب باشد و ابتدای آن وقتی بود که بعد قمر از شمس هژده درجه
باشد و دیگر شرف و هبوط و نیرة و طریقه که رسیدن قمر است به نا
شزده درجه میزان در درجه نیرة برابر درجه طریقه باشد و قمر مع کبد د
گویند کبد کوکب نحس است و سبب او معکوس باشد و دوری بعد و چهل
و چهار سال تمام کند و بر برجی در هژده سال و هر ماه هژده دقیقه حرکت
کند و حکما و رصد گفته اند که آن کوکب در فلک بدیدار نیست
و این حالات قمر را در خوانند و دست چپ در میان جداول شش
کانه بدین نوع رفتن کند قمر مع راس و مع ذنب

قمر در هبوط ط ت ل قمر در نیره ی ح ل قمر در طریقه ط ت ل قمر در کمت اشعاع ح ه ط ل

قمر جرم اشعاع ح ه ط ل قمر کسید ط ه ا ل و بعد از شش جدول حکمای چهار

جدید باری برکشند در جدول اتفاق تاریخ نرنگ نویسند که حکمای ترک

و خطا وضع نموده در عهد غازان پادشاه و مبدا را از مبدا عالم گرفته

اند از مبدا عالم تا بجای که هزار و هفت صد و هشتاد و سه هجری باشد صد و

هشتاد و چهار هزار سی و هشت صد و هفتاد سال می نویسند و در جریم منازل

قمر در بیست تاریخ فرس قدیم و در چهارم بیست شش ساعات و دقا

یق نویسند و لیت در لغت بمعنی سیر است و اعراب از ساعت

فرقه خوانند و در اختیارات مذموم شمرده اند چنانکه امام فخر الدین را

زی در اختیارات علامه از ذالیس حکیم نقل کرده که خرد تباهی حال قمر

که قوه محدد ذرعت است در اختیارات کمزاست از هر ساعت

لیت دگویند که چهار ساعت قبل داشت ساعت بعد از ساعت

لیت از جمیع مهمات حذر باید کرد **فصل سیزدهم**

در خانهای کواکب بدانکه کواکب سبعه را در بروج اثنی عشر به خانه

باشند حقیقی چنانکه اسد خانه آفتاب است و سرطان خانه ماه و هر یک

دهریک از کواکب خمسه متحیره را در بروج اثنی عشر به خانه باشد یکی

سمت خانه آفتاب دیگر در جنب خانه ماه چنانکه سنبله و جوزا

خانه عطارد است و ثور و میزان خانه زهره و جدی و عقرب خانه مریخ

و قوس و حوت خانه مشتری و جدی و دلو خانه زحل باشد در مقابل

خانه هر یک از کواکب وبال او باشد چنانکه خواجه نصیر علیه الرحمه بر شیوه

نظم کشیده است که خانه کواکب و وبال ایشان نیز معلوم میشود و

شرف ایشان بروج و سیاهی نشان کواکب بوفق صورت اوده نهند جرد س

جنب طیل و در مقابل خانه باشد ه و باشد ای عدیس **فصل چهاردهم** در شرف

و هبوط کواکب بدانکه کواکب سیاره را در بروج اثنی عشر به موضع و مقا

مر چند است که انها را شرف و سعادت باشد و هر وقتی که به آنجا

رسند در نجوم شرف و هبوط نویسند و بیان اتصالات کلی چنا

نکه آفتاب را در نانزده درجه حمل شرف باشد و قمر را در سه درجه ثور
و زحل را در بیست و یکم درجه میزان و مشتری را در پانزده درجه سرطان
و مریخ را در بیست و هشت درجه جدی و زهره را در بیست
و هفت درجه حوت و شرف عطارد در پانزده درجه سنبله
و هبوط هر یکی از کواکب مقابل درجه شرف باشد و راس
و ذنب را نیز شرف و هبوط باشد چنانکه شرف راس در
سه درجه جوزا و شرف ذنب در سه درجه قوس و هبوط هر یکی
برابر شرف باشد و استادان درین باب حرفی وضع نموده اند
بدین نوع فلوکا یجیه خط ٤ سیط هیا کزده به یا یع حرف آن
کواکب و بروج است و سیاهی نشان درجات شرف اما بروج
شرف تا آخر شرف نیست و لیکن درجه معدود قوی تر باشد و کو
کب چون روی در شرف دارد قوتش در تزاید باشد و چون از
درجه شرف بگذرد درین نقصان داشته باشد و شرف و هبوط

کواکب

کواکب را در تقویم بسرخی و سیاهی رقم کنند و له ٥٠ یعنی شرف عطارد
در شب چهارشنبه چهارده و یک دقیقه و له ٥٠ یعنی هبوط شمس
یوم پنجشنبه هفت ساعت و سه چهار دقیقه شرف کواکب را سرخ
نویسند و هبوط را بسیاهی و احتراق و ظهور کواکب را نیز بسیاهی
نویسند فصل پانزدهم در ارباب مثلثات بدانکه این هر دوازده برج
را سه سه برج در یکی مراعند و باین جهت آنرا مثلثات این خوانند
چنانکه ٥ ٥ مثلثه آتشی باشند و ارباب ایشان روز شمس و مشتری
در حمل باشد و به شب مشتری بر شمس مقدم باشد ٥ ٥ مثلثه خاکی اند و ارباب
ایشان روز زهره و قمر و مریخ باشد و به شب قمر بر زهره مقدم باشد
٥ ٥ مثلثه هوایی اند و ارباب ایشان روز زحل و عطارد
و مشتری باشد و به شب عطارد بر زحل مقدم باشد ٥ ٥ مثلثه
آبی اند و ارباب ایشان بروز زهره و مریخ و قمر باشد و به شب
قمر بر مریخ مقدم باشد و ترتیب اینها خواجه نصیر علیه الرحمه بر نسخه

نظم کشیده است تا برای حفظ ذهن اسهل باشد بتسهیل تمرخ اند

بیت: به شب حرف جیم سه بار بر: فصل هفتم در حدود

کواکب بدانکه هر یکی از کواکب متحیره را در بروج اثنی عشر به حد

بیست که آن حد به چند درجه بر برج معین می باشد

| | | | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| حمل | د | ب | ه | ج | ه | ج | ه | | | | |
| ثور | د | ه | ج | ه | ه | ج | | ه | ه | | ل |
| جوزا | ه | د | ه | ج | ل | ب | ه | ج | | ه | ج |
| سرطان | د | ه | ه | د | ل | د | ب | | ل | ل | |
| اسد | د | ب | ه | ه | د | ل | د | ل | | ه | ج |
| سنبله | د | ل | ب | ه | ل | د | | ج | | ل | |
| میزان | د | ج | ل | ه | ج | ل | د | | | ج | |
| عقرب | د | ج | ل | ه | ل | ه | ب | | ل | ه | |
| قوس | ب | ب | ه | ه | ل | ه | | ل | | ل | ج |
| جدی | د | ل | ج | ه | ل | ج | ل | | ل | ج | |
| دلو | د | ل | ه | ه | د | ب | ه | ج | | ه | ل |
| حوت | ب | ب | د | ب | ل | ط | ج | | | ل | |

در حدود و اختلاف بسیار که اندکی مشهور زین حدود و حدود معوبا نیست که در این جدول تقسیم کواکب و حدود هر یکی بنزینت نوشته شد و نوعی دیگر وجوه آن نیز باشد و تقسیم او چنان است که هر برج را سه قسم کنند و هر قسمی را یکی کسی دهند بر توالی

دانند اول

دانند اول کنند ده درجه اول حمل را به صاحبش دهند که مریخ است

ده درجه دیگر او را به شمس دهند که خداوند فلک مریخ است ده درجه

آخر حمل را بزهره دهند که خداوند فلک شمس

| | | | | |
|---|---|---|---|---|
| حمل | ب | ه | ه | ه |
| ثور | ب | ل | ه | ل |
| جوزا | ب | ب | ه | ب |
| سرطان | ب | ه | ل | ل |
| اسد | ب | ل | ه | ل |
| سنبله | ب | ب | ه | ل |
| میزان | ب | ل | ل | ب |
| عقرب | ب | ه | ب | ل |
| قوس | ب | ل | ه | ل |
| جدی | ب | ب | ه | ب |
| دلو | ب | ه | ل | ل |
| حوت | ب | ل | ه | ل |

باشد و دو درجه اول ثور را بعطارد دهند

ده درجه دیگر او را به قمر دهند و ده

درجه آخر ثور را بزحل دهند و باقی برای

قیاس و حدود بجهت تقسیم بروج بکواکب

برادران شناسان شود و اهل احکام گویند

که هرگاه کوکب در خانه باشد هیچ خط دایره و چون در شرف باشد چهار

خط و در مثلثه سه خط و در حدود دو خط و در وجه یک خط فصل هژدهم

در بیان ادوار و حضیض کواکب بدانکه شمس و کواکب متحیره را در هزار و

هفتصد سال ادوار آن از برج بهر برج منتقل شود و در مقدار سال شمسی بلکه در

حیض قطع کند و حضیض هر کوکب منقل ادوار باشد الا ادوار عطارد که او را

حضیض باشد در درجه تثلیث اوج چنانکه کمال اوج عطارد در حوت
و حضیض او یکی در سرطان و یکی در حوت است در این زمان که هزار و صد
و هشتاد و دو هجری بود باشد اوج زحل در قوس بود به چهارده درجه و
سه دقیقه و اوج مشتری در سنبله باشد به بیست و دو درجه و
نزده دقیقه و اوج مریخ در اسد به بیست و شش درجه و چهل دقیقه
اوج شمس در سرطان به پنجدرجه و چهارده دقیقه اوج زهره در جوزا
به بیست و هفت درجه و نه دقیقه اوج عطارد در عقرب به سه درجه
و هژده دقیقه و اوج قمر در وقت اجتماع و استقبال باشد و حضیض
او در وقت تربیع و این او چهار جیب زیاج جدید الق بیکاست
و چون کواکب در اوج قوت و سعادت باشند **فصل هجدهم** در بیان
نظرهای کواکب بدانکه تثلیث و تسدیس نظر خوشی اند تثلیث
نظر تمام خوشی و تسدیس نظر نیم خوشی و مقابله و تربیع نظر دشمنی تر
بیع نظر نیم دشمنی و مقابله نظر تمام دشمنی و مقارنه تا بسعد سعد و با

نحوسی

نحوسی و شناط نیز چنین باشد و نظر خوشی میان کواکب سعد بغایت
نیکو باشد و نظر دشمنی بغایت بد باشد و نظر دشمنی در میان نحس
بغایت بد باشد و نظر خوشی در میان ایشان چندان نیک نباشد
و چون کوکب متوجه نظر باشد گویند فلان کوکب متصل است و چون
اتصال تمام کند و بگذرد گویند منفرد است و حد نظر را جرم گویند و
مناسب بود که اجرام کواکب سبعه در این موضع بیان شود تا ابتدا
نهایت نظر که رسیدن جرم بجرم دیگر بر کز که آنرا مقارنه خوانند و کز
نشن جرم از جرم معلوم باشد بدانکه جرم زحل ط درجه باشد و جرم
مشتری ط درجه و جرم شمس ه درجه و جرم زهره د درجه و جرم عطارد جو جرم مریخ
ه د درجه و جرم قمر ه درجه باشد چنانکه استادان در این
فن جمع نموده اند بدانکه اجرام سیارات مارب ه لطط خ سیه هر ذ
ریب **فصل پانزدهم** در منسوبات کواکب از طبقات مردم بدا
نکه ا کوکب اهل فلاح و اصحاب میان و ارباب زراعات و عمارت
و ارباب بیوتات و قدیم و پیران سالخورده و سیاه رنگان

باشند د کوکب وزرا و اشراف و سادات و قضاة و علما
و صلحا ح کوکب سپاهیان و لشکریان و کردان و ترکمان و دزدان
و عیاران باشند و ش کوکب ملوک و سلاطین و حکام و اعیان
ملک و اهل امر و نهی بود ه کوکب زنان و امردان و ساده رویان و مطربان
و معاشران باشند و کوکب دبیران و ارباب قلم و حکما و منجمان
و هنرمندان و نقاشان و زرگران و بازرگانان باشند و ی کوکب
رسولان و مسافران و پیکان و جاسوسان و کاردانها و عوام الناس
بود و قوت دانند کوکب قوت مسیر باید باشند و ضعف بر عکس

فصل بیستم در آنچه بعد از اوان هر دوازده گانه تقویم بیاورند بیان
شود بدانکه پیش از مبدء تقویم که روز باشد که در نصف النهار
آن روز شمس باید در درجه حمل باشد بشرط آنکه در نصف النهار مقدم در
آخر درجه حوت بود باشد زواید چند بیاورند چنانکه در ورق
اول در صفحه دست راست در دست چپ اختیارات نویسند
که بودن قمر در هر یک از بروج هر دوازده گانه روز برای چه امری

نیک یا بد

نیک یا میانه باید باشد و آنچه در ورق نیابد نوشته شود در صفحه دست
راست زایچه طالع سال نیک و احکام آن بنویسند و در چه تسمیه ادجان
است که حکمای ترک و خطا چه زیاد دانند سال قرار دهند که بدانند جانور
در میگردد هر سال بجا و زن و حکم آن سال بطبع و خوی آن جانور نمایند و ابتدای
حرز را بموش کنند و بعد بگاو و چنانکه بر شبه نظم کشیده شد: موش و بقر
و پلنگ و خرگوش ثمان: زین چهار چه بگذرد نهنگ آید و مار: وانگاه باشد
گوسفند است حساب: حد آنه دیگ و خوک آخر کار: در صفحه دست
مقابل آن که صفحه دست چپ باشد وقت تحاویل سال که تحاویل شمس باید
دقیقه چند بود بتواریخ اربعه مشهوره و زایچه طالع سال را نیز بدانند
خانه بیاورند و مواضع کواکب سبعه سیاره و عقدتین قمر و بعضی از سهام
ضروریه را در زایچه ثبت نمایند و مناسب بود که منسوبات بروج
را دوازده گانه ایراد شود بدانکه هر چه که در وقت مفروض بر افق
شرقی منطبق باشد آن را طالع خوانند و آن خانه عمر دوازده گانه و تن

گران بر بی سر چشم بر ابرو
دلا چشم خیم مادر تنی جلا شی

دانند این کار با این خانه تعلق دارد و خانهٔ چهارم که آنرا بیت
المال خوانند خانهٔ مال و معاش و سود و زیان باشد و بیت
سیم خانهٔ برادران و خواهران و نقل و حرکت نزدیکی باشد
و اقربا نیز با این خانه تعلق دارد و خانهٔ چهارم خانهٔ پدران
و املاک و عواقب کارها باشد و این خانه را وتد الارض
خوانند و خانهٔ پنجم خانهٔ فرزندان و محبوبان و عیش و شادی
بها باشد و خانهٔ ششم خانهٔ بندگان و خدمت کاران و شکردان
و بیماریها بود و خانهٔ هفتم خانهٔ ازواج و شرکا و خصمان و غایت
بیان باشد و این خانه را وتد غارب و نظر طالع خانند و خا
نهٔ هشتم خانهٔ خوف و خطر مرگ و میراث و مال غایب باشد و خانهٔ نهم
خانهٔ سفر و علم و دین باشد و خانهٔ دهم خانهٔ شغل و عمل سلطا
نی بود و این خانه را عاشر و وتد السماء خوانند و خانهٔ یازد
هم خانهٔ امید و سعادت و دوست داران و یاران باشد خا

نهٔ دوازدهم

نهٔ دوازدهم خانهٔ حزن و خصمان و چهارپایان و هر خانهٔ
اخیر که از نه خانه بدرجه [illegible] دقیقه باشد معین و آنرا مرکز خوا
نند و در حوالی هر صفحهٔ مذکوره معرفت رؤیت اهله نویسند
باین طریق که در ثلث بیت دهم بعد جزء که بعد معدل و بعد سا
باشد شخص نمایند هرگاه بعد بیش از ده درجه زیاده باشد برابر نویسند
و هرگاه کمتر باشد لا برابر نویسند یعنی دیده نمیشود و هرگاه بعد مابین ده
درجه و دوازده درجه باشد باریکی و ضعیف نویسند و هرگاه بعد
مابین دوازده و چهارده باشد معتدل نماید و هرگاه مابین چهارده
و شانزده باشد نویسند که بلند و ظاهر نماید و عمق ماه را بنیز
در ثلث بیت دهم شخص نموده در جدول صدا کانه که تحت جدول بعد
بین است نویسند و عمق ماه را با خطوط و مقدار عمق ماه را نیز
نویسند که چند درجه و چند دقیقه باشد و بعد از اوراق هر از
ده کانه و خمسه معمره و صفحهٔ بیاورند و در صفحهٔ دست راست

جهات سکنا بدو در ثبت کنند که هر روز از ماه تیر که در چه شهر باشد
در کدام جهت بود و در هر جهتی که باشد روبان جهت صفر کردن
و بیماران رفتن مذموم باشد و در تحت الارض بجهت تخم
کاشتن و درخت نشاندن بد بود و در فوق الارض بجهت عما
رت عمارتها کردن و باغ زدن بد باشد و در حاشیه همین صفحه
مذکور و جدول برکشند بجهت آنکه قمر در هر برجی که باشد و نوشته
در دو چه چیز نظر باید کرد و در صفحه دست چپ که مقابل همین صفحه
باشد جداول بارهای چند برکشند جهت نظرات قمر با کواکب سبعه تا
قمر که از برای چه کار نیک و چه کار بد باشد و هرگاه خسوف یا کسوف
در آن ماه واقع شود در آخر تقویم بنویسند و زمان شروع و رسیدن
بوسط خسوف یا کسوف و زمان شروع یا انجلا و زمان خسوف یا کسوف
و مدت تاثیرش در عالم تا چند مدت است و در وقت خسوف
یا کسوف نوبت شمس و قمر را بنویسند که بچه نوبت باشد و باشد که احکام

هر ماه را

هر ماه را از اوضاع کواکب مشخص محفوظ بر سر همان صفحه آن ماه نویسند
اینست الجزء المحل معمول و مصطلح منجمین و مشتری جنبی است که در
شانزده درق تقویم میادرند و گاه باشد که بجهت خاص شخص
بعضی روایت دیگر هم میادرند و لاکن معمول نیست والله اعلم با
لصواب **خاتمه** در بیان بعضی از اختیارات بدانکه اختیار هر
امری که ظاهر باید که هشت شرط بجا آرد و این عمده قدورات است
باید که قمر مسعود باشد ۱ باید که آن خانه که قمر در آن است مسعود
باشد ۲ آنکه صاحب خانه که قمر در آن است مسعود باشد ۳ باید
که برج طالع زمان نیکو باشد ۴ آنکه صاحب طالع وقت نیکو باشد
۵ باید که آن بیت که منسوب بآن امر است مسعود باشد ۶ آنکه
خانه که بآن امر منسوب است مسعود باشد ۷ آنکه کوکبی که بدا
آن امر تعلق دارد مسعود باشد **خطا** اختیار نویسند و پوشیده

نشانه‌های یک حکومت اسلامی باشد. نشانه‌هایی که علاوه بر مبنای فکری حکومت (کتاب ـ ذکر)
از آنها به "میزان" "حدید" تعبیر گردیده است ... به این ترتیب اصلی‌ترین

... شکل هلالی

... هلالی‌ها نصف‌النهار

... این عقیده دارند.

کتابخانه مجلس شورای اسلامی